

برآمدند و بطرزی فجیع کشته شدند و آنانکه جان سالم بدر بردند طالع میمون خود را مرهون این حقیقت بودند که در دوران آشوب به دژ مستحکم کشیشی یا کوتوالی پناهنده گشته بودند. چه که اینان دستکم به لحاظ نظری مسئولیت حمایت قانونی یهودان را برعهده داشتند. اما بسا اتفاق می افتاد که این پناهندگی نیز مفید نمی افتاد و نمی توانست مانع کشتار پناهندگان گردد. به هر حال کسانی که سلامت از مرگ می جستند، پس از عبور دسته های صلیبی، به مسکن غارت زده و کنیسه های خود بازمی گشتند تا زندگی تازه ای را آغاز کنند.

این ماجرا مکرراً در تواریخ بچشم می خورد: در تروس^{۳۱}، در متز و در سایر جاها. ماجرائی که تا هنگام بروز جنگ دوم صلیبی و جریانات بعدی به صورت رسم و عادت درآمده بود: «در شروع تبلیغاتی که برای هر جنگ صلیبی تازه انجام می گرفت بسیاری از یهودیان ماینس، ورمس، اسپیرز، استراسبورگ، ورزبرگ^{۳۲} و شهرهای دیگر به قلعه های مجاور می گریختند و کتابها و اموال گرانبهای خود را نزد دوستان همشهری خود به امانت می گذاشتند^{۳۳}» یکی از منابع عمده این اطلاعات «کتاب تذکره^{۳۴}» از افرائیم بار یعقوب^{۳۵} است که خود در سیزده سالگی در زمره فراریان دیگر از شهرک یهودی به قلعه ولکن برگ^{۳۶} گسریخته بود^{۳۷}. سلیمان بار سیمون^{۳۸} روایت می کند که در جریان جنگ دوم صلیبی، یهودانی که از ماینس جان بدر برده بودند به اسپیرز پناهنده شدند و پس از آنکه به زادگاه خود بازگشتند کنیسه تازه ای بنا کردند^{۳۹}. این است اطلاعات اساسی

31. Trèves. 32. Würzburg.

۳۳. بارون، جلد چهارم ص ۱۲۹.

34. Book of Remembrance. 35. Ephraim Bar Jacob.

36. Wolkenburg.

۳۷. همان مأخذ ص ۱۱۹.

38. Solomon Bar Simon.

۳۹. همان مأخذ ص ۱۱۶.

مندرج در تواریخ، و باز هم تکرار می کنیم که حتی کلمه ای درباره مهاجرت یهودان در مسیر آلمان شرقی وجود ندارد. آلمان شرقی به گفته مایسس هنوز «سرزمینی خالی از یهود^{۴۰}» بود و تا چند قرن دیگر نیز به همین صورت باقی ماند^{۴۱}.

— ۳ —

قرن سیزدهم يك دوران بهبود نسبی بود. ما برای نخستین بار از وجود یهودیان در نواحی مجاور سرزمین راین اخباری می شنویم: در پالاتینیت^{۴۲} در سال ۱۲۲۵، فرایبورگ^{۴۳} در ۱۲۳۰، اولم^{۴۴} در ۱۲۴۳، هایدلبرگ^{۴۵} در ۱۲۵۵، و غیره^{۴۶}. ولی این مهلت کوتاهی بیش نبود، زیرا که قرن چهاردهم بدبختیهای دیگری برای یهودیان فرانسه و آلمان به همراه آورد.

اولین مصیبت عبارت بود از بیرون رانده شدن همه یهودیان از املاک سلطنتی فیلیپ زیبا. فرانسه از يك بحران اقتصادی رنج می برد و بر سبیل معمول، این بحران اقتصادی با کاهش ارزش پول و ناراحتیهای اجتماعی توأم بود. فیلیپ می کوشید که این بیماری را با روش مألوف اعمال فشار بر یهودیان درمان بخشد و آنان را مجبور به پرداخت صد هزار لیور در سال ۱۲۹۲ و دوست و پانزده هزار لیور در سالهای ۱۲۹۵ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۲ و ۱۳۰۵ کرد. آنگاه برای بهبود وضع مالی نابسامان دست به تصمیم تند دیگری زد. در ۲۱ ژوئن ۱۳۰۶ دستوری سری صادر کرد که کلیه یهودیان کشور را در روز معینی بازداشت و بعد از مصادره اموال از کشور اخراج کنند. این دستور در ۲۲ ژوئیه به موقع اجرا گذاشته شد و همه یهودیان را در طی چند هفته از کشور بیرون ریختند. فراریان به نواحی دیگری در فرانسه، خارج از قلمرو املاک سلطنتی، مهاجرت کردند مانند پروانس^{۴۷}،

40. Judenrein. 41. Mieses (1424) p. 275. 42. Palatinate.

43. Freiburg. 44. Ulm. 45. Heidelberg.

۴۶. همان مأخذ ص ۲۷۴-۵.

47. Provence.

بورگندی، ۴۸، اکیتن ۴۹ و برخی املاک فئودالی دیگر. ولی به گفته مایسس «هیچ گونه مدرک تاریخی در دست نداریم که نشان دهد که تعداد یهودیان آلمان در نتیجه گرفتاری جامعه یهودیان فرانسه، در این دوران که جامعه مزبور با استیصال حتمی مواجه شده بود، افزایش یافته باشد» و هیچ مورخی هرگز چنین نظری نداده است که یهودیان فرانسه، چه در آن زمان و چه در زمان دیگری، به طور دسته جمعی از آلمان گذر کرده و به لهستان رفته باشند.

در دوران سلطنت اخلاف فیلیپ در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۳۰ اقداماتی برای بازگشت دادن برخی از یهودیان انجام گرفت ولی مصیبتی که وارد شده بود طوری نبود که با این کارها جبران شود و نیز این کارها از تجدید فشار و آزار عمومی علیه چپودان جلوگیری ننمود. در پایان قرن چهاردهم، فرانسه نیز مانند انگلستان به سرزمینی تهی از چپود تبدیل شده بود.

- ۴ -

مصیبت دوم در این قرن فاجعه بار بروز موت اسود (طاعون) بود که در سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ یک سوم مردم اروپا را بکشتن داد. تلفات طاعون در برخی از نواحی حتی به دو سوم جمعیت بالغ شد. طاعون از آسیای خاوری برخاسته و از راه ترکستان به اروپا رسیده بود. اینکه چگونه جلو این بیماری را باز گذاشتند و آن بیماری با مردم اروپا چه کرد داستانی است که نمایشگر حماقت آدمیزاد می باشد. یکی از سران تاتار به نام جانی بیگ در ۱۳۴۷، شهر کفای (قئودسیا ۵۲ می امروزی) را در کریمه محاصره گرفته بود. این شهر در آن روزگار یکی از بنادر بازرگانی جنوائیها بشمار می آمد. بیماری در میان سپاهیان جانی بیگ شیوع داشت، او نعلش برخی از قربانیان بیماری

48. Burgundy. 49. Aquitaine.

۵۰. همان مأخذ ص ۲۷۳.

51. Kaffa. 52. Feodicia.

را با منجیق به درون شهر پرتاب کرد و بدین گونه سکنه شهر در معرض سرایت و آلودگی قرار گرفتند. کشتیهای جنوائی نیز موشها و کیکهای آلوده را به سوی غرب و بنادر مدیترانه انتقال دادند و بیماری از آنجا به داخل اروپا راه یافت.

قرار نبود که میکرب طاعون *Pasteurella pestis* فرقی در میان گروههای مختلف قائل شود ولی با این همه یهودیان را مورد لطف خاص خود قرار داد. آنها که پیشتر به ربودن و کشتن کودکان مسیحی متهم می شدند اکنون در معرض اتهام دیگری نیز قرار گرفتند: گفته شد که یهودیان چاههای آب را مسموم می کنند تا موت اسود را در جهان بپراکنند. داستان حتی سریعتر از خود موشهای طاعونی در اطراف واکناف شایع گشت و نتیجه آن به آتش کشانیده شدن گروه گروه یهودیان در سرتاسر اروپا بود. یک بار دیگر خودکشی از طریق ذبح همدیگر، تنها تدبیری بود که یهودیان به طور دسته جمعی در پیش گرفتند تا زنده زنده در آتش افکنده نشوند.

جمعیت اروپای غربی که قسمت اعظم آن بهلاکت رسیده بود تا قرن شانزدهم نتوانست دوباره به سطح پیش از طاعون باز گردد. اما یهودیان که از دو جانب، هم به وسیله موشها و هم به وسیله آدمها، در معرض تلف قرار گرفته بودند جز اندکی جان سلامت نبردند و چنانکه کوچرا ۵۲ گفته است:

«مردمی که در زیر ضربات بیرحمانه سرنوشت قرار گرفته بودند دست به انتقامجویی از یهودیان زدند و با آتش و شمشیر به جان بقیة السیف طاعون افتادند چنانکه چون بیماری فروکش کرد در واقع، بنا به روایت مورخان آن زمان، دیگر هیچ یهودی در آلمان باقی نمانده بود. چنین استنباط می شود که در خود آلمان، یهودیان از رفاه بی نصیب بودند و هرگز نتوانستند جوامعی بزرگ و پرجمعیت بوجود آورند. در چنین اوضاع و احوالی چگونه ممکن

بود که جهودان آلمان جوامع انبوه یهود را در لهستان پایه‌گذاری کنند؟ تعداد یهودیان لهستان در حال حاضر (یعنی در ۱۹۰۹)، در برابر جمعیت یهودیان آلمان، به نسبت ده بریک است. در حقیقت فهم این مطلب بسیار دشوار می باشد که چگونه چنین فکری مطرح گردیده و یهودیان اروپای شرقی را مجموعه‌ای از مهاجران غرب و بویژه آلمان تلقی کرده‌اند؟^{۵۴}

معدک، مرگ سیاه در نظر مورخین بعد از جنگ اول صلیبی، بزرگترین عامل ایجاد یهودیان شرقی بشمار آمده است و درست همچنانکه در مورد جنگهای صلیبی گفتیم در این مورد هم هیچ‌گونه مدرکی که حاکی از مهاجرت خیالی یهودیان باشد در دست نداریم، بلکه قراین برخلاف آن دلالت دارد و نشان می‌دهد که تنها امید یهودیان برای زنده ماندن در مقابله با این خطر همان روش تجمع بایکدیگر و پناهنده شدن به استحکامات یا نقاط دیگری در حول و حوش خود بود که محیط آن کمتر خصومت‌آمیز باشد. روشی که در مقابله با مخاطرات حاصل از جنگ صلیبی نیز در پیش می‌گرفتند. مایسس تنها یک مورد در جریان شیوع طاعون، از مهاجرت سخن می‌گوید بدین‌گونه که یهودیان اسپیز از شکنجه و آزار گریختند و به هایدلبرگ (یعنی ده‌میل دورتر) پناهنده گشتند.

پس از استیصال کلی جوامع کهن یهودی در فرانسه و آلمان به دنبال طاعون مدت دو قرن اروپای غربی از یهودیان خالی ماند و فقط چند مجتمع یهودی به زندگی گیاه‌وار خود ادامه داد. در این میان اسپانیا، استثنائی بشمار می‌آید. اما یهودیانی که جوامع جهود امروزی انگلستان و فرانسه و هلند را در قرون شانزدهم و هفدهم بنیاد نهادند از جنسی بکلی دیگر بودند. اینها یهودیانی بودند که پس از هزار سال زندگی در اسپانیا مجبور به فرار از آن کشور شده بودند. تاریخ

۵۴. کوچرا ص ۲۳۵ - ص ۲۴۱.

این یهودیان - که سفاردیم^{۵۵} نامیده می‌شود - یعنی تاریخ یهودیان امروزه اروپا خارج از زمینه بحث این کتاب است. می‌توان با اطمینان خاطر چنین نتیجه گرفت که تصور سنتی خروج دسته‌جمعی یهودیان غربی از اراضی راین و مهاجرت آنها به لهستان که مستلزم عبور از عرصه خصومت‌بار و خالی از یهود آلمان بود به لحاظ تاریخی تصویری استوار و موجه نمی‌باشد. با توجه به تعداد اندک یهودیان سرزمین راین، و کراهت آنان نسبت به ترک دره راین و مهاجرت به سوی شرق، و همچنین با توجه به رفتاریکناخت آنان در برابر مصیبتها، و نبودن هیچ روایتی در تواریخ آن زمان که حاکی از چنین مهاجرتی باشد این تصور یا واقعیات ناسازگار می نماید. دلایل دیگری نیز در تأیید این مدعا از طرف زبان‌شناسان اقامه گردیده است که در فصل هفتم مورد بحث قرار خواهد گرفت.

55. Sephardim.

می‌گوید:

«در طول قرون میانه در شرق با يك سلسله مجامع یهودی مواجه می‌شویم که از باواریا تا ایران و قفقاز و آسیای صغیر و بیزانس ادامه می‌یابد (ولی) در مغرب باواریا، در تمام طول آلمان، خلای وجود دارد... درست نمی‌دانیم که این مهاجرین یهودی چگونه به نواحی آلپ آمده بودند ولی بی‌هیچ شك می‌توان گفت که سه انبار بزرگ یهودان یعنی ایتالیا و بیزانس و ایران از زمان باستان در این باره نقش مهمی داشته‌اند.^۴»

در این فهرست نامی از خزران دیده نمی‌شود و حال آنکه این کشور، چنانکه پیشتر گفته‌ایم، به‌عنوان مآوی و منزل، از طرف یهودیانی که از سرزمینهای بیزانس و خلافت اسلامی مهاجرت می‌کردند مورد استفاده قرار می‌گرفت. مایسس به‌خاطر رد و ابطال افسانه‌ای که اصل و تبار یهودیان شرقی را به سرزمین راین می‌رساند اعتبار فراوانی بدست آورد. لیکن او نیز از تاریخ خزر چیز زیادی نمی‌دانست و از اهمیت آن از نظر جمعیت‌شناسی غافل بود. با این‌همه شاید حق داشت که در بحث از منابع مهاجرت یهودیان اتریش، از ایتالیا نیز نام می‌برد. ایتالیا نه تنها از زمان امپراتوری رم تقریباً ملامال از یهود بود بلکه، مانند خزران، بعدها هم عده‌ای از مهاجرین بیزانسی را در خود جای داد. بنابراین شاید بتوان گفت که جزء ناچیزی از یهودیان اصلی سامی نژاد از این طریق در میان یهودیان اروپای شرقی راه یافته‌اند لیکن همانطور که گفتیم این فقط جزء ناچیزی می‌توانست باشد زیرا که هیچ اثری در تاریخ، از مهاجرت عمده یهودیان ایتالیا به اتریش، مشهود نیست و حال آنکه مدارک زیادی از عکس این جریان در دست داریم که نشان می‌دهد یهودیان اتریش پس از آنکه در اواخر قرن پانزدهم از نواحی آلپ رانده شدند به ایتالیا روی آوردند. البته این گونه جزئیات از روشنائی تصویر می‌کاهد و انسان دلش می‌خواهد که ای‌کاش یهودیان سوار بر

۴. مایسس ص ۲-۲۹۱.

خطوط متقاطع



- ۱ -

بنابه دلایلی که در فصول گذشته آوردیم بآسانی می‌توان دریافت که چرا مورخان لهستانی - که بالاخره بیش از دیگران با منابع مربوط به این بحث آشنا می‌باشند - موافقت دارند که «در بدایت احوال، قسمت اعظم جمعیت یهودی، از کشور خزران نشأت گرفته است»^۱ ممکن است حتی انسان به‌مبالغه در این باب کشانده شود و مانند کوچرا دعوی کند که یهودیان شرقی، صد دز صد، از تبار خزری می‌باشند. چنین دعوی در صورتی روا بود که در جستجوی اصل و نسب یهودان، سروکاری جز با جامعه بد عاقبت یهودیان فرانسه و راین نمی‌داشتیم؛ اما در اواخر قرون وسطی، با پیدایش و برافتادن پایگاههای یهودی در سرتاسر قلمرو سلطنت سابق اتریش - هنگری و بالکان برپیدگی مطلب افزوده گشت. نه تنها وین و پراگ دارای جمعیت معتناهی یهودی بودند بلکه در کارینتیا^۲، اقلا پنج محل به نام «یهودیه» «Judendorf» می‌شناسیم. در کومستان استیریا^۳ نیز قلعه‌های یهودی نشین «Judenburg» و آبادیهای یهودی نشین «Judenstadt» دیگر وجود داشته است. پیش از پایان قرن پانزدهم یهودیان از هردو ناحیه بالا رانده شدند و به ایتالیا و لهستان و مجارستان رفتند ولی باید پرسید که اصل آنان از کجا بوده است؟ مسلماً نه از غرب. چنانکه مایسس در بررسی این جوامع پراکنده

۱. وتولانی، همان مأخذ.

2. Carinthia. 3. Styria.

عرشه يك كشتی اشرافی به لهستان می‌رفتند و تمام بایگانی آن را هم رفته و شسته نگاه می‌داشتند.

با وجود این، خطوط کلی جریان مهاجرت را می‌توان بخوبی تشخیص داد. مجتمعات آلپ به‌اغلب احتمال شاخه‌های غربی جریان کلی مهاجرت خزران به سوی لهستان بوده‌اند. این مهاجرتها چندین قرن طول کشید و مهاجرین راههای مختلفی را - راه اوکراین، نواحی اسلاو شمال هنگری و شاید هم راه بالکان - در پیش گرفتند. در یکی از افسانه‌های رومانی سخن از تهاجم سپاهیان یهودی به کشور مزبور می‌رود که ظاهراً در تاریخ نامعلومی رخ داده است.^۵

- ۲ -

افسانه عجیب دیگری نیز هست که به تاریخ یهود اتریش ارتباط دارد. این افسانه را مورخان مسیحی در قرون میانه نقل کرده، مورخان بعدی هم حتی تا اوایل قرن هجدهم - با لحنی جدی آن را بازگو نموده‌اند. افسانه چنین می‌گوید که در روزگاران پیش از مسیحیت در ایالت‌های اتریش امیرانی یهودی حکومت می‌رانده‌اند. «تاریخ اتریش» که کشیشی از اهالی وین به‌روزگار فرمانروایی آلبرت سوم (۹۵-۱۳۵۰) آن را گرد آورده است فهرستی بالغ بر بیست و دو تن از این شه‌ریاران یهودی را بدست می‌دهد که یکی از پس دیگری به حکومت رسیده‌اند. این فهرست نه تنها مشتمل بر اسامی آن شه‌ریاران است بلکه طول مدت حکومت و محل دفن هر یک از آنها را هم مشخص می‌سازد. برخی از این نامها بروشنی دارای آهنگ اورال - آلتائی است. مثلاً سنن ۶ ۴۵ سال حکومت کرده و در استوبنتور^۷ در وین به خاک سپرده شده است. زیپان^۸ ۴۳ سال حکومت کرده و گور او در تولن^۹ است و از این قبیل. در این فهرست نامهایی مانند لپتون^{۱۰}، ملون^{۱۱}، رپتان^{۱۲}، رابون^{۱۳}،

۵. دائرةالمعارف یهودی جلد دهم ص ۵۱۲.

6. Sennan. 7. Stubentor. 8. Zippan. 9. Tulln.
10. Laption. 11. Ma'alon. 12. Raption. 13. Rabon.

افرا^{۱۴} و سامک^{۱۵} نیز بچشم می‌خورد. پس از این شه‌ریاران یهودی، پنج تن از امرای دیگر به حکومت رسیده‌اند که آنها بت‌پرست بوده‌اند و آنگاه سلسله حکام مسیحی آغاز می‌شود. این افسانه را با تغییراتی هنریکوس گوندلفینگوس^{۱۶} (۱۴۷۴) و دیگران، در کتابهایی که به زبان لاتینی درباره تاریخ اتریش نوشته‌اند تکرار کرده‌اند و آخرین آنها انسلموس شرام^{۱۷} (۱۷۰۲) در کتاب Flores Chronicorum Austriae بوده که ظاهراً هنوز به صحت آن اعتقاد داشته است.^{۱۸}

این قصه عجیب از کجا پیدا شده است؟ یگذارید از مایسس بشنویم: «خود این واقعیت که قصه‌ای چنان در میان آمده و طی چندین قرن سرسختانه برجای مانده است نشان می‌دهد که در عمق شعور ملی اتریش باستان، خاطره محوی از حضور یهودیها در حوزه علیای دانوب در روزگاران گذشته، وجود داشته است. کی می‌تواند بگوید که امتداد امواج برخاسته از قلمرو خزران در اروپای خاوری به کوهپایه‌های آلپ نرسیده است؟ این نکته می‌تواند روشن گرداند که رنگ و بوی توراتی نامهای آن شه‌ریاران از کجاست. داستان‌پردازیمهای مورخان قرون وسطائی تنها در صورتی می‌توانست در میان توده مردم انعکاس داشته باشد که به نوعی تذکار دسته‌جمعی، هرچند مبهم، متکی باشد.^{۱۹} همانگونه که گفته‌ایم مایسس بیشتر متمایل است که سهم خزران را در تاریخ یهود دست‌کم بگیرد. با وجود این، وی تنها فرضیه معقولی را در این باب پیش کشیده است که می‌تواند بیانگر اصل این قصه کهن باشد. شاید هم بتوان کمی صریحتر در این باره سخن گفت. بیش از يك و نیم قرن یعنی تا سال ۹۵۵ کشور اتریش، تا رودخانه انس^{۲۰} در غرب آن، زیر سلطه هنگری قرار داشت. مجارها به کشور تازه خود در ۸۹۶ رسیده بودند و قبایل کبر - خزر در میان آنان نفوذی بسزا داشتند. در

14. Effra. 15. Sameck. 16. Henricus Gundelfingus.
17. Anselmus Schram.

۱۸. به نقل مایسس ص ۲۷۹.

۱۹. همان مأخذ از مایسس.

20. Enns.

آن زمان هنگریها هنوز به مسیحیت نگرویده بودند. (این امر يك قرن بعد یعنی در سال ۱۰۰۰ اتفاق افتاد) بنابراین یهودیت خزران تنها کیش یکتاپرستی بود که هنگریها در آن زمان با آن آشنائی داشتند. شاید يك یا چندتن از رؤسای قبایل هم پیرو این کیش بوده‌اند. بیاد داریم که مورخ بیزانسی به نام یوهان سیناموس^{۲۱} از جنگاوران یهودی که در سپاه هنگری بودند سخن می‌گوید^{۲۲}. بنابراین شاید این قصه را مایه و پایه‌ای بوده است. بویژه باید بیادآورده که هنگریها در آن روزگار هنوز در دوران تاخت و تازهای وحشیانه خود بوده و بلاى اروپا محسوب می‌شده‌اند. زندگی در قلمرو آنان تجربه دردناکی بود که اتریشیها باسانی آن را فراموش نمی‌کردند. و این تعبیری است که بخوبی با اوضاع و احوال سازگار می‌نماید.

- ۲ -

دلایل دیگری برخلاف این فرض که یهودیان شرقی از تبار فرانسوی و رایینی بوده‌اند از ساخت زبان ییدیش^{۲۳}، زبان توده‌های یهودی، بدست می‌آید. میلیونها یهودی پیش از قتل‌عام بدان زبان سخن می‌گفتند و هم اینک بازماندگان آنان، در اقلیت‌های سنت‌پرست اتحاد شوروی و ایالات متحد آمریکا، آن زبان را حفظ کرده‌اند.

ییدیش معجون غریبی است که از اختلاط زبان عبری و آلمانی قرون وسطائی و سایر عناصر اسلاوی و غیره پیدا شده و به خط عبری نوشته می‌شود. امروزه که زبان ییدیش در شرف نابودی قرار گرفته در امریکا و اسرائیل پژوهش‌های آکادمیک روی آن انجام می‌شود ولسی زبانشناسان غربی، حتی تا اوایل قرن بیستم آن را یکی از لهجه‌های پرت تلفی می‌کردند و درخور بررسی نمی‌دانستند. چنانکه ه. اسمیت^{۲۴} گفته است: «محققین توجه چندانی به زبان ییدیش نشان نداده‌اند. گذشته از چند مقاله که در مجله‌های مختلف نشر گردیده، نخستین کار برآستی

21. John Cinnamus.

۲۲. بختی ۲ از فصل پنجم دیده شود.

23. Yiddish. 24. H. Smith.

علمی در این باب کتاب مایسس به نام «صرف و نحو تاریخی»^{۲۵} بود که در ۱۹۲۴ انتشار یافت. جالب توجه است که آخرین چاپ صرف و نحو تاریخی استاندارد آلمانی (که زبان آلمانی را از دیدگاه لهجه‌های آن بررسی می‌کند) دوازده سطر بیشتر درباره ییدیش ندارد^{۲۶}.

در نخستین نگاه، وجود مقدار زیادی لغات آلمانی در زبان ییدیش با تن اصلی ما در خصوص تبار یهودیان شرقی ناسازگار می‌نماید ولی نشان خواهیم داد که مطلب از این قرار نیست و عکس آن درست است. منتها این استدلال شامل چند مرحله خواهد بود. در مرحله اول باید ببینیم که این کدامیک از لهجه‌های محلی آلمانی بوده که لغات خود را به ییدیش وام داده است. بنظر نمی‌رسد که کسی پیش از مایسس به این مسأله توجهی جدی کرده باشد و این افتخار از آن اوست که پاسخی قطعی برای این مسأله ارائه کرده است. مایسس بر اساس مطالعه لغات، فونتیک و ترکیبات ییدیش و مقایسه آن با لهجه‌های مهم آلمانی در قرون وسطی می‌گوید:

«هیچ چیز از زبانهای آلمانی مربوط به قسمت‌های مجاور فرانسه در زبان ییدیش یافت نمی‌شود. حتی يك کلمه از مجموع لغات ویژه مربوط به اصل موزل - فرانک که توسط جی. ا. بالاس^{۲۷} گردآوری شده (Beitrag zur Kenntnis der Trierischen Volkssprache 1903, 28ff) در لغتنامه ییدیش راه پیدا نکرده است. حتی بخش‌های مرکزی‌تر آلمان غربی در اطراف فرانکفورت چیزی به زبان ییدیش نداده است^{۲۸}. در بحث از اصل زبان ییدیش، آلمان غربی را یکسره باید کنار گذاشت^{۲۹}. آیا ممکن است نظریه مورد قبول عام مبنی بر این که جهودان آلمانی در روزگاران گذشته از فرانسه و از طریق راین، مهاجرت کرده‌اند بی‌پایه و خطا باشد؟

25. Historical Grammar. 26. Smith, Proc. V. pp. 65f.

27. G. A. Ballas.

۲۸. مایسس، ص ۲۱۱

۲۹. همانجا ص ۲۶۹.

تاریخ یهودیان آلمانی و یهودیت اشکنازی^{۳۰}، باید مورد تجدید نظر قرار گیرد. در بسیاری از موارد بررسیهای زبانشناسی می‌تواند اشتباهات تاریخ را تصحیح کند. نظریه متداول مبنی بر مهاجرت یهودان اشکنازی از فرانسه در زمره آن دسته از اشتباهات تاریخی است که هنوز چشم‌پراه تصحیح می‌باشد^{۳۱}».

آنگاه مؤلف از جمله مثالها برای غلطیهای تاریخی مسئله کولیها^{۳۲} را یاد می‌کند که گمان می‌رفت از مصر آمده باشند تا زبانشناسان نشان دادند که از هندوستان آمده‌اند^{۳۳}.

بعد از روشن کردن این نکته که لغات آلمانی ییدیش از ناحیه غرب نیامده است، مایسس بحث خود را دنبال می‌کند و نشان می‌دهد که مهمترین نفوذ در زبان ییدیش از ناحیه لهجه‌های معروف به «آلمانی مرکزی خاوری» صورت گرفته است؛ لهجه‌هایی که در بخشهای الپ اتریش و در باواریا تقریباً تا قرن پانزدهم بدان سخن می‌گفتند. به عبارت دیگر، عناصر آلمانی دخیل در زبان یهودی از نواحی مرکزی آلمان که در مجاورت کمربند اسلاوی اروپای شرقی بودند سرچشمه گرفته است.

بنابراین، استدلال زبانشناسی نیز مؤید اسناد تاریخی است و توهم حاکی از اصل فرانسوی و رایجی یهودیان شرقی را مردود می‌داند. ولی این دلیل منفی، جواب مسئله را نمی‌دهد که چگونه یک لهجه مربوط به‌خاور مرکزی آلمان با زبانهای عبری و اسلاوی درهم آمیخته و زبان عمومی یهودیان شرقی گشته است؟ یهودیانی که می‌دانیم اکثر آنان از تبار خزری بوده‌اند.

برای پاسخ این سؤال عوامل چندی را باید در نظر گرفت. نخست آنکه تحول زبان ییدیش امری پیچیده بوده که در طی مدت‌های طولانی

۳۰. بخش اول از فصل هشتم این کتاب دیده شود.
۳۱. همانجا ص ۲۷۲.

32. Gypsies.

۳۳. همانجا ص ۲۷۲.

صورت پذیرفته است. می‌توان گفت که این تحول از قرن پانزدهم و حتی زودتر آغاز شده و ییدیش تا مدتی دراز به‌صورت زبان محاوره یا نوعی زبان آزاد باقی مانده و تنها در قرن نوزدهم به‌کسوت چاپ آراسته شده است. پیش از آن صرف و نحو مضبوطی برای ییدیش وجود نداشته، و هرکس هرکلمه خارجی را که دلش می‌خواست می‌توانسته است در این زبان داخل کند. تلفظ و املاي کلمات نیز تابع قاعده معینی نبود... آشفتگی کار تلفظ را می‌توان با قواعدی که در (Judische Volks-Bibliothek مقرر گردیده است روشن ساخت:

«(۱) همانطور که حرف می‌زید بنویسید (۲) طوری بنویسید که هم یهودیان لهستانی و هم یهودیان لیتوانی بتوانند بفهمند (۳) در املاي کلمات همصدا که دارای معانی جداگانه می‌باشند فرق قائل شوید^{۳۴}».

پس ییدیش در طی قرن‌ها به‌عنوان زبانی که در برابر توسعه و گسترش آن حد و حصری وجود نداشت کلمات، جملات و تمبیراتی را که به‌دردش می‌خورد از محیط اجتماعی اطراف جذب کرده و به‌خود ملحق ساخته است ولی عنصر مسلط اجتماعی و فرهنگی در محیط قرون وسطایی لهستان از آن آلمانیها بود. تنها آلمانیها بودند که در میان جماعات مهاجر از لحاظ فرهنگی و اقتصادی نفوذی بیش از یهودیان داشتند. ما دیدیم که از اولین روزهای استقرار سلسله پیاست و بویژه در زمان کازیمیر کبیر به‌هرتدبیری دست می‌زدند تا بتوانند مهاجرین را به‌اراضی لهستان بکشانند و شهرهای تازه برپا کنند. می‌گویند کازیمیر بر «کشوری از چوب، دست یافت و پس از خود کشوری از سنگ، برجای نهاد». اما این شهرهای تازه سنگی مانند کراکاو (کراکو۳۵) یا لمبرگ (لوو۳۶) را مهاجرین آلمانی ساختند و اداره شهرها نیز به‌موجب قانون معروف به‌ماگدبورگ^{۳۷} در دست

۳۴. اسمیت، همان مأخذ ص ۶۶.

35. Krakau (Cracow). 36. Lemberg (Lwow).

37. Magdeburg Law.

آلمانیها بود. یعنی این شهرها از مقدار زیادی اختیارات بلدی در اداره امور خود برخوردار بودند. گفته شده است که رویمرفته بالغ بر چهار میلیون آلمانی به لهستان مهاجرت کرده ۲۸ و این کشور را از يك طبقه متوسط شهری برخوردار ساخته اند که در گذشته فاقد آن بوده است. همانطور که پولیاک در مقام مقایسه مهاجرت آلمانیها و خزرها به لهستان گفته است: «فرمانروایان کشور، این انبوه خارجیان پیشگام و بسیار مورد نیاز را وارد کردند و تسهیلات لازم را برای استقرار آنان بر طبق راه و رسم زندگی که در کشور اصلی خود یا آن مألوف بودند فراهم آوردند و چنین بود که شهر آلمانی و شهرک یهودی بوجود آمد» (این جدائی کامل، بعدها که یهودیان غربی نیز به لهستان رسیده، در شهرها مستقر گشتند و محلات یهودی نشین شهرها را بوجود آوردند و وضوح خود را از دست داد).

نه تنها بورژوازی درس خوانده، بلکه روحانیان نیز غالباً آلمانی بودند و این نتیجه طبیعی گزینش کیش کاتولیکی رومی و روی آوردن به تمدن غربی از طرف لهستان بود، همچنانکه روحانیان روسیه، پس از گرویدن ولادیمیر به کیش ارتدوکسی یونانی غالباً از بیزانسیها بودند، فرهنگ غیردینی نیز تقریباً همان راه را دنبال می کرد و پا در جای پای همسایه کهنسالتر غربی می نهاد. اولین دانشگاه لهستان در ۱۳۶۴ در کراکو بنیاد یافت که شهری بود با مشخصات غالب آلمانی ۲۹ چنانکه کوچرا نویسنده اتریشی بنحوی دلپذیر بیان کرده است:

«مردم در آغاز امر به چشم تردید و بدگمانی در جماعت مهاجرین آلمانی می نگرستند ولی جماعت مزبور بتدریج جای پای خود را محکمتر کردند و حتی موفق شدند که نظام آموزشی آلمان را در مناطق مسکونی خود وارد سازند.

۳۸. کوچرا، ص ۲۴۴.

۳۹. یکی از شاگردان این دانشگاه در يك قرن بعد نیکولاوس کپرنیکوس یا میکولای کوپرنیک بود که مبین پرستان آینده آلمانی و لهستانی هریک او را از خود دانسته اند.

لهستانیها اعجاب و تحسین نسبت به مزایای فرهنگ برتری را که آلمانها آورده بودند یاد گرفتند و به تقلید راه و رسم آنها پرداختند. اشراف لهستانی نیز کم کم شیفته آداب آلمانی گردیدند و هر چه را که از آلمان بود زیبا و خوشایند دانستند ۴۰.

این گفته کوچرا اگرچه چندان متواضعانه نیست ماهیتاً درست می باشد. این مطلب، اعتبار بسزائی را که «کولتور» آلمانی در میان روشنفکران قرن نوزدهم روسیه از آن برخوردار بود، یادآور می شود. حال باسانی می توان دریافت که چرا مهاجرین خزر که به لهستان قرون وسطائی ریخته بودند ناچار می شدند که برای پیشرفت کار خود زبان آلمانی را بیاموزند. آنها که برخوردارهای نزدیکی با مردم بومی داشتند می بایستی مقداری دست و پا شکسته از زبان لهستانی (یا لیتوانی یا اوکرائی یا اسلاوی) نیز بیاموزند لیکن فراگرفتن زبان آلمانی برای ارتباط با شهرها از واجبات بود. از طرف دیگر مسأله کنیسه و آموزش تورات عبری نیز در میان بود. می توان پیشه وری از شهرک یهودی، مثلاً يك پینه دوز یا يك چوب فروش را، در نظر مجسم ساخت که یا مشتریان خود به آلمانی دست و پا شکسته ای حرف می زدند و در سخن گفتن با کارگرانی که در همسایگی او اشتغال دارند به لهستانی دست و پا شکسته ای متوسل می شود و در خانه خود تعبیرات رساتر هر دو زبان را با عبری درآمیخته نوعی زبان ویژه و خصوصی درست می کند. چگونه این آش شله قلمکار تداول عام پیدا کرده و تا حدی که فعلاً می بینیم تحت ضوابطی درآمده مطلبی است که زبان شناسان باید بگویند. ولی ما نیز می توانیم برخی عوامل دیگر را که مایه تسهیل جریان بوده یاد کنیم.

در میان مهاجرینی که بعدها به لهستان آمدند، چنانکه گفته ایم، تعدادی از یهودیان «واقعی» نیز بودند که از دیار الپ مانند بوهم و آلمان شرقی به این کشور مهاجرت کردند. اگرچه شمار این جمہودان

۴۰. کوچرا ص ۲۴۳.

آلمانی زبان در مقام مقایسه اندک بود لیکن به لحاظ فرهنگ و سواد بر خزران برتری داشتند همانگونه که آلمانیهای غیریهودی نیز برتر از لهستانیها بودند. و همانطور که روحانیان کاتولیک، آلمانی بودند حاخامها نیز از یهودیان غربی بودند و عامل نیرومندی در آلمانی گردانی خزرها بشمار می آمدند. فراموش نکنیم که معتقدات مذهبی خزرها اگرچه آمیخته با شور و ایمان ولی ابتدائی و عامیانه بود. باز بنا به گفته پولیاک:

«آن جمودان آلمانی که به مملکت لهستان - لیتوانی رسیدند نفوذ عظیمی در برادران خاوری خود داشتند. جمودان خزر از این روی مجذوب آنان بودند که آنان را در علم دین واردتر و در معامله و داد و ستد با شهرها، که عنصر آلمانی بر آنها غالب بود، کارآمدتر می دیدند... زبانی که در مدرسه علوم دینی (حدر۱۴) و در سرای اغنیا و اشراف (غویر۴۲) بدان سخن می گفتند، لاجرم، در زبان همه جامعه تأثیر می بخشید۴۳».

در يك رساله دینی از قرن هفدهم لهستان این دعا آمده است: «باشد که خداوند کشور را از عقل و حکمت آکنده دارد و همه یهودیان به آلمانی سخن گویند۴۴».

تنها گروهی در میان یهودیان خزر لهستان که به طور مشخص در برابر مزایای مادی و معنوی آشنائی با زبان آلمانی مقاومت بخرج داد قرایان بودند که هم دست رد بر تعالیم علمای مذهب زدند و هم از مال دنیا گذشتند. آنان هیچ گاه تعلق خاطری به زبان ییدیش هم پیدا نکردند. بنا بر اولین سرشماری سرتاسری روسیه در ۱۸۹۷ در امپراتوری تزاری ۱۲،۸۹۴ تن جهود قرائی می زیست (در این شماره البته لهستان نیز منظور شده بود) از آن میان ۹۶۶۶ تن ترکی را

41. Heder. 42. Ghevir.

۴۳. پولیاک، فصل نهم.

۴۴. به نقل پولیاک در همان مأخذ.

به عنوان زبان مادری خود معرفی کرده بودند (ظاهراً همان لهجه اصلی خزری) و ۲۶۳۲ تن به زبان روسی حرف می زدند و تنها ۳۸۳ تن به زبان ییدیش سخن می گفتند.

ولی وضع قرایان را باید استثنائی بشمار آورد نه قاعده. به طور کلی مردم مهاجری که در ناحیه ای استقرار می یابند در طول دو یا سه نسل زبان اصلی خود را از دست می دهند و زبان کشور تازه را می آموزند۴۵. نوه های امریکائی مهاجری که از اروپای شرقی آمده اند، زبان لهستانی یا اوکراینی یاد نمی گیرند. و شکسته بسته حرف زدن پدربزرگها به نظر آنان خنده آور می نماید. مشکل است شخص مورخ بتواند مدارک و دلایل مربوط به مهاجرت خزران به لهستان را تنها به دستاویز آنکه اینک پس از پانصد سال به زبان دیگری سخن می گویند نادیده بگیرد.

تصادفاً وضع اسباط بنی اسرائیل و اخلاف آنان را باید به عنوان مثالی کلاسیک در خصوص فراگیری زبان محلی از طرف مهاجران یاد کرد. این مردم که زبان شان نخست عبری بود در تبعید بابل به زبان کلدانی تکلم می کردند و در روزگار عیسی به زبان آرامی حرف می زدند. در اسکندریه به یونانی، در اسپانیا اول به عربی و سپس به لادینو۴۶ سخن می گفتند. لادینو آمیزه ای است از اسپانیائی و عبری که به خط عبری نوشته می شود و معادل سفاردی ییدیش است. آنان هویت مذهبی خود را حفظ کردند لیکن زبان خود را بنا به مقتضیات تغییر دادند. خزرها از اخلاف آن اسباط نبودند اما چنانکه دیدیم در نوعی جهان وطنی و سایر خصلتهای اجتماعی با همکیشان خود اشتراک داشتند.

۴۵. البته این حکم درباره کشورگشایان و استعمارگرانی که زبان خود را بر اهل محل تحمیل می کنند صادق نمی باشد.

46. Ladino.

- ۴ -

پولیاک درباره اصل اولیه ییدیش فرضیه دیگری را نیز پیش کشیده که اگرچه قدری مشکل می باشد درخور ذکر است. او چنین می اندیشد: «صورت نخستین ییدیش در ناحیه گوتیک ۴۷ کریمه خزران پیدا شده است. در آن نواحی شرایط زندگی ایجاب می کرد که صدها سال پیش از استقرار مهاجرین در مملکت لهستان و لیتوانی، اختلاطی از اجزای زبانهای آلمانی و عبری، حاصل گردد» ۴۸.

پولیاک به عنوان استدلالی جنبی، یوسف باربارو ۴۹ نامی از اهالی ونیز را یاد می کند که از ۱۴۳۶ تا ۱۴۵۲ در تانا ۵۰ (کلنی بازرگانان ایتالیائی در مصب رودخانه دون ۵۱) می زیسته است. در یادداشت های یوسف آمده است که خدمتکار آلمانی او می توانسته است که با یک نفر گت از اهالی کریمه صحبت کند و آنها زبان یکدیگر را به همان سهولت می فهمیده اند که یک فلورانسسی زبان یک جنوائی را می توانست بفهمد. در واقع زبان گوتیک در کریمه دست کم تا اواسط قرن شانزدهم برجای بود (و ظاهراً در جای دیگری نشانی از آن زبان نمانده بود). در آن زمان سفیر هابسبورگ ۵۲ در قسطنطنیه به نام گیزلین دو بوسبک ۵۳ عده ای از اهالی کریمه را دیده و فهرستی از لغات گوتی را از زبان آنان فراهم آورده است (این دو بوسبک باید آدم قابل توجهی بوده باشد زیرا هم او بود که برای نخستین بار گل یاس و لاله را از خاورزمین به اروپا آورد) پولیاک می گوید که لغت های مزبور به کلمات مأخوذ از زبانهای بخش علیای آلمان مرکزی که در زبان ییدیش وارد شده است نزدیک است. به نظر او، گت های کریمه با سایر قبایل آلمانی ارتباط داشته اند و زبانشان نیز از زبان آسان تأثیر پذیرفته است. به هر تقدیر فرضیه پولیاک درخور توجه زبان شناسان می باشد.

47. Gothic.

۴۸. پولیاک، همان مأخذ.

49. Joseph Barbaro.

50. Tana.

51. Don.

52. Habsburg.

53. Ghiselin de Busbeck.

- ۵ -

سسیل روث می نویسد: «به یک معنی می توان گفت که قرون مظلّمه برای یهودیان با رنسانس آغاز شد ۵۴». پیش از آن، البته در جریان جنگ های صلیبی و شیوع طاعون و نیز به بهانه های گوناگون دیگر، یهودیان مورد قتل عام و همه نوع اذیت و آزار قرار می گرفتند. اما اینها همه تعدیات غیرقانونی بود که در نتیجه آشوب و فتنه عوام پیش می آمد و مقامات رسمی گاهی مجذانه در برابر آنها به مقاومت برمی خاستند و گاهی چشم می پوشیدند. اما از آغاز جریان ضد رفورم، یهودیان قانوناً و رسماً در وضعی غیرانسانی قرار گرفتند که از بسیاری جهات شبیه وضع نجسها در نظام کاست هندوان بود.

«اجتماعات یهودی چندی که بزحمت در اروپای غربی - در ایتالیا و آلمان و املاک پاپ در جنوب فرانسه - باقی مانده بودند سرانجام مورد انواع تضيیقاتی قرار گرفتند که در اعصار گذشته به صورت پندار تلقی می شد ۵۵». یعنی تضيیقاتی که در احکام و فرامین کلیسائی روی کاغذ وجود داشت ولی هیچگاه به مرحله عمل در نیامده بود (بعنوان مثال در مورد هنگری به بخش ۲ از فصل پنجم مراجعه شود). در این روزگار که ما از آن سخن می گوئیم، آن احکام بیرحمانه به موقع اجرا گذارده شد: جدائی منازل و محلات مسکونی، تبعیضات جنسی، منع از تصدی کلیه مقامات و مشاغل محترم، الزام به پوشیدن لباسهای متمایز (غیاری) که عبارت بود از علامت زرد و کلاه مخروطی شکل. در ۱۵۵۵ پاپ پل چهارم در بیانیه خود cum nimis absurdum اصرار ورزید که مضمون فرامین قبلی درباره محصور ساختن یهودیان در محله های دربست دقیقاً و به طور یکسان به موقع اجرا گذارده شود. یک سال بعد، یهودیان رم بزور از آن شهر بیرون رانده شدند. تمام کشورهای کاتولیک که هنوز برای جهودان آزادی تحرك نسبی قائل بودند ناچار از سر مشق رم پیروی نمودند.

۵۴. روث، همان مأخذ.

۵۵. روث، همان مأخذ.

در لهستان دوران ماه‌عسل که در زمان کازیمیر کبیر آغاز شده بود بیش از جاهای دیگر ادامه یافت اما در اواخر قرن شانزدهم پایان رسید. جوامع یهودی در درون شهرکها و محله‌ها محصور گشتند و جمعیت آنها ازدیاد پذیرفت و فراریان قتل‌عام قزاقها در آبادیهای اوکراین در دوران حکومت چملنیکی^{۵۶} (مراجعه شود به بخش ۵ از فصل پنجم) نیز موجب شد که وضع مسکن و شرایط اقتصادی بسرعت رو بوخامت بگذارد. نتیجه آن بود که موج جدید دسته‌های مهاجر به سوی هنگری، بوهمی، رومانی و آلمان راه افتاد. در این نواحی یهودیان بر اثر موت اسود از میان رفته و به‌تعداد اندک پراکنده بودند.

بدین‌گونه حرکت بزرگ به‌سوی غرب از سر گرفته شد. حرکتی که تقریباً نزدیک به سه قرن یعنی تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت و مایه‌تکون اصلی جوامع یهودی موجود اروپا، ایالات متحده آمریکا و اسرائیل گردید. و آنگاه که حرکت به سستی گرائید کشتارهای قرن نوزدهم فرارسید و موجب تجدید نیروی آن شد. روٹ می‌نویسد: «می‌توان گفت دومین حرکت غربی (حرکت نخست با ویرانی اورشلیم شروع شد) که تا قرن بیستم ادامه داشت با قتل‌عام مهیب چملنیکی (۱۶۴۸-۴۹) در لهستان آغاز شد^{۵۷}.

شواهد مذکور در فصول گذشته مؤید قول آن دسته از مورخان معاصر، اعم از اتریشی، اسرائیلی و لهستانی، است که هرکدام مستقلاً بر آن رفته‌اند که قسمت اعظم یهودان معاصر نه از فلسطین بلکه از تبار قفقازی می‌باشند. چنین نیست که جریان عمده مهاجرت یهودیان از حوزه مدیترانه و از طریق فرانسه و آلمان به‌سوی شرق گسترش یافته و دوباره به‌سوی غرب برگشته باشد بلکه این جریان مستمراً در جهت غرب حرکت کرده، از قفقاز و طریق اوکراین به لهستان و از آنجا به اروپای مرکزی رفته است. در آن زمان که این

56. Chmelniaky.

۵۷. همان مأخذ.

تمرکز انبوه بی‌سابقه در لهستان صورت گرفت آنقدر یهودی در غرب و حول و حوش آن نبود که بتواند جوابگوی این تمرکز باشد. و حال آنکه در شرق، کل یک ملتی را داشتیم که رو به‌سوی مرزهای تازه بحرکت درآمده بود.

البته احمقانه خواهد بود که کسی سهم جهودان دیگر را در جامعه جهانی موجود یهودیان منکر گردد. نسبت عددی یهودیان خزر را به یهودیان سامی و دیگران نمی‌شود بدرستی تعیین کرد. اما رویهمرفته دلایل و شواهد انسان را بر آن می‌دارد که باقول اجماعی مورخان لهستانی موافقت نماید که «در بدایت حال قسمت اعظم یهودیان از کشور خزران برخاسته» و بنابراین خزران در ترکیب نژادی یهودان سهمی عمده و به اغلب احتمال، مسلط داشته‌اند.

جوهرین یافت است. اشکناز همچنین نام برادر تجربه (پسرعم ماجوج) می‌باشد که خزرها بنا به گفته یوسف شاه مدعی بودند که از اعقاب او می‌باشند (مراجعه شود به بخش ۵ از فصل دوم) و عجبت آنکه نام اشکناز در سفر ارمیا ۵۱ (۲۷) نیز آمده است. آنجا که پیامبر مذکور از قوم خود و متحدین آنها می‌خواهد که بر پای خیزند و بابل را ویران سازند «ممالك آرات و منی و اشکناز را بر وی جمع کنید!» سعدیا قائون معروف پیشوای روحانی یهودیان شرقی در قرن دهم این عبارت را به پیشگوئی وقایع عصر خود تفسیر کرده است. او می‌گوید مراد از بابل، بغداد مرکز خلافت اسلامی است و مراد از اشکناز، خزرها و یا متحدین آنها می‌باشند که به بغداد حمله خواهند کرد. پولیاک می‌گوید: برخی از علمای یهودی خزر به هنگام مهاجرت به لهستان با توجه به این تفسیر قائون، خود را اشکنازیان خواندند. این نکته البته چیزی را ثابت نمی‌کند ولی بر آشفتگی مطلب می‌افزاید.

۲ -

رفائیل پاتای^۲ در عبارتی موجز، این مسأله دشوار و کمپن و مورد اختلاف را بدین‌گونه خلاصه می‌کند:

«تحقیقات مبتنی بر مردمشناسی فیزیکی نشان می‌دهد که برخلاف عقیده عامه چیزی به نام نژاد یهودی وجود ندارد. مقایسه مردمنگاری گروههای یهودی در بسیاری از جاهها حکایت از آن دارد که این گروهها از حیث مشخصات عمده جسمی مانند قد، وزن، رنگ بشره، شاخص کله (نسبت کوتاهترین عرض کله به کوتاهترین طول آن ضرب در صد)، شاخص صورت، گروه خونی و غیره با یکدیگر تفاوت فاحش دارند.»

۱. پولیاک کتاب پیشگفته ضمیمه سوم.

2. Raphael Patai.

۳. دائرةالمعارف بریتانیا (۱۹۷۳) جلد دوازدهم ص ۱۰۵۴.

افسانه نژاد

۱ -

یهودان روزگار ما بر دو گروه عمده‌اند: سفاردیم و اشکنازیم. سفاردیها اعقاب یهودانی هستند که از باستان زمان در اسپانیا (سفراد عبری) می‌زیستند تا در پایان قرن پانزدهم از آنجا بیرون رانده شدند و در کشورهای دیگر کرانه مدیترانه و بلاد بالکان - و نیز گروه اندکی از آنها در اروپای غربی - مسکن گزیدند. اینان به لهجه خاص اسپانیائی - عبری که لادینو نامیده می‌شود سخن می‌گفتند (مراجعه شود به بخش ۳ از فصل هفتم) و سنن و شعائر مذهبی خود را محفوظ نگاه داشتند. شمار یهودیان سفاردی در ۱۹۶۰ به پانصد هزار تن تخمین شده بود.

تعداد اشکنازیهما در همان تاریخ بالغ بر یازده میلیون بود. بنابراین باید گفت که در اصطلاح عام، یهود عملاً به همین اشکنازیهما اطلاق می‌شود. ولی این نام مایه سوء تفاهم می‌گردد چه کلمه عبری «اشکناز» در عرف روحانیون یهودی قرون وسطی به آلمان اطلاق می‌شد و همین نکته در پیدایش این افسانه که یهودیان امروزه از نواحی راین برخاسته‌اند مؤثر افتاده است. اشکنازی تنها نامی است که در مورد اکثریت غیرسفاردی یهودیان معاصر می‌توان بکار برد.

باید متذکر بود که مراد از اشکناز در تورات مردمی است که تقریباً در حوالی کوه آرات و ارمستان زندگی می‌کردند. در سفر تکوین ۱۰ (۳) و در کتاب اول تواریخ ۱ (۶) اشکناز نام فرزندان

این نظری است که امروزه مورد قبول مردمشناسان و مورخان می‌باشد. بعلاوه در این باره نیز اتفاق نظر وجود دارد که مقایسه شاخصهای مجمله و گروههای خونی تشابه زیادی را در میان یهودیان و غیریهودیان یک کشور نشان می‌دهد و حال آنکه این تشابه در میان یهودیانی که در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند به آن اندازه نیست. علی‌رغم آنچه گفتیم، این عقیده عمومی که جمودان - و یا دست‌کم برخی از انواع آنان - را می‌توان فوراً از قیافه‌شان شناخت نباید نادیده گرفته شود زیرا که این عقیده از واقعیت‌های زندگی روزمره سرچشمه گرفته است. چنین می‌نماید که دلایل مردمشناسان با دید عامه مردم سازگار نمی‌باشد.

مع‌ذک، پیش از پرداختن به این اختلاف بارز لازم خواهد بود برخی از اطلاعاتی را که مردمشناسان بر مبنای آنها وجود چیزی به نام نژاد یهودی را نفی می‌کنند مورد نظر قرار دهیم. نخست نقل‌قولی می‌کنیم از رساله‌های معتبری که تحت عنوان «مسأله نژاد در علم امروز» از طرف یونسکو انتشار یافته است. مؤلف آن رساله‌ها پرفسور یوان کوماس^۴، بعد از بررسی اطلاعات آماری چنین نتیجه می‌گیرد:

«برخلاف نظر مشهور، یهودیان به لحاظ نژادی ناهمگون می‌باشند. مهاجرت‌های مداوم و ارتباطات ارادی یا غیرارادی آنها با ملل و اقوام متنوع دیگر بحدی موجب اختلاط نسل شده است که در آنچه اصطلاحاً ملت اسرائیل نامیده می‌شود، نمونه‌هایی از هر ملت را با نشانیهای خاص آن می‌توان ارائه داد. برای اثبات این مدعا کافی است که یک یهودی اهل روتردام را با آن بشره سرخ‌گونه و هیکل قوی و محکم با همکیشان وی مثلاً در سالونیک که چشمانی مشتعل در چهره‌ای بیمارگونه و اندامی لاغر و نحیف دارند مقایسه کرد. بنابراین تا آنجا که دانش ما اجازه می‌دهد می‌توانیم بگوئیم

4. Juan Comas.

که شکل و شمایل یهودیان به همان اندازه ناهمگون است که شکل و شمایل افراد متعلق به نژادهای مختلف^۵. اینک باید مشخصات فیزیکی را هم که جزو ضوابط مردمشناسی بشمار می‌رود و نتیجه‌گیریهای کوماس مبتنی بر آن است مورد توجه قرار دهیم:

یکی از ساده‌ترین و سر راست‌ترین این ضوابط قامت شخص است. در کتاب مهم «نژادهای اروپا» نوشته ویلیام رپلی^۶ که به سال ۱۹۰۰ منتشر شد، چنین آمده است: «یهودیان اروپائی نه تنها همه کوتاه‌قد، بلکه غالباً بکلی فاقد رشد می‌باشند^۷». او نکته‌ای را در زمانی معین متذکر شده و آمار و ارقام کامل در اثبات مدعای خود آورده است ولی اینقدر باهوش بوده که اشاره کرده است که این نارسائی قامت ممکن است متأثر از شرایط محیط باشد^۸. یازده سال بعد، موریس فیشبرگ^۹ کتاب خود را تحت عنوان «جمودان - پژوهشی در نژاد و محیط»، که به زبان انگلیسی نخستین بررسی مردمشناسی در نوع خود بود، انتشار داد. کتاب مزبور از این واقعیت شگفت‌انگیز پرده برگرفت که قد متوسط فرزندان مهاجرین یهودی که از اروپای شرقی به ایالات متحد آمریکا رفته‌اند به ۹-۱۶۷ سانتیمتر بالغ می‌گردد و حال آنکه متوسط قد والدین آنها ۲-۱۶۴ سانتیمتر است. یعنی تنها در یک نسل، رشدی تقریباً معادل چهارونیم سانت بظهور رسیده است^{۱۰}. حالا دیگر این یک مطلب پیش‌پا افتاده شمرده می‌شود که فرزندان مهاجرین، اعم از یهودیان و ایتالیائیها یا ژاپنیها، بلندقدتر از والدین خود می‌شوند و شکی نیست که این رشد نتیجه بهتر شدن وضع خوراک و سایر شرایط محیط می‌باشد.

آنگاه فیشبرگ آماری از مقایسه قد متوسط جمودان و غیر-جمودان در لهستان، اتریش، رومانی، هنگری و غیره بدست می‌دهد.

5. Comas, J. (1958) pp. 31-2. 6. William Ripley.
7. Ripley, W. (1900) p. 377. 8. ibid., pp. 378. ff
9. Maurice Fishberg.

۱۰. فیشبرگ، م. (۱۹۱۱) ص ۳۷.

نتیجه امر باز شگفت‌آور می‌باشد. به‌طور کلی معلوم می‌شود که - قد و قامت یهودیان، همانگ است با قد و قامت غیر یهودیانی که با آنها در یک جامعه زندگی می‌کنند^{۱۱}. هرچا که مردم بومی بلنن قد باشند، جمهوریون نیز بالنسبه بلند می‌باشند و برعکس. بعلاوه در داخل يك ملت، حتی در داخل يك شهر (مثلا ورشو)، قد یهودی و غیر یهودی به نسبت رفاه ناحیه مسکونی آنها تغییر می‌کند. البته این نکته لازم نمی‌آورد که مسأله ارث در بلندی و کوتاهی قامت دخیل نباشد بلکه باید گفت که تأثیر این مسأله در زیر لایه‌ای از عوامل مربوط به محیط قرار می‌گیرد و نمی‌تواند به‌عنوان ضابطه‌ای نژادی بشمار آید.

اینک می‌توانیم به اندازه‌گیریهای مجمله هم که زمانی مورد اقبال همه مردمشناسان بود ولی امروز اهمیت خود را از دست داده است بپردازیم. در اینجا نیز با همان نوع نتیجه‌گیری مواجه می‌باشیم: «مقایسه شاخصهای مجمله گروههای جمهود و غیر جمهود کشورهای مختلف تشابه بارزی را در میان یهودیان و غیریهودیان در بسیاری از جاها نشان می‌دهد و حال آنکه همین مقایسه، اختلاف زیادی را در میان جمعیتهای یهودی ساکن کشورهای مختلف مشخص می‌سازد. بنابراین باید چنین نتیجه‌گیری کرد که این ملاک علی‌رغم نرمشی که دارد نمایانگر اختلافات نژادی جمهوریون می‌باشد^{۱۲}».

باید متذکر بود که این اختلافات، مخصوصاً در میان یهودیان اشکنازی و سفاردی قابل توجه می‌باشد. سفاردیها بیشتر کله‌های دراز دارند و کله اشکنازیها گرد و مدور است. کوچرا این اختلاف را دلیل دیگری بر جدائی تبار خزرهای اشکنازی از سفاردیهای ساسی می‌دانند. اما به‌نظر ما چنانکه در بالا آوردیم اختلاف شاخصهای مربوط به بلندی یا کوتاهی کله همانگ با وضع ملت‌هایی است که یهودیان در میان آنان زندگی می‌کنند و این نکته تا حدودی استدلال کوچرا را باطل می‌سازد.

۱۱. فیشرگک فصل دوم.

12. Patai, op. cit.

همچنین آمارهای مربوط به سایر مشخصات فیزیکی یا دعوی وحدت نژادی یهودیان منافات دارد.

به‌طور کلی یهودیان سیه‌مو و سیه‌چشم می‌باشند، ولی این تعبیر «به‌طور کلی» تا کجا کلیت دارد؟ معلوم نیست زیرا که به قول کوماس ۴۹ درصد یهودیان لهستانی دارای موهای کمرنگ می‌باشند^{۱۳} و ۵۴ درصد یهودی یچگان دبستانی در اتریش چشمان آبی دارند^{۱۴}. درست است که بنابه تحقیق ویرچو^{۱۵} فقط ۳۲ درصد یهودی یچگان دبستانی در آلمان بور (بلوند) اند و حال آنکه درصد بورها در میان غیر جمهوریون بیشتر است ولی این مطلب چیزی را ثابت نمی‌کند و فقط نشان می‌دهد که در مورد این تغییر، آنگونه که انتظار می‌رود همانگی مطلق در میان جمهوریون و غیر جمهوریون وجود ندارد.

امروزه مهمترین دلیل در این باب باید گروه‌بندیهای خونی را بحساب آورد. اخیراً مقدار زیادی در این زمینه کار شده است ولی در اینجا کافی است فقط يك مثال بیاوریم که مقیاس مخصوصاً حساسی بدست می‌دهد. به‌گفته پاتای:

از نظر گروه خونی اختلافات زیادی در میان دسته‌های یهودی دیده می‌شود و از طرف دیگر مشابهتهای بارزی بین یهودیان و غیر-یهودیان يك مرز و بوم وجود دارد. شاخص بیوشیمی هر تسفیلد $\frac{(a + ab)}{(b + ab)}$ را می‌توان در تبیین این مطلب مورد استفاده قرار داد.

برخی از مثالهای نمونه را در اینجا می‌آوریم:

یهودیان آلمانی ۲/۷۴ آلمانیهای غیر یهودی ۲/۶۳ یهودیان رومانیائی ۱/۵۴ رومانیائیهای غیر یهودی ۱/۵۵ یهودیان لهستانی ۱/۹۴ لهستانیهای غیر یهودی ۱/۵۵ یهودیان سراسکی ۱/۶۳

13. Comas, p. 30.

۱۴. فیشرگک ص ۶۳.
۱۵. ویرچو (Virchov) به نقل فیشرگک ص ۶۳.

مراکشیهای غیر یهودی ۱/۶۳ یهودیان عراقی ۱/۲۲ عراقیهای غیر یهودی ۱/۳۷ یهودیان ترك ۰/۹۷ ترکهای غیر یهودی ۰۰/۹۹
این وضع را می‌توان در دو فرمول ریاضی خلاصه کرد:

$$(1) G_a - J_a < J_a - J_b$$

و:

$$(2) G_a - G_b \cong J_a - J_b$$

یعنی به طور کلی تفاوت مربوط به ضوابط مردم‌شناسی در میان یهودیان (J_a) و غیر یهودیان (G_a) يك کشور معین (a) کمتر از تفاوت میان جهودان دو کشور مختلف (b و a) می‌باشد و همچنین تفاوت میان غیر یهودیان در دو کشور مختلف (b و a) مشابه تفاوت میان یهودیان آن دو کشور است.

مناسب خواهد بود که این بحث را با نقل قولی دیگر از مقاله هاری شاپیرو^{۱۶} در سری یونسکو به نام «ملت یهود - تاریخی مبثنی بر زیست‌شناسی»^{۱۷} پایان برسانیم.^{۱۸}

«با توجه به تفاوت‌های گسترده‌ای که در مشخصات فیزیکی جمعیت‌های یهودی وجود دارد و نیز تنوع ژنهای مکرر در گروه‌های خونی آنها، هرگونه دسته‌بندی یهودیه‌ها بر اساس نژاد واحد، تناقض‌گوئی خواهد بود. زیرا اگر چه نظریه معاصر نژادی، تعدد اشکال یا اختلافات را در داخل يك گروه نژادی تا حدی مجاز می‌داند، معذک نمی‌توان گروه‌هایی را که به طور مشخص بر اساس شرایط نژادی خاص خود جدا از یکدیگر می‌باشند به‌عنوان نژاد واحد قلمداد نمود. چنین کاری هدف‌های زیست‌شناسانه طبقه‌بندی نژادی را باطل و سرپای این روش را بی‌منطق و بی‌معنی خواهد کرد. متأسفانه این موضوع بندرت، تهی

16. Harry Shapiro.

17. "The Jewish People: A Biological History".

۱۸. شاپیرو (۱۹۵۳) ص ۵-۷۴.

از ملاحظات غیر زیست‌شناسانه است و همچنان کوشش می‌شود که علی‌رغم کلیه دلایل، بنحوی، یهودیان را به‌عنوان يك واحد نژادی جداگانه از دیگران متمایز سازند.»

- ۳ -

این دو پدیده، یعنی اختلاف یهودیان در مشخصات جسمانی با یکدیگر و همگونی با مللی که در میان آنان زیست می‌کنند چگونه پیدا شده است؟ متخصصین علم وراثت آن را نتیجه اختلاط و نیز فشارهای می‌دانند که در گزینش نسل مؤثر افتاده است.

فیشبرگ می‌نویسد: «این در واقع مهمترین نکته در مردم‌شناسی یهودیان است. آیا یهودیان تبارنابی می‌باشند که کمابیش در تحت تأثیر شرایط محیطی دگرگون گشته‌اند و یا پیروان این کیش از عناصر متعلق به نژادهای مختلف فراهم آمده‌اند که تغییر مذهب و ازدواج‌های فیما بین در طول مدت مهاجرت در نقاط مختلف گیتی آن را به این صورت درآورده است؟» فیشبرگ پاسخی روشن به خوانندگان خود می‌دهد:^{۱۹}

«اگر مطالعه خود را با بررسی مطالب تورات و سنت آغاز کنیم خواهیم دید که قوم اسرائیل حتی در آغاز تشکل، از عناصر متعلق به نژادهای مختلف فراهم آمده بود... خواهیم دید که در آسیای صغیر، سوریه و فلسطین نژادهای گوناگون وجود داشتند - مانند عموریان^{۲۰} که بلوند بودند و سر مستطیل شکل و قامت بلند داشتند و حیثی‌ها^{۲۱} که سیاه چرده بودند و گویا قیافه مغولی داشتند و کوشیما^{۲۲} که از نژاد سیاه بودند و بسیاری دیگر - عبریان قدیم چنانکه در بسیاری از موارد تورات آمده است با همه این اقوام ازدواج کرده و درآمیخته بودند.»

۱۹. فیشبرگ ص ۱۸۱.

20. Amorites.

21. Hittites.

22. Cushites.

شاید پیمبران در برابر «ازدواج با دختران خدایان بیگانه» چون رعد بخروشند لیکن اسرائیلیانی که به تعدد زوجات خو داشتند به راه خود می‌رفتند و عمل پیشوایان اسرائیل نیز سرمشق خوبی نبود. حتی پدر بزرگ آنان ابراهیم، هاجر را که يك مصری بود به همسری برگزید و یوسف با اسنات ۲۲ ازدواج کرد که نه تنها مصری بود، بلکه پدرش نیز کاهن بود. موسی با دختری از مدین به نام صفورا ۲۴ زناشوئی کرد. سامسون قهرمان یهودیان، فلسطینی بود. مادر داوود پیغمبر از موآبیان ۲۵ بود و او خود با شاهزاده خانمی از جشور ۲۶ ازدواج کرد. اما سلیمان (که مادرش از حیتیان بود) با چندین زن اجنبی از جمله دختر فرعون و زنان موآبیان و عمونیان ۲۷ و ادومیان ۲۸ و صیدونیان ۲۹ و حیتیان عشق ورزید ۳۰... و بدین‌گونه تاریخ فضاحت‌بار یهود ادامه می‌یابد [۳۱]*. تورات روشن می‌سازد که بسیاری از اسرائیلیان وضع و شریف نیز از پادشاهان خود پیروی نموده‌اند. بعلاوه باید توجه داشت که حکم تورات درباره حرمت ازدواج با غیر یهودیان، اسیران جنگی زن را مستثنی می‌داشت و از این‌گونه زنان فراوان بودند. تبعید بابل هم کمکی در خالص‌نگاه داشتن نژاد نکرد حتی بسیاری از خانواده‌های روحانی با زنان غیر یهودی ازدواج کردند. خلاصه در همان آغاز دوران آوارگی، اسرائیلیان نژادی کاملاً مختلط بودند. البته ملت‌های تاریخی دیگر نیز همین وضع را داشتند و اگر به خاطر این افسانه نبود که یهودیان با اصرار از قوم تورات سخن می‌گویند و مدعی می‌باشند که گویا این قوم در طی قرون متمادی خلوص نژادی خود را حفظ کرده است تأکید در این باره لزومی نداشت.

یکی دیگر از موجبات این آمیختگی، گرویدن گروه بسیاری از مردمان متعلق به نژادهای مختلف به دین یهود بود. فلاشه‌های ۳۱

- | | | | |
|-------------------------------|----------------|----------------|-------------|
| 23. Asenath. | 24. Zipporah. | 25. Moabite. | 26. Geshur. |
| 27. Ammonites. | 28. Edonmites. | 29. Zidonians. | |
| ۳۰. کتاب اول پادشاهان ۱۱ (۱). | | | |
| 31. Flasha. | | | |

سیاه‌پوست حبشه و جهودان کای‌فنگ ۳۲ چین که همانند دیگر چینیان هستند و جهودان یمنی با بشره زیتونی تیره‌رنگ و قبایل جهود بربر در صحرا با قیافه‌های شبیه طوارقها ۳۳، و همین‌طور نمونه دست اول ما خزرها، هر کدام شاهد حرارت و شور تبلیغی می‌باشند که در میان یهودیان عهد قدیم وجود داشته است.

در مناطق نزدیکتر امپراتوری روم، شور تبلیغ یهودیان در فاصله سقوط کشور یهود و طلوع مسیحیت به اوج خود رسید. بسیاری از خاندانهای اشرافی ایتالیا و همچنین خاندان پادشاهی که در ایالت ادیابن ۳۴ فرمانروائی داشت به دین یهود گرویدند. فیلسوف ۳۵ از عده زیادی که در یونان به این آئین گرویده بودند سخن می‌گوید. فلاویوس ژوزفوس ۳۶ روایت می‌کند که بخش بزرگی از اهالی انطاکیه کیش یهود را پذیرفته بودند. پولس مقدس در طی مسافرت خود از آتن تا آسیای صغیر تقریباً در همه جا با مبلغین یهود برخورد کرد. ث. ریناخ ۳۷ مورخ یهودی می‌نویسد ۳۸: «شور تبلیغ در دوران یونان و رم صفت مشخصه یهودیت بود که در گذشته سابقه نداشت و از آن پس نیز هیچ‌گاه بدان حد نرسید... شکی نیست که یهودیان موفق شدند که در طی دو یا سه قرن، عده زیادی را به دین خود درآورند... رشد عظیم ملت یهود در مصر، قبرس و سیرن ۳۹ بدون فرض تزریق مقدار زیادی خون غیر یهودی درست در نمی‌آید. موج تبلیغ، طبقات بالا و پائین اجتماع را به یک‌سان فرا گرفته بود.»

طلوع مسیحیت جریان این آمیختگی را کندتر گردانید و پیدایش محله‌های یهودی‌نشین شهرها (کتو) موقتاً آن را پایان بخشید. ولی پیش از آنکه در قرن شانزدهم مقررات خاص محله‌ها دقیقاً به موقع اجرا گذارده شود جریان مزبور همچنان ادامه داشت. تحریمهای مکرر

- | | | | |
|----------------------------|--------------|---------------|------------|
| 32. Kai-Feng. | 33. Tuaregs. | 34. Adiabene. | 35. Philo. |
| 36. Flavius Josephus. | 37. Reinach. | | |
| ۳۸. به نقل فیشرگک ص ۷-۱۸۶. | | | |
| 39. Cyrene. | | | |

مقامات کلیسایی در خصوص ازدواج مسیحیان و یهودیان نشان ادامه این جریان است. به عنوان نمونه به تحریمهای شورای طلیطله به سال ۵۸۹ و شورای رم در ۷۴۳ و شورای اول و دوم لاتران ۴۰ در ۱۱۲۳ و ۱۱۳۹ و نیز به فرمان لادیسلاو دوم ۴۱ پادشاه هنگری در ۱۰۹۲ می‌توان اشاره کرد. این ممنوعیتها هیچ‌گاه به طور کامل به موقع اجرا گذارده نشده است و دلیل این مدعا گزارش اسقف مجارستانی به نام روبرت فون گرین ۴۲ است که در سال ۱۲۲۹ به پاپ شکایت می‌کند و می‌گوید که بسیاری از زنان مسیحی در زوجیت یهودیان درآمده و کلیسا در ظرف چند سال «هزاران مسیحی» را از دست داده است ۴۳.

تنها مانع مؤثر در این امر دیوارهای محله بود و چون این مانع برافتاد ازدواجهای مختلط دوباره از سر گرفته شد و کار بقدری بالا گرفت که در آلمان در فاصله ۱۹۲۱ و ۱۹۲۵ از هرصد ازدواج یهودیان ۴۲ مورد ازدواج مختلط وجود داشت ۴۴.

اما راجع به سفاردیها یا یهودیان «راستین»، اقامت بیش از هزار ساله آنان در اسپانیا آثار زوال‌ناپذیری هم در خود آنان و هم در میزبانان‌شان برجای گذاشته است. چنانکه توین بی می‌نویسد:

«دلایل کافی بدست است که در اسپانیا و پرتغال امروز مقدار زیادی خون یهودیان مسیحی شده در رگهای ساکنین شبه جزیره ایبری وجود دارد. این مقدار مخصوصاً در طبقات بالا و متوسط بیشترست مع ذلك هیچ روانکاو با هوش که در مقابل نمونه‌هایی از خون طبقات بالا و متوسط اسپانیاییان و پرتغالیان قرار گیرد باسانی قادر نخواهد بود که بگوید نیاکان کدامین از آنها جهود بوده است ۴۵.»

البته این جریان از هر دو سو در کار بود. پس از کشتارهای

40. Lateran. 41. Ladislaw II. 42. Robert von Grain.

۴۳. فیشرگت ص ۱۸۹.

۴۴. کوماس ص ۳۱.

۴۵. توین بی (۱۹۴۷) ص ۱۳۸.

سالهای ۱۳۹۱ و ۱۴۱۱ که سرتاسر شبه‌جزیره را فرا گرفت بیش از یکصد هزار جهود - مطابق برآوردهای معقول - به تعمیم گردن نهادند ولی بخش قابل ملاحظه‌ای از تازه مسیحیان در خفا آئین یهودیگری را بجای می‌آوردند. این جهودان سری یا مارانوهای ۴۶ در دربار و مقامات کلیسایی به مدارج عالییه رسیدند و با خاندانهای اشرافی وصلت کردند. همه جهودانی که حاضر به توبه نشدند، در ۱۴۹۲ از اسپانیا و در ۱۴۹۷ از پرتغال بیرون رانده شدند و از آن پس مارانوها مورد سوءظن قرار گرفتند. بسیاری را به حکم دادگاههای مذهبی در آتش افکندند و اکثریت آنان در قرن شانزدهم به کشورهای اطراف مدیترانه و همچنین به هلند و انگلستان و فرانسه مهاجرت گزیدند و پس از آنکه احساس امنیت کردند به دین سابق خود باز گشتند. این گروهها به اتفاق رانده‌شدگان سالهای ۷-۱۴۹۲ جوامع تازه سفاردی را در آن کشورها بنیاد نهادند.

بنابراین نکته‌ای که توین بی درباره اختلاط نسب طبقه بالای جامعه اسپانیایی متذکر شده عیناً در مورد جوامع سفاردی اروپای غربی نیز مصداق دارد. والدین اسپینوزا از مارانوهای پرتغال بودند که به آمستردام مهاجرت کردند. خاندانهای کهن یهودی انگلستان (که خیلی پیشتر از یهودیان شرقی قرن نوزدهم و بیستم به این کشور رسیده بودند) از قبیل خانواده‌های مونتیفیوری ۴۷، لوساداس ۴۸، مونتیگیو ۴۹، آویگدور ۵۰، سوتروا ۵۱، ساسون ۵۲، و غیره همه از دیگجوش شبه جزیره ایبری به این کشور منتقل گشتند و نمی‌توانستند مدعی شوند که اصل و نسب آنان پاکتر از اصل و نسب اشکنازیها یا هر یهودی دیگری به نامهای دیویس ۵۳، هریس ۵۴، فلیپس ۵۵ و هارت ۵۶ باشد.

امر دیگری که بنحوی ناراحت‌کننده و مکرر موجب اختلاط نسل می‌شد مسأله تجاوز به عنف بود. این مسأله نیز تاریخچه‌ای طولانی

46. Marranos. 47. Montefiores. 48. Lousadas.

49. Montagues. 50. Avigdors. 51. Sutros.

52. Sassoons. 53. Davis. 54. Harris. 55. Phillips.

56. Hart.

دارد که از فلسطین آغاز می‌شود. مثلاً روایت شده است که کسی به نام یود این حزقیل ۵۷ با ازدواج پسرش مخالفت می‌نمود چرا که دختر دلخواه او از «ذریه ابراهیم» نبود. دوست او اولاد ۵۸ چنین گفت: «از کجا معلوم که ما خود از اولاد بت‌پرستانی نباشیم که به دختران صهیون در محاصره اورشلیم تجاوز کردند؟» ۵۹ تجاوز به عنف و غارت (حدود این یکی غالباً پیشاپیش اعلام می‌شد) حق طبیعی قشون فاتح بشمار می‌آمد.

روایتی است قدیمی که گریتز آن را ضبط کرده و به موجب آن تبار یکی از کهنترین جوامع یهودی آلمان به واقعه‌ای می‌رسد که یادآور سرگذشت زنان قبیله سابین ۶۰ می‌باشد. مطابق این روایت یک دسته آلمانی به نام وانگیونی ۶۱ که همراه سپاهیان رم در فلسطین می‌جنگیدند «از میان انبوه زندانیان یهودی زیباترین زنان را برگزیده به مقر خود در کرانه‌های راین و ماین آوردند و مجبورشان کردند که به هوای نفس آنان تن در دهند. فرزندان که از این آمیزش یهودی و آلمانی بدنیآ آمدند توسط مادرانشان به آئین یهود پرورش یافتند و پدرانشان خود را از دردمس آنها برکنار نگاه می‌داشتند و همین فرزندان بودند که گفته می‌شود نخستین جوامع یهودی را در میانه ورمس ۶۲ و ماینس ۶۳ بوجود آوردند» ۶۴.

تجاوز به عنف در شرق اروپا امری معمولتر بود. باز از فیشبرگ نقل می‌کنیم:

«یک چنین تزریق خون غیر یهودی در رگهای بنی-اسرائیل، مخصوصاً در کشورهای اسلاونیکی، مکرر رخ داده است. یکی از روشهای مطلوب قزاقان برای سرکیسه کردن جهودان این بود که عده زیادی را به اسارت می‌گرفتند و می

دانستند که جهودان حاضر خواهند بود که با دادن فدیة آنها را آزاد سازند. نیازی به گفتن نیست که این نیمه وحشیان، اسیران زن را مورد تجاوز قرار می‌دادند. «شورای اراضی چهار-گانه ۶۵» در جلسه زمستان سال ۱۶۵۰ وضع زنان بیچاره‌ای را که در دوران اسارت از قزاقان بچه دار شده بودند مورد رسیدگی قرار داد و زندگی خانوادگی و اجتماعی یهودیان را تحت نظام درآورد. باز از این بیحرمتیها... در مورد زنان یهودی در طی کشتار-های سال ۱۹۰۳-۵ روسیه به تکرار پیوست ۶۶.»

- ۴ -

برگردیم بر سر این سخن که گفتیم علی‌رغم این حقایق، بسیاری از مردم که نه نژادپرستند و نه ضد یهودی، برآنند که می‌توانند هر جهود را با یک نگاه تشخیص دهند. اگر جهودان، چنانکه تاریخ و مردمشناسی می‌گویند، آمیزه‌ای از نژادهای گوناگون باشند چگونه این امر میسر تواند بود؟

قسمتی از این سؤال را به نظر من، ارنست رنان در ۱۸۸۳ پاسخ گفته است ۶۷: «یک نوع واحد یهودی وجود ندارد بلکه انواعی از یهودیان وجود دارند» ۶۸. آن نوع یهودی که به یک نظر شناخته می‌شود نوع خاصی است در میان بسیاری از انواع دیگر. اما فقط بخش کوچکی از جمعیت چهارده ملیونی یهودی از آن نوع خاص می‌باشد. از طرف دیگر همه آنها که بنظر می‌رسد از آن نوع باشند حتماً یهودی نیستند. یکی از مشخصات بارز که - هم در معنی حقیقی و هم در معنی مجازی - ملاک شناسائی آن نوع خاص قرار می‌گیرد بینی است: بینیهائی با وصفهای گوناگون سامی، سرکچ، برگشته،

65. Council of the Four lands.

۶۶. فیشبرگ ص ۱۹۱.

۶۷. رنان (۱۸۸۳) ص ۲۴.

68. Il n'y a pas un type juif, il y a des types juifs.

57. Juda Ben Ezekial. 58. Ulla.

59. Graets, op. cit. vol II p. 213. 60. Sabine 61. Vangioni.

62. Worms. 63. Mayence.

۶۴. همان، جلد سوم ص ۱-۴۰.

یا شبیه منقار عقاب، ولسی تعجب در اینجاست که مطابق تحقیق فیشربرگ از میان ۲،۸۳۶ یهودی در شهر نیویورک فقط ۱۴ درصد - یعنی از هر هفت تن یکی - دارای چنین بینی بوده و ۵۷ درصد دیگر بینی راست و ۲۰ درصد بینی کوتاه و ۶/۵ درصد بینی پهن و گنده داشته‌اند.^{۶۹}

مردمشناسان دیگر نیز از بررسی‌هایی که در لهستان و اوکراین بعمل آورده‌اند به نتایج مشابهی رسیده‌اند.^{۷۰} بعلاوه در میان سامیان حقیقی، یعنی بدویهای پاک‌نژاد، این شکل بینی اصلاً بنظر نمی‌آید.^{۷۱} که وجود داشته باشد ولی «در میان قبایل مختلف قفقاز و در آسیای صغیر بسیار زیاد دیده می‌شود. در میان یومیان این نواحی مانند ارمینیا، گرجیها، اوستها، لژگیها، ایسورها و نیز در میان سورپها دماغهای سرکچ، اصل و اشکال دیگر، استثنا بشمار می‌آیند. در میان مردمانی که در کناره‌های اروپائی مدیترانه زندگی می‌کنند مانند یونانیها، ایتالیائیها، فرانسویها، اسپانیائیها و پرتغالیها دماغ سرکچ بیشتر دیده می‌شود تا در میان یهودیان اروپای شرقی. سرخپوستان امریکای شمالی هم غالباً دارای دماغهای جهودی می‌باشند.^{۷۲}»

بنابراین بینی ملاک مطمئنی در این تشخیص نمی‌باشد. تنها اقلیتی، یعنی نوع خاصی از جهودان، دارای بینی‌گوژ و کچ می‌باشند. بسیاری از گروههای نژادی دیگر نیز بینی‌هایی به این شکل دارند. معذک چیزی از درون انسان می‌گوید که آمار مردمشناسان در این باره نباید صحیح باشد. یک راه ساده برای حل این معما توسط بدوی^{۷۳} و جیکوبس^{۷۴} پیشنهاد شده است بدین مضمون که بینی جهودی ممکن است واقعاً برگشته شکل نباشد و با وجود این بنظر برسد که چنان است و این به جهت وضع خاص تورفتگی پره‌ها و پیچ منخرین است.

۶۹. فیشربرگ، ص ۷۹.

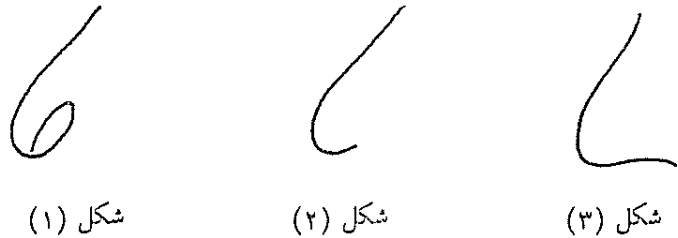
۷۰. رپلی ص ۳۹۴ ف.

۷۱. فیشربرگ ص ۸۳ به نقل از Luschan

۷۲. فیشربرگ ص ۸۳.

73. Beddoe.

74. Jacobs.



شکل (۱)

شکل (۲)

شکل (۳)

جیکوبس در اثبات نظر خود که وضع منخرین یهودیان توهم منقاری شکل بودن بینی آنان را ایجاد کرده است از خوانندگان خود می‌خواهد که یک عدد ۶ دمدار به لاتینی بنویسند (شکل ۱) آنگاه قسمت برگشته آن را پاک کنند چنانکه در شکل (۲) پیداست و در این صورت مقدار زیادی از شباهت آن به بینی جهودی از میان می‌رود. حالا اگر منتهالیه پائین آن را مطابق شکل (۳) در خط افقی، کمی امتداد دهیم حالت جهودی آن بکلی منتفی می‌گردد. رپلی پس از نقل قول جیکوبس متذکر می‌شود که «متوجه تغییر شکل باشید. یهودیان به رومیان مبدل گشته‌اند و در این هیچ شکی نیست. پس چه چیز را ثابت کردیم؟ اینکه در واقع پدیده‌ای به نام بینی جهودی وجود دارد اگرچه صورت آن از فرض اولیه ما (یعنی ضابطه کچ بودن) متفاوت باشد.^{۷۵}»

ولی آیا این مطلب درست است؟ شکل شماره (۱) حتی با توجه به وضع منخرین می‌تواند نماینده بینی یک یونانی یا اسپانیائی یا ارمنی یا سرخپوست امریکائی باشد. اگر صاحب چنین دماغی را یهودی می‌دانیم و نه سرخپوست و نه ارمنی و غیره، وابسته به مجموعه مشخصات دیگری مانند حالت و رفتار و لباس است که ما را به چنین نتیجه‌ای می‌رساند. البته این جریان با یک تحلیل منطقی فرق دارد و از نوع مطالعه گشتالت^{۷۶} روانشناسان است که هیأتی را به عنوان

75. Ripley, p. 395.

76. Gestalt

يك كل در نظر می‌گیرند.

همین نوع ملاحظات درباره هر يك از علائم دیگر چهره، مانند لبهای ظریف و موهای تیره‌رنگ موجدار یا مجعد و حالت محزون یا محیل یا پف کرده یا کشیده و از این قبیل، که از مشخصات یهودیان شمرده شده‌اند مصداق دارد. هرکدام از این علامات را اگر جداگانه در نظر بگیریم می‌توان آن را مابه‌الاشترک بسیاری از ملتها بشمار آورد ولی مجموع آنها به‌عنوان مشخصه - يك بار دیگر بگوئیم - نوع خاصی از یهودیان بنظر می‌آید و یا به‌عبارت روشنتر الگو و نمونه یهودیانی بشمار می‌آید که اصلاً از اروپای شرقی آمده‌اند و اکنون شناخته‌ترین گروه یهودیان می‌باشند. ولی این نمونه در مورد انواع دیگر یهودیان از قبیل یهودیان سفاردی (و همچنین اعقاب انگلیسی‌شده آنان در بریتانیا) و یهودیان اسلاونیک اروپای مرکزی و یهودیان بور تیوتونیک و انواع یهودیان مغولی با چشمان مورب و انواع یهودیان نگرو با موهای مجعد تطبیق نمی‌کند.

حتی نمی‌توان مطمئن بود که شناسائی همین يك نوع نمونه هم با قطعیت امکان‌پذیر باشد. مجموعه عکسهائی که فیشبرگت یا ریپلی انتشار داده‌اند برای يك بازی «شیر یا خط» می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد به شرط اینکه روی شرح عکس را که معلوم می‌دارد صاحب آن یهودی و یا غیریهودی است بپوشانند. همین بازی را می‌توان در هر نقطه از کناره‌های مدیترانه، در هر قهوه‌خانه، به موقع اجرا گذاشت. البته نتیجه‌ای از آن حاصل نخواهد شد زیرا شما نمی‌توانید شخص مورد آزمایش را طرف خطاب قرار داده راجع به مذهب او استفسار کنید ولی اگر این بازی را با حضور اشخاص دیگری عمل کنید از میزان اختلاف نظرهایی که ابراز می‌شود شگفت‌زده خواهید شد. لحن القائی پرسش نیز در این باره مؤثر می‌افتد. مثلاً: «شما می‌دانستید که آقای هارولد یهودی است؟» «نمی‌دانستم. ولی حالا که شما گفتید واقعاً دارم می‌بینم.» «آیا می‌دانستید که فلان یا بهمان خاندان سلطنتی خون یهودی داشته؟» «نمی‌دانستم. ولی حالا که شما

گفتید...» کتاب «نژادهای آدمیزاد ۷۷» نوشته هاجینسون تصویری از سه نفر گیشا دارد که زیر آنها نوشته‌است «ژاپونیسمائی با قیافه یهودی». وقتی شما این نوشته را می‌خوانید احساس می‌کنید که: «به، واقعاً راست می‌گوید. چطور من توجه نداشتم؟!» و اگر این بازی را مدتی ادامه دهید کم‌کم به هرکجا که نگاه کنید قیافه‌های یهودی - یا خزری - به چشم شما می‌خورد.

- ۵ -

یکی دیگر از اسباب اشتباه و سردرگمی در این باره، مشکل بزرگت جدا کردن خصایص موروثی از خصایص دیگری است که تحت تأثیر زمینه اجتماعی و یا عوامل دیگر محیط بوجود آمده باشد. پیشتر نیز در بحث از مسأله قامت به‌عنوان ضابطه ادعائی درباره نژاد و تبار از این مشکل سخن گفته‌ایم. اما نفوذ عوامل اجتماعی در بشره، رفتار، تکلم و حرکات و سکنات، با ظرافتی بیشتر و از طرقی پیچیده‌تر در مجموعه مشخصات يك یهودی مؤثر می‌افتد. لباس (به اضافه آرایش موی سر) واضحت‌ترین این عوامل است. هر کسی را که با طره بلند فروهشته و عرقچینی با کلاه مشکی لبه پهن و قبای سیاه و بلند مجسم سازید در اولین نگاه به‌عنوان يك یهودی ارتدکس شناخته خواهد شد. حالا منخرین او به هر شکلی باشد قیافه او یهودی می‌نماید. شاخصهای کم‌اهمیت‌تر دیگری نیز در شیوه لباس پوشیدن برخی از طبقات در گروههای یهودی وجود دارد که به‌همراه لجه و طرز تکلم و حرکت و رفتار اجتماعی فرد یهودی را مشخص می‌سازد.

شاید بهتر باشد که لحظه‌ای از بحث جهودان کنار برویم و به سخنان نویسنده‌ای فرانسوی گوش فرا دهیم که چگونه هم‌میهنان او هر انگلیسی را با يك نظر می‌شناسند. میشل لیریس ۷۸ علاوه بر اینکه نویسنده مشهوری است مدیر بررسيهای «مرکز ملی تحقیقات علمی ۷۹»

77. Huthinson; *Races of Mankind*.

78. Michel Leiris (1958) pp. 11-12.

79. Centre National de La recherche Scientifique.

و کارمند «موزه انسان^{۸۰}» نیز هست:

«سخن از يك «نژاد» انگلیسی، یا حتی سخن از انگلیسیها به عنوان شاخه‌ای از نژاد «نوردیک» بیمعی می باشد. از نظر واقع، تاریخ به ما می‌آموزد که وضع موجود ملت انگلیس نیز مانند دیگر ملت‌های اروپا محصول مشارکت و اختلاط ملت‌های مختلف است. انگلستان يك کشور سلتيك است که در قسمتی از آن موجهای پیاپی اقوام ساکسون، دانوا و نورمان‌های فرانسوی استقرار یافته و از زمان ژولیوس سزار گروهی از رومیان هم به آن اقوام اضافه شده‌اند. يك انگلیسی را ممکن است از نحوه لباس پوشیدن و حتی رفتار شناخت ولی تنها از ظاهر فیزیکی کسی نمی‌توان گفت که او انگلیسی است. در میان انگلیسیها نیز مانند سایر اروپائیان افراد سپیدرو و تیره‌رنگ، بلندقد و کوتاه، کله‌های دراز و کله‌های کوچک پیدا می‌شوند. ممکن است ادعا کرد که يك انگلیسی را می‌توان از برخی مشخصات خارجی که قیافه ویژه‌ای به او داده است شناسائی کرد. مثلا از خودداری در حرکات (برخلاف رویه معمول جنوبیها) و شیوه راه رفتن و خطوط سیما و هر آنچه به طور مبهم خونسردی و بلغمی مزاجی خوانده می‌شود. با اینهمه هر کسی که چنین ادعائی بکند در بسیاری از موارد بطلا خواهد رفت زیرا اگرچه این چیزها را مشخصات يك انگلیسی نمونه بشمار می‌آوریم ولی، همه انگلیسیها آن مشخصات را ندارند. واقعیت چنان است که این مشخصات ظاهری به معنی واقعی کلمه فیزیکی نیستند به عبارت دیگر وضع هیكل و حرکات و خطوط سیما کلا در زیر عنوان رفتار خلاصه می شود و مانند آداب دیگر تابع زمینه اجتماعی مربوط به هر شخص می‌باشد و بنابراین چیزهائی اکتسابی، و نه طبیعی بشمار

80. Musée de l'Homme.

می‌آید. علاوه اگر چه این قبیل مشخصات را با مسامحه در تعبیر می‌توان به عنوان علائم و نشانیهای تلقی کرد ولی علائم و نشانیهای مزبور در مورد كل يك ملت صدق نمی کند بلکه فقط گروه خاصی را در داخل محدوده ملت فرا می‌گیرد و بنابراین نمی‌توان آنها را از جمله صفات ممیزه يك نژاد بشمار آورد.»

معذلك وقتی لیریس می‌گوید که حرکات و علائم چهره چیزی فیزیکی نیست بلکه این جزئیات همه تحت عنوان «رفتار» درمی‌آید ظاهراً فراموش می‌کند که رفتار می‌تواند در قیافه افراد مؤثر افتد و بدینگونه نشان خود را بر جسم آنها برجای بگذارد. در این باره می‌توان به علائم سنخی سیمای برخی از بازیگران سالخورده تأثر و کشیشانی که در تجرد زندگی می‌کنند و نظامیان حرفه‌ای و مجرمینی که به زندان‌های دراز مدت محکوم گشته‌اند و ملاحان و کشاورزان و غیره مراجعه کرد. روش زندگی این افراد نه تنها در خطوط چهره آنها مؤثر می‌افتد بلکه شکل جسمی آنها را نیز دگرگون می‌سازد چندانکه انسان بطلا چنین می‌انگارد که این علائم و نشانیها چیزهای موروثی می‌باشند و یا ریشه نژادی دارند^{۸۱}.

در اینجا می‌خواهم ملاحظه‌ای شخصی را نیز بیفزایم. در مسافرت‌های خود به ایالات متحد امریکا غالباً با دوستان ایام جوانی که در اروپای مرکزی می‌شناختم و پیش از جنگ جهانی دوم از اروپا مهاجرت کرده‌اند برخورد داشتم. این اشخاص را من از سی چهل سال پیش ندیده بودم. هر یار که یکی از آنها را ملاقات کرده‌ام بشگفت آمده‌ام که نه تنها در لباس پوشیدن و حرف زدن و رفتار مانند امریکائیها عمل می‌کنند بلکه قیافه آنها نیز به امریکائیها

۸۱. امرسون در مقاله خود زیر عنوان «علائم چهره انگلیسی» چنین می‌نویسد: «هر گروه مذهبی قیافه خاص خود را دارد. متدیستها، کواکرها، راهبه‌ها چهره‌های ویژه دارند. يك نفر انگلیسی می‌تواند مخالف خود را از روش او بشناسد. هر کسب و حرفه‌ای خطوط خاص خود را روی چهره آدمی نقش می‌زند.»

می‌ماند. من نمی‌توانم تغییری را که در آنها رخ داده است توصیف کنم لیکن مثل اینکه آرواره آنها عریضتر گشته و وضع چشم و اطراف آن طوری دیگر شده است (یکی از دوستان مردمشناس من معتقد است که عریض شدن آرواره‌ها نتیجه بکار انداختن زیاد عضلات مربوطه در تکلم امریکائیهایی می‌باشد و پدیده دوم را انعکاسی از زندگی پرکشمکش امریکا و نتیجه آن که تمایل به ابتلا به زخم اثنی‌عشر می‌باشد می‌داند) من وقتی فهمیدم که کشفی که کرده‌ام خیالبافی نبوده است خوشحال شدم، زیرا فیشبرگت نیز در ۱۹۱۰ همین ملاحظات را یادداشت کرده است... «طرح صورت باسانی تحت تأثیر دگرگونیهایی محیط اجتماعی تغییر می‌کند. من اینگونه تغییر سریع را در میان کسانی که به امریکا مهاجرت کرده‌اند ملاحظه کرده‌ام... این تغییر قیافه را مخصوصاً وقتی که مهاجرین مزبور به موطن قبلی خود مراجعت می‌کنند می‌توان دریافت... این واقعیت بخوبی ثابت می‌کند که عناصر اجتماعی حاکم بر تحرکات آدمی تأثیر عمیقی در صورت ظاهر او بجا می‌گذارد».

چنین بنظر می‌رسد که محصول این دیگجوش، قیافه‌ای امریکائی است. بدین معنی که از انواع مختلف گروه‌های وراثتی، یک گروه کمابیش استاندارد بوجود می‌آید. حتی چینیان و ژاپونیان پاکخون در امریکا تا اندازه‌ای تحت تأثیر این جریان قرار می‌گیرند. به هر حال فرد امریکائی را غالباً با صرف نظر از لباس و لمبه به یک نگاه می‌توان شناخت فرق نمی‌کند که نیاکان او ایتالیائی باشند یا لهستانی و یا آلمانی.

- ۶ -

در هرگونه بحث راجع به بیولوژی و وراثت اجتماعی یهودیان خاطره محله (گتو) سایه‌افکن خواهد بود. یهودیان اروپا و امریکا و حتی شمال آفریقا بچه‌های محله‌اند و با آن چهار یا پنج نسل بیشتر

۸۲. فیشبرگت، ص ۵۱۳.

فاصله ندارند. اصل جغرافیائی آنان از هر کجا بوده، در داخل دیوارهای محله کمابیش در محیطی مشابه با هم زندگی کرده و در طول چندین قرن تحت تأثیر عوامل سازنده یا مخرب مشابهی قرار داشته‌اند. از نقطه نظر متخصصین وراثت، می‌توان سه عامل را مشخص ساخت: ازدواج با خودیها، مسیر وراثتی، گزینش.

ازدواج با خودیها شاید، در تاریخ نژادی یهود، در بعضی از دورانها، نقشی به همان اندازه و به همان اهمیت جریان معکوس آن، یعنی ازدواج با اجانب، داشته است. از همان روزگاران تورات تا دوران یهودیان به اجبار از دیگران جدا گشتند و باز در زمانهای جدید، ازدواج با بیگانگان جریان اصلی بود. در این میان فقط سه تا پنج قرن (به اختلاف کشورها) دوران انزوا و ازدواج با خودیها (هم به معنی اخص ازدواج در میان همخونها و هم به معنی اعم ازدواج بین خودیها در داخل یک گروه کوچک جدا افتاده) طول کشیده است. این وضع با خطر بهم پیوستن ژنهای نامطلوب توأم می‌باشد که آنها را قادر به فعالیت می‌کند. وجود درصد بالائی حماقت مادرزاد که در میان جهودان از قدیم وجود داشته^{۸۳}، به اغلب احتمال، نتیجه همین ازدواج ممتد با خودیها می‌باشد و برخلاف آنچه برخی از مردمشناسان گفته‌اند ارتباطی به خصیصه نژادی سامی ندارد. اختلالات دماغی و فیزیکی در آبادیهای دور دست آلپ زیاد دیده می‌شود. در آنها نقش سنگ قبرها در حیاط کلیساها از تعداد انگشت شماری خانواده‌ها نام می‌برد ولی اسامی خانوادگی یهودی چون «کهن^{۸۴}» و «لوی^{۸۵}» در آن میان دیده نمی‌شود. از طرف دیگر ازدواج با خودی می‌تواند از طریق آمیزش ژنهای خوب به پرورش اسبهای مسابقه برنده کمک کند. شاید همین عامل باعث شده است که در میان فرزندان محله هم نایبها و هم آدمهای گول و کودن بوجود آیند. این معنی سخن خیم و ایژمن^{۸۶} را بخاطر می‌آورد که گفته است: «یهودیان نیز مانند دیگر انسانهایند؛

۸۳. فیشبرگت ص ۳۳۲ ف.ف.

84. Cohen.

85. Levy.

86. Chaim Weizmann.

بلکه هم پیش از هر کس دیگر!» اما دانش وراثت اطلاعات زیادی در این باره بدست نمی‌دهد.

جریان دیگری که ممکن است تأثیر عمیقی در محله گذاشته باشد مسیر وراثتی است (که به نام اثر سیوال‌رایت ۸۷ نیز شناخته می‌شود). مقصود از آن از دست دادن نشانیهای وراثتی در جمعیت‌های محدود و منزوی است و این وضع یا به این جهت پیش می‌آید که حیوانات بنیانگذاران آن اجتماعات، خود فاقد آن ژن‌ها بوده‌اند و یا به این جهت که معدودی از بنیانگذاران، آن ژن‌ها را داشته‌اند ولی نتوانسته‌اند آنها را به دیگران انتقال دهند. بدینگونه مسیر وراثتی می‌تواند تغییرات قابل ملاحظه‌ای در خصیصه‌های موروثی جماعات کوچک برجای بگذارد.

اما گزینشهایی که بر اثر فشارهای وارد در داخل حصار محله صورت گرفته از لحاظ اهمیت در تاریخ کم‌نظیر بوده است. زیرا یهودیان که از کشاورزی ممنوع بودند ناگزیر به شهرنشینی روی آورده و در شهرها یا محله‌هایی که روز بروز بر جمعیت آنها می‌افزود متمرکز شده‌اند. نتیجه این امر به قول شاپیرو ۸۸ آن بود که «بیماریهای واگیر که شهرها و آبادیهای قرون وسطی را فرا می‌گرفت در درازمدت تأثیر گزینشی بزرگتری بر جوامع یهودی داشت و آنان را بتدریج از مصونیت بیشتری در برابر بیماریها برخوردار کرد... و بنابراین اخلاف امروزی آنان بازماندگان جریان گزینشی شدید و خاصی می‌باشند» ۸۹.

شاپیرو چنین می‌اندیشد که اگر امروزه در میان جهودان بیماری سل بندرت دیده می‌شود و یا آنان در قیاس با دیگران از طول عمر بیشتری برخوردار می‌باشند (و آمارهای گردآوری شده توسط فیشبرگ بیانگر این واقعیت است) سبب آن همین است که گفتیم.

اما فشارهای خصمانه که محله را درحیطه خود داشت از تحقیر-

87. Sewall Wright Effect.

88. Shapiro.

۸۹. شاپیرو (۱۹۵۳) ص ۸۰.

های یارد تا اعمال خشونت‌آمیز نامنظم و قتل عامهای سازمان یافته را شامل می‌شود. چندین قرن زندگی در چنان شرایطی این نتیجه را بیار آورده است که تنها چرب زبانترین و نرمخوترین و نرمش‌پذیرترین آنان، یعنی همان تیپ محله، به حیات خود ادامه دهد. آیا این مختصات روانشناسی را باید مبتنی بر اوضاع و احوال موروثی دانست که جریان گزینش بر روی آن عمل می‌کند و یا مختصاتی است که از طریق تربیت کودکی و به عنوان موارث اجتماعی انتقال می‌یابد؟ مسأله‌ای است که مردمشناسان درباره آن هنوز بشدت اختلاف نظر دارند. ما حتی نمی‌دانیم که مثلا تا چه اندازه هوش زیاد به عوامل ارثی مربوط است و تا چه اندازه باید آن را محصول محیط تلقی کرد. به عنوان مثال از رعایت اعتدال یهودیان در مورد مسکرات یاد می‌کنیم که زمانی به صورت ضرب‌المثل درآمده بود و برخی از صاحب‌نظران ۹۰ آن را از خصایص نژادی یهود بشمار می‌آوردند. ولی می‌توان همین امر را هم از نتایج زندگی محله محسوب داشت و آن را از بقایای ناخودآگاه قرن‌ها زندگی در شرایطی دانست که با سهل‌انگاری و بی‌احتیاطی سازگاری نداشت. فرد یهودی با علامت ستاره زرد که در پشت لباس او نمایان بود می‌بایستی محتاط و بهوش باشد، و با نگاهی تحقیرآمیز که درعین حال سرگرمش می‌دارد، حرکات تمسخرانگیز بچه‌های مست را نظاره کند. تنفر و اشمئزاز در برابر مسکرات و سایر انواع فسق و فجور، طی نسلها از پدر و مادرها به فرزندان یهودی منتقل گشته بود تا آنگاه که خاطره محله فراموش شد و مصرف مسکرات بویژه در کشورهای انگلوساکسون فزونی گرفت. بنابراین رعایت جانب اعتدال در مورد مسکرات نیز مانند سایر خصائل جهودان، جزو موارث اجتماعی و نه موارث زیست‌شناسی می‌باشد.

و بالاخره یک جریان دیگر هم در این تطور مؤثر می‌افتد و آن مسأله گزینش جنسی می‌باشد. این مسأله نیز ممکن است در بوجود آمدن خصایصی که به یهودیان نسبت می‌دهند

۹۰. مثلا آقایان Kerr و Reid به نقل فیشبرگ ص ۲۷۴-۲۷۵.

سهمی داشته باشد. بنظر می‌رسد که ریپلی نخستین کسی باشد که به این امر اشاره کرده است. وی می‌گوید: «فرد یهودی اگر چه در خط توارث نژادی به هیچ وجه پاک و سره نیست مع ذلك از نظر انتخاب، وارث قانونی کل یهودیت بشمار می‌آید... این معنی همه جزئیات زندگی وی را تحت تأثیر می‌گیرد. حال چرا باید چنین تصور شود که همین معنی در آرمان وی از زیبایی جسمانی منعکس نمی‌گردد و مسأله پسند جنسی و گزینش همسر از حوزه این تأثیر خارج می‌ماند؟ بلکه نتایج همین گزینش‌هاست که از طریق وراثت تقویت و تشدید شده است.»^{۹۱}

ریپلی در این باره که آرمان محله از زیبایی جسمانی چیست پژوهشی نکرده ولی فیشبرگ این کار را انجام داده و نتیجه دلپذیری گرفته است: «در نظر یک یهودی ارتدوکس کامل از اروپای شرقی، شخصی که عضلات قوی دارد همان عیسوست. ایده آل مطلوب هر یک از فرزندان یعقوب در طول قرن‌ها تا اواسط قرن نوزدهم «جوانی حریص اندام» بود^{۹۲}. جوانی کم‌خون، باریک با قیافه‌ای محزون، خردمند و ناتوان.» فیشبرگ در ادامه سخن خود می‌گوید: «در اروپای غربی و آمریکا در حال حاضر تمایل زیادی در جهت مخالف دیده می‌شود. بسیاری از جهودان از اینکه به جهودان نمی‌مانند مباهات می‌کنند. با توجه به این نکته باید گفت که آینده درخشانی برای چهره به اصطلاح یهودی وجود نخواهد داشت^{۹۳}.» و ما می‌توانیم اضافه کنیم که این گفته دست کم در مورد اسرائیلی‌های جوان صدق می‌کند.

۹۱. ریپلی، ص ۳۹۸.

۹۲. فیشبرگ، ص ۱۷۸.

۹۳. همان مأخذ.

خلاصه

من در بخش اول این کتاب کوشیده‌ام تا تاریخ امپراتوری خزر را براساس اطلاعات ناچیزی که از منابع موجود بدست می‌آید بررسی کنم.

در بخش دوم، فصول ۵ تا ۷ مدارک تاریخی را دال بر اینکه قسمت عمده یهودیان شرقی، و بنابراین یهودیان جهان، از تبار ترک خزر است و نه از اصل سامی، گردآورده‌ام.

در این فصل آخر کوشیده‌ام تا نشان دهم که دلایل مردم‌شناسی نیز هماواز با مدارک تاریخی، این اعتقاد عامیانه دایر بر وجود نژادی یهودی، از بازماندگان اسباط بنی‌اسرائیل را مردود و بی‌اعتبار می‌داند.

از دیدگاه مردم‌شناسان دو دسته از واقعیتها در جهت مخالف آن اعتقاد وجود دارد. اول **ناهمگنی** بسیار در میان یهودیان از لحاظ خصوصیات جسمانی دوم **شباهت** زیاد یهودیان به غیریهودیانی که در محیط مشترکی با آنان زندگی می‌کنند. این هر دو واقعیت در آمارهائی که از قد و قامت، شاخص حجمه، گروه خونی، رنگ مو و چشم و... آنان بدست داریم منعکس می‌باشد. هر کدام از این موازین مردم‌شناسی که ملاک گرفته شود معلوم می‌گردد که جهودان هر کشور به غیر یهودیانی که در میان آنان زندگی می‌کنند همانندترند تا به جهودان کشورهای دیگر. فرمول زیر وضع مزبور را به طور خلاصه نشان می‌دهد:

$$G_a - J_a < J_a - J_b; \quad G_a - G_b \cong J_a - J_b$$

تبیین زیست‌شناسی هر دو مطلب این است که اختلاط نسل در مواقع تاریخی مختلف و به اشکال مختلف صورت گرفته است از این قبیل است ازدواج با بیگانگان، گرویدن عده زیادی از غیر یهودیان به دین یهود، تجاوز به عنف که همواره (چه به عنوان يك حق قانونی و چه به عنوان امر نامشروعی که مورد چشم‌پوشی قرار می‌گرفت) در کنار جنگ و کشتار وجود داشت.

این عقیده که علی‌رغم اطلاعات آماری شخص یهودی را می‌توان از دیگران باز شناخت نوعاً - و نه کلاً - مبتنی بر تصوراتی‌واهی می‌باشد. این عقیده واقعیتی را نادیده می‌گیرد: قیافه‌هایی که در مقایسه با مردم شمال اروپا یهودی شمرده می‌شود در محیط مدیترانه چنین تلقی نمی‌گردد. هواداران این عقیده تأثیر محیط اجتماعی را در قیافه و بشره فراموش می‌کنند و وراثت زیست‌شناسی را با وراثت اجتماعی اشتباه می‌گیرند.

معذک نشانیه‌های موروثی چندی نیز هست که در مورد برخی از انواع یهودیان امروزی درست در می‌آید. در پرتو علم ژنتیک جمعیت، بسیاری از این نشانیه‌ها را می‌توان به عواملی مربوط دانست که در طی چندین قرن در شرایط منزوی محله جریان داشته است. از جمله این عوامل ازدواج با خودیها، مسیر وراثتی و فشارهای گزینشی را می‌توان یاد کرد. این عامل سومی از طرق مختلف - مانند گزینش طبیعی (مثلاً از طریق بیماریهای واگیر)، گزینش جنسی و به‌طور مشکوکتر از طریق گزینش نوع شخصیتی که برای ادامه حیات در شرایط داخل حصار محله، قابلیت بیشتری را داشته باشد - مؤثر می‌افتاد.

افزون بر آنچه گفتیم، وراثت اجتماعی از طریق تربیت‌دوران کودکی، به‌عنوان عامل سازنده یا مخرب نیرومندی، تأثیر داشته است. هر يك از این جریانات نقشی را در به‌وجود آمدن یهودی محله برعهده داشته است. این نوع یهودی با پشت‌سر گذاشتن محله بتدریج جهات مشخصه خود را از دست داده است. اما راجع به ترکیب نژادی

و قیافه ظاهر یهودیان در دوران پیش از به‌وجود آمدن محله، تقریباً هیچ‌چیز نمی‌دانیم. مطابق نظری که در این کتاب پیش کشیده‌ایم این «جنس اولیه» غالباً از تبار ترك بوده ولی در میان آنان مقدار نامعلومی هم از فلسطینیان کهن و عناصر دیگر وجود داشته‌اند. نمی‌توان گفت که کدام يك از علامات و مشخصات ادعائی، مانند بینی یهودی، در نتیجه گزینش جنسی داخل محله بوجود آمده و کدام يك مظهر ژن مقاوم قوم خاصی می‌باشد. و چون داشتن منخرین در میان مردم قفقاز امری عام بشمار می‌آید ولی در میان بدویهای سامی بندرت دیده می‌شود این را نیز می‌توان نشانه دیگری از نقش مسلط سبط سیزدهم در تاریخچه زیست‌شناسی جهودان دانست.

ملحقات

۱- یادداشتی درباره منابع

۲- مکاتبات خزر

بنابراین مورخ تا آنجا که می‌تواند، حرف بحرف، از منابعی که خبر را گرفته است تبعیت می‌نماید بطوری که غالباً راوی بعدی همان الفاظ و عبارات راوی نخستین را تکرار می‌کند...» این است گفته دو صاحب‌نظر کلاسیک در این زمینه یعنی اچ.ا.آر. گیپ و م.ی. دخویه در مقاله دو نفره‌ای که در ذیل ماده «تاریخ‌نویسی عرب» در چاپهای اولیه انسیکلوپدی بریتانیکا نوشته‌اند. این گفته روشن می‌گرداند که جستجوی منبع اصلی - که غالباً از میان رفته - از خلال روایات پیاپی مورخان و مؤلفان و دروغ‌زان چه مشکلات دردناکی را بهمراه دارد. در غالب موارد تقریباً محال است که بتوان برای امری یا اوضاع و احوالی که در کشوری رخ داده است تاریخی را معین کرد. در مواردی که مورخ واقعه‌ای را به صیغه مضارع بیان می‌کند و قراین روشنی در دست نیست که بگوئیم مطلب از يك منبع کمین نقل شده است تردید و عدم اطمینان درباره تاریخ ممکن است يك قرن تمام نوسان داشته باشد. به این اشکال، دشواری تشخیص صحیح اشخاص و قبایل و امکنه را نیز که از اشکالات تلفظ و املا و بلمبوسیه‌های نسخه‌نویسان حاصل می‌شود باید اضافه کرد. نتیجه عبارت می‌شود از يك جدول پیچ در پیچ معمائی که نیمی از اجزای آن را در دست نداریم و اجزای نامربوط دیگری از خارج با آن درآمیخته و فقط می‌توان خطوط کلی مطلب را از آن استخراج نمود.

روایات عمده عربی درباره خزران که در این کتاب مکرراً به آنها ارجاع گردیده از ابن‌فضلان، اصطخری، ابن‌حوقل و مسمودی است و از این روایات فقط چندتا را می‌توان دست اول دانست مثلاً ابن‌فضلان از برخوردهای شخصی خود سخن می‌گوید. اما سرتاسر روایت ابن‌حوقل که در حوالی ۹۷۷ به رشته تحریر کشیده شده تقریباً از اصطخری گرفته شده که او نیز کتاب خود را در حوالی ۹۳۲ نوشته است. ظاهراً نوشته اصطخری نیز مبتنی بر کتاب جغرافیدان دیگر به نام بلخی بوده که در ۹۲۱ تألیف یافته ولی این کتاب به دست ما

۱. جلد دوم ص ۱۹۵ چاپ ۱۹۵۵.

یادداشتی درباره منابع

الف - منابع کمین

اطلاعات ما درباره تاریخ خزران بیشتر از نوشته‌های عربی، بیزانسی، روسی و عبری سرچشمه می‌گیرد. در تأیید این نوشته‌ها مطالبی نیز از منابع فارسی، سریانی، ارمنی، گرجی و ترکی بدست می‌آید. من تنها درباره برخی از منابع عمده توضیح می‌دهم:

(۱) عربی

«مورخان اولیه عرب به لحاظ شکل ویژه تألیفات خود از دیگران ممتاز می‌باشند. در کتابهای آنان خبر هر واقعه‌ای به زبان کسانی که شاهد ماجرا یا همزمان با آن بوده‌اند روایت می‌شود و سلسله روایان به آخرین کسی که خبر را نقل می‌کند می‌پیوندد. هر يك از این روایان، روایت نخستین را عیناً به راوی بعدی انتقال می‌دهند. گاهی يك روایت را در دو یا چند صورت با اختلافات جزئی و از طریق سلسله‌روایات متفاوت می‌توان بدست آورد. و نیز ممکن است حتی يك واقعه با يك جزء مهم از خبر به چند شکل، براساس روایت‌هایی که از چندتن از معاصرین آن واقعه نقل شده و از طریق سلسله روایان جداگانه بدست آمده باشد... به‌رحال اصل این است که اگر راوی از واقعه‌ای يك بار بخوبی خبر داده است در بازگو کردن آن نباید الفاظ راوی نخستین تغییر داده شود

نرسیده است.

اطلاعات ما از زندگی و دقت علمی این نویسندگان بسیار اندک است. ابن فضلان، به عنوان سیاست‌پیشه و ناظر هوشمند، تنها کسی است که با چهره سرزنده خود نظر را جلب می‌کند. مع ذلك در مطالعه این رشته که در قرن دهم ادامه دارد با مراحلی از سیر تکاملی دانش نوپای جغرافیای تاریخی آشنا می‌شویم. بلخی که در سرآغاز سلسله جای دارد پیش‌کسوت مکتب کلاسیک جغرافیای عربی است که در آن تأکید بیشتر روی نقشه‌ها گذارده می‌شود و شرح مطلب در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. اصطخری قدیمی فراتر رفته و تأکید را از نقشه به متن منتقل کرده است (درباره زندگی وی چیزی نمی‌دانیم و آنچه از نوشته‌های وی باقی مانده ظاهراً جزئی از کتاب بزرگتری می‌باشد) با ابن‌حوقل (همینقدر می‌دانیم که او بازرگانی جهانگرد و اهل علم بوده است) پیشرفت قطعی دیگری در این زمینه ملاحظه می‌شود. کتاب ابن‌حوقل دیگر از صورت حواشی بر نقشه‌ها (که کتاب بلخی و تسا حدودی کتاب اصطخری اینطور است) درآمده و مطالب آن استقلال یافته است.

بالاخره دو قرن بعد با ظهور یاقوت (۱۱۷۹ تا ۱۲۲۹) عصر مؤلفین و دایرةالمعارف نویسان فرامی‌رسد. درباره یاقوت دست‌کم می‌دانیم که او در یونان متولد شده و در جوانی در بازار بغداد به غلامی فروخته شده و بازرگانی که او را خریده رفتار مهربانانه‌ای داشته و از وجود او به صورت بازرگانی مسافر استفاده کرده است. یاقوت پس از آزادی به عنوان کتابفروشی دوره‌گرد بکار پرداخته و سرانجام در موصل ماوی گزیده و دایرةالمعارف جغرافیائی و تاریخی بزرگ خود را در آن شهر نوشته است. این کتاب مهم، هم مطالب اصطخری و هم گزارش ابن‌فضلان را درباره خزران شامل می‌شود. ولی یاقوت بخطأ، مطالب اصطخری را نیز به ابن‌فضلان نسبت می‌دهد و چون این دو روایت در نکات مهمی با هم اختلاف دارند انتساب دو رشته مطلب ناسازگار به ابن‌فضلان تا اندازه‌ای از اعتبار او در نظر مورخان جدیدکاسته بود.

اما با کشف متن کامل گزارش ابن‌فضلان در يك نسخه خطی کهن در شهر مشهد ایران، به سال ۱۹۲۳، وضع عوض شد. کاشف این نسخه که هیجانی در میان خاورشناسان برپا کرد دکتر زکی ولیدی طوغان بود که درباره او مطالب بیشتری خواهیم آورد. بدینگونه نه تنها اعتبار بخشی از گزارش ابن‌فضلان که در کتاب یاقوت آمده است تأیید شد بلکه بخشهای دیگر آن نیز که یاقوت از نقل آن خودداری نموده، و بنابراین ناشناخته مانده بود، در دسترس قرار گرفت. اضافه بر آن، پس از روشن شدن اختلافی که در نقل یاقوت رخ داده اینک ابن‌فضلان از يك دست، و اصطخری و ابن‌حوقل از دستی دیگر، به عنوان منابع مستقلی شناخته می‌شوند که مضمون آنها مؤید و مکمل یکدیگر می‌باشد.

همین نکته در مورد روایات ابن‌رسته، بکری یا گردیزی هم صادق است که مطالب آنها هم، مؤید روایات موجود درباره خزران می‌باشد. من کمتر از این منابع نقل کرده‌ام زیرا که مطالب آنها عمدتاً با آنچه در منابع اصلی وارد شده است مشابهت دارد.

منبع ظاهراً مستقل دیگری در این باب کتاب مسعودی است (که در حوالی ۹۵۶ وفات یافته). مسعودی را هرودوت عربها می‌نامند. او جهانگردی بیقرار و دارای کنجکاوی بی‌کران بود. چنین بنظر می‌رسد که مورخان جدید عرب نظر خوبی درباره او ندارند. دایرةالمعارف اسلام می‌گوید که «مسافرت‌های او نتیجه تمایل شدید به کسب دانش بود ولی مطالب او سطحی و کم‌عمق می‌باشد چه او به منابع اصلی رجوع نکرده و به بررسیهای سطحی اکتفا نموده و قصه‌ها و افسانه‌ها را بدون نقادی پذیرفته است.»

ولی این سخن را درباره هرکس دیگر از مورخان قرون وسطی، مسیحی باشد یا عرب، می‌توان گفت.

(۴) بی‌زانی

در میان منابع بی‌زانی ارزشمندتر از همه رساله کنستانتین

هفتم پرفیروژنیتوس به نام *De Administrando Imperio* است که در حوالی ۹۵۰ نوشته شده است. اهمیت این رساله نه تنها به لحاظ اطلاعاتی است که درباره خود خزران (و بویژه درباره روابط آنان با مجارها) در آن آمده بلکه معلوماتی هم درباره روسها و مردمان استپهای شمال ارائه می‌دهد.

کنستانتین (۵۹ - ۹۰۴) این امپراتور دانشمند شخصیت جالب توجهی بود و چه شگفت که آرنولد توین بی اعتراف می‌کند که «دلباخته او» شده^۲ و این دلباختگی از اوایی که او در دانشکده درس می‌خوانده آغاز گشته است. نتیجه شیفتگی توین بی به امپراتور، کتاب بزرگ اوست به نام «کنستانتین پرفیروژنیتوس و جهان او»^۳ که در ۱۹۷۳ انتشار یافت و در آن هنگام مؤلف هشتاد و چهار سال داشت. چنانکه از نام کتاب برمی‌آید تأکید مؤلف، بیشتر روی شخصیت و عمل کنستانتین در اوضاع و احوال جهانی است که او - و خزران - در آن می‌زیستند.

مع ذلك شیفتگی توین بی درباره کنستانتین، او را از توجه به محدودیت‌های علمی امپراتور باز نداشته است: «اطلاعات مندرج در *De Administrando Imperio* در زمانهای سخت و از منابع گوناگون گردآوری گردیده و نتیجه آن کتابی نیست که مواد آن را مؤلف هضم کرده و منظم ساخته باشد. این کتاب مجموعه‌ای است از پرونده‌هایی که فقط تنقیحی سراسری روی آنها انجام گرفته است»^۴ و باز می‌گوید: «رساله *De Administrando Imperio* و *De Caeromoniis* بصورتی که از کنستانتین به یادگار مانده است زبان تعنت بسیاری از خوانندگان را باز خواهد کرد»^۵. (کنستانتین خود بصورتی احساساتی معتقد بود که کتاب دوم يك «شاهکار فنی» و «اثری ماندگار از تحقیقی کامل و

۲. توین بی (۱۹۷۳) ص ۲۴.

3. *Constantine Porphyrogenitus and His World*.

۴. همان مأخذ ص ۴۶۵.

۵. همان ص ۶۰۲.

کوششی عاشقانه» است^۶). انتقاداتی از این قبیل، در گذشته نیز توسط بری^۷ و ماکارتنی مطرح گردیده که کوشیده‌اند تا ضدونقیض گوئیهای کنستانتین را درباره مهاجرت‌های مجازان برملا سازند.

«باید بیاد داشته باشیم که کتاب *De Administrando Imperio* مجموعه یک رشته یادداشت‌هایی است از منابع بسیار مختلف که گاهی مطالب یکدیگر را تکرار می‌کنند و گاهی با هم خلافتی دارند. این یادداشت‌ها را با مختصر تنقیحی سرهم کرده‌اند»^۸.

ولی ما باید مواظب باشیم که وقتی کاه را دور می‌ریزیم، مانند منتقدان علامه‌مآب، گندمی را هم که با آن درو کرده‌ایم دور نریزیم. کنستانتین علاوه بر دسترسی بر پرونده‌های دربار، گزارش‌های دست اول از عمال دولت و سفرائی که از مأموریت خارج برمی‌گشتند دریافت می‌کرد و این مزیتی است که هیچ مورخ دیگری از آن برخوردار نبود. کتاب او البته اگر با احتیاط و به همراه منابع دیگر خوانده شود روشنائی گرانبهایی بر این دوران تاریک می‌افکند.

(۳) روسی

گذشته از فولکلور، افسانه‌ها و سرودهایی (مانند منظومه سپاه ایگور^۹) که سینه به سینه منتقل گشته، کمترین منبع نوشته روسی کتابی است به نام «قصه سالیان گذشته» (*Povez Vremennikh Let*) که مؤلفین مختلف به عناوین گوناگون «تاریخ اولیه روس»^{۱۰} یا «تاریخ کهن روس»^{۱۱} یا «تاریخ روس»^{۱۲} یا «نسطور کاذب»^{۱۳} یا «سالنامه»^{۱۴} از آن یاد کرده‌اند. این کتاب در نیمه اول قرن دوازدهم براساس نوشته‌هایی از اوایل قرن یازدهم که آنها هم روایات کمتری را جمع کرده بودند فراهم آمده است. بنابراین چنانکه ورنادسکی^{۱۵} می‌گوید شاید «پاره‌ای ۶. همان مأخذ.

7. *Byzantinische Zeitschrift* XIV pp. 511-70.

۸. ماکارتنی مأخذ پیشگفته ص ۹۸.

9. Lay of Igor's Host. 10. *The Russian Primary Chronicle*.

11. *The Old Russian Chronicle*. 12. *The Russian Chronicle*.

13. Pseudo-Nestor. 14. *The Book of Annals*.

۱۵. ورنادسکی (۱۹۴۳) ص ۱۷۸.

اطلاعات معتبر حتی مربوط به قرن هفتم تا دهم نیز در آن گرد آمده باشد و این دورانی است که از نظر تاریخ خزران حائز اهمیت فراوان می باشد. مؤلف اصلی این کتاب احتمالاً کشیش دانشمندی به نام نسطور (متولد ۱۰۵۶) در دیر کریپت از شهر کیف باشد؛ گرچه متخصصین در این باره اختلاف کرده اند (و عنوان نسطور کاذب از همین جاست). گذشته از مسئله مؤلف، این کتاب راهنمایی ارزشمند (ولی نه خالی از خطا) برای دورانی است که از آن سخن می گوید. متأسفانه روایات آن در سال ۱۱۱۲ یعنی درست مقارن آغاز روزگار ناپدیدگشتن مرموز خزران قطع می شود.

منابع عبری قرون وسطی درباره خزران جداگانه در ضمیمه سوم مورد بحث قرار خواهد گرفت.

ب - نوشته های جدید

گستاخی خواهد بود که درباره مورخان نامور جدید مانند توین بی، بری، ورنادسکی، بارون، ساکارتنی و غیره که درباره جوانبی از تاریخ خزران مطالبی نوشته اند و در این اوراق از آنها نقل شده است سخنی بگوئیم. یادداشتهای زیر محدود به مؤلفینی خواهد بود که نوشته های آنان در این باره اهمیتی درجه اول دارد ولی تنها کسانی که علاقه خاصی به موضوع دارند با آنان آشنا می باشند.

در این میان مقدم بر همه پرفسور پول اریک کاله^{۱۶} و شاگرد او دگلاس مورتون دانلوپ^{۱۷} را باید نام برد. دانلوپ در این ایام استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا می باشد.

پول اریک کاله (۱۹۶۵ - ۱۸۷۵) از خاورشناسان بنام و محققین تورات شناس اروپا بود که در پروس شرقی از مادر زاد و به مقام کشیشی در کلیسای لوتری منصوب گردید و مدت شش سال در قاهره به سمت کشیشی گذراند و از آن پس در دانشگاههای آلمان بتدریس پرداخت و در ۱۹۲۳ به مدیریت سمینار شرقی مشهور در دانشگاه بن برگزیده

16. Paul E. Kahle.

17. Douglas Morton Dunlop.

شد. این مرکز مطالعاتی بین المللی، بسیاری از خاورشناسان را از سرتاسر جهان به سوی خود جلب کرد. کاله می نویسد: «شکی نیست که خصلت بین المللی سمینار، کارمندان، دانشجویان و بازدیدکنندگان آن بهترین مصونیت را در برابر نفوذ نازیها فراهم آورد و به ما امکان داد که در طول نزدیک به شش سال تسلط رژیم نازی بر آلمان با آسودگی خیال به کار خود ادامه دهیم... من تنها استادی در آلمان بودم که سالها یک یهودی یعنی یک ربی لهستانی را به عنوان دستیار خود نگه داشت.» عجب نیست که کاله علی رغم نسب آریائی بی غل و غش خود باز هم ناچار شد که در ۱۹۳۸ از آلمان مهاجرت کند. او به اکسفورد رفت و در آنجا دو درجه دکتری دیگر (یکی در فلسفه و دیگری در الهیات) دریافت کرد. در ۱۹۶۳ به شهر محبوب خود بن بازگشت و در ۱۹۶۵ در همانجا وفات یافت. در فهرست کتابهای موزه بریتانیا بیست و هفت عنوان به نام او ثبت شده که از آن جمله است: «گنیزه قاهره ۱۸» و «مطالعاتی در طومارهای بحرالمیت ۱۹».

در میان شاگردان پیش از جنگ کاله در بن جوان خاورشناسی بود به نام دی. ام. دانلوپ.

کاله علاقه زیادی به تاریخ خزران داشت. وقتی که مورخ بلژیکی پرفسور هنری گرگوار^{۲۰} در ۱۹۳۷ مقاله ای منتشر کرد و طی آن اعتبار «مکاتبات خزران» را مورد تردید قرار داد، کاله به مقابله برخاست^{۲۲}. وی می گوید: «من نکاتی از اشتباهات گرگوار را مطرح کردم و بعدها که او در دسامبر ۱۹۳۷ به بن آمد فرصتی دست داد که همه مسائل را با او در میان بگذارم. آنگاه تصمیم گرفتیم که دو نفری به تشریح کتاب بزرگی همت گماریم. لیکن پیشامدهای سیاسی از عملی شدن این نقشه جلوگیری کرد. بنابراین من به یکی از شاگردان سابقم در بن، دی. ام. دانلوپ، پیشنهاد کردم که این کار را برعهده گیرد. او محقق

18. The Cairo Geniza. 19. Studies of the Dead Sea Scrolls.

20. Henri Grégoire. 21. Khazar Correspondence.

22. Gregoire, H. (1937) pp. 225-66.

بود که می‌توانست از منابع عبری و عربی استفاده کند و چند زبان دیگر هم می‌دانست و برای انجام این کار دشوار آموزش لازم را دیده بود^{۲۳}. نتیجه این قرار و مدار علمائی کتاب «تاریخ خزرهای یهودی» تألیف دانلوپ بود که در ۱۹۵۴ توسط انتشارات دانشگاه پرینستون بچاپ رسید. این کتاب گذشته از آنکه منبع پرارزشی در تاریخ خزران می‌باشد دلایل جدیدی برای اثبات اعتبار «مکاتبات» ارائه می‌دهد (نگاه کنید به ضمیمه). این دلایل کاملاً مورد تأیید کاله قرار گرفت^{۲۴}. تصادفاً پرفسور دانلوپ که در ۱۹۰۹ تولد یافته فرزند یک روحانی اسکاتلندی است که مشغولیات او بنا به نقل Who's Who «کوهپیمائی و تاریخ اسکاتلند» بوده است. بنابراین دو مدافع اصلی یهودیت خزر در زمان ما، پروتستانهایی معتقد، با سابقه کلیسایی، از مردم شمال اروپا بوده‌اند.

یکی دیگر از شاگردان کاله، یا سوابقی بکلی متفاوت، احمد زکی ولیدی طوغان بوده که نسخه خطی سفرنامه ابن فضلان به پیرامون خزران را در مشهد کشف کرد. برای اینکه شرط انصاف را در مورد این شخصیت جالب توجه بجای آورم بهتر است رشته کلام را به دست کاله دهم که در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

«... چند تن از خاورشناسان بسیار والامقام در این سمینار (بن) کار می‌کردند که از آن میان می‌توانم از دکتر زکی ولیدی نام ببرم. این باشقرد که مورد علاقه و توجه سر اورل اشتاین^{۲۵} بود تحصیلات خود را در دانشگاه غازان پایان رسانید. و پیش از آغاز جنگ اول در آکادمی پترزبورگ به کار پژوهش پرداخت. در جریان جنگ و پس از آن به‌عنوان رهبر قشون باشقرد (که با بالشویکها متحد بود) فعالیت کرد. قشون باشقرد موجودیت خود را عمدتاً

23. Kahle (1959) p. 33.

۲۴. همان مأخذ.

25. Sir Aurel Stein.

سرهون وجود او بود. زکی ولیدی به‌عضویت دومای روسیه رسید، و مدتی نیز عضویت کمیته شش نفری را داشت. در میان اعضای دیگر این کمیته از لنین، استالین و تروتسکی باید نام برد. زکی ولیدی بعدها با بالشویکها اختلاف پیدا کرده به ایران گریخت و در ۱۹۲۴ به‌عنوان کارشناس زبان ترکی (زبان باشقردی از شعب زبان ترکی است) در وزارت آموزش دولت مصطفی کمال در انقره منصوب گردید. بعدها به سمت استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول بتدریس پرداخت. پس از هفت سال، چون از استادان دانشگاه استانبول خواسته شد که به شاگردان خود چنین بیاموزند که هرچه تمدن در عالم هست همه از ترکهاست، احمد زکی از شغل خود استعفا داد و به وین رفت و نزد پرفسور دوپش^{۲۶} به‌تحصیل تاریخ قرون وسطی پرداخت و پس از دو سال با رساله‌ای ممتاز درباره سفر ابن فضلان به نواحی شمال بلغار، ترکستان، و خزران درجه دکتری خود را بدست آورد. نسخه خطی متن عربی این رساله را وی در شهر مشهد کشف کرده بود. بعدها من کتاب او را درباره شناخت مشرق‌زمین^{۲۷} به‌موقع انتشار گذاشتم. من زکی ولیدی را از وین استخدام کردم. او نخست به‌عنوان استادیار و بعدها به‌عنوان پرفسور افتخاری در دانشگاه پن بکار پرداخت. وی دانشمندی راستین بود با اطلاعاتی وسیع و همواره آماده یادگیری. همکاری با او بسیار ثمربخش بود. زکی ولیدی در ۱۹۳۸ به ترکیه بازگشت و کار خود را به‌عنوان استاد زبان ترکی در دانشگاه استانبول از سر گرفت.^{۲۸}

باز به‌عنوان چهره دیگری، که بنوعی دیگر قابل توجه می‌باشد، از هوگو فرایر فون کوچرا^{۲۸} (۱۹۱۰-۱۸۴۷) باید نام برد. او یکی از

26. Dopsch. 27. *Abhandlungen fur die Kunde des Morgenlandes*.
28. Hugo Freiherr Kutschera.

پیشگامان نظریه‌ای است که خزران را اصل و منبع یهودیان شرقی می‌داند. پدر کوچرا یکی از کارمندان بلندپایه اتریش بود و او خود که می‌خواست سیاست پیشه بشود، در آکادمی شرقی وین به تحصیل پرداخت و در علم لغت تخصص یافت و به ترکی، عربی، فارسی و سایر زبانهای شرقی دست پیدا کرد. پس از آنکه مدتی به‌عنوان وابسته سفارت اتریش - هنگری در استانبول خدمت کرد در ۱۸۸۲ مسؤولیت اداره ایالتهای بوسنی - هرزگوین را در سراجوو برعهده گرفت. در آن زمان، این ایالتها را دولت اتریش - هنگری بتازگی اشغال کرده بود. آشنائی کوچرا با راه و رسم زندگی شرقی او را مورد علاقه مسلمانان بوسنی قرار داده به آرامش نسبی آن ایالت کمک کرد و او به دریافت لقب فرایر (بارون) و افتخارات چند دیگر نائل آمد.

کوچرا پس از بازنشستگی در ۱۹۰۹، اوقات خود را یکسره وقف کاری کرد که در همه عمر مورد علاقه او بود یعنی مسأله روابط یهودیان اروپا و خزرها. تفاوتهای یهودیان سفاردی و اشکنازی در ترکیه و بالکان، از همان اوان جوانی نظر او را به‌خود جلب کرده بود. مطالعه منابع کهن در تاریخ خزران بتدریج او را قانع ساخت که لااقل پاسخ قسمتی از مسأله را در اینجا می‌توان یافت. او یک مورخ حرفه‌ای بشمار نمی‌آمد (اگرچه در زمینه لغت تقریباً حرفه‌ای بود) ولی وسعت اطلاعات او درخور توجه بود. مشکل بتوان یکی از مآخذ عربی رانام برد که پیش از ۱۹۱۰ شناخته بوده و در کتاب او مورد مراجعه قرار نگرفته باشد. متأسفانه کوچرا پیش از آنکه بتواند قسمت کتابشناسی و مراجع و مآخذ کتاب خود را ترتیب دهد وفات یافت. کتاب او به‌نام «مطالعات درباره تاریخ خزران»^{۲۹} پس از مرگش در ۱۹۱۰ نشر و بزودی تجدید چاپ شد ولی مورخان کمتر از آن نام می‌برند.

ابراهام. ن. پولیاک^{۳۰} در ۱۹۱۰ در کیف متولد شد و به‌اتفاق خانواده خود در ۱۹۲۳ به فلسطین رفت. کرسی تدریس تاریخ یهود

29. Die Chasaren-Historische Studie. 30. Abraham N. Poliak

قرون وسطی را در دانشکده تل‌آویب برعهده گرفت و کتابهای چندی به عبری تألیف کرد که از آن جمله است: تاریخ عرب، فنودالیسم در مصر (۱۹۰۰-۱۲۵۰)، ژئوپولیتیک اسرائیل و خاورمیانه، و غیره. مقاله وی در «گرویدن خزرها به یهودیت» به سال ۱۹۴۱ در مجله عبری صهیون انتشار یافت و مباحثاتی را بدنبال آورد. کتاب او به‌نام «خزران» مباحثات بیشتری را همراه داشت. این کتاب در ۱۹۴۴ در تل‌آویب (به زبان عبری) منتشر شد و - چنانکه شاید انتظار هم می‌رفت - با واکنش خصمانه‌ای مواجه گشت چرا که سنت مقدس حاکی از انتساب یهودیان معاصر به اسباط بنی‌اسرائیل را در این کتاب تخطئه کرده است. نام او در دایرةالمعارف یهود چاپ ۲-۱۹۷۱ نیامده است.

ولی ماتیس مایسس^{۳۱} که نظریات او را درباره تبار یهودیان شرق و زبان ییدیش نقل کرده‌ام از احترام علمی زیادی برخوردار است. مایسس در ۱۸۸۵ در گالیسیا^{۳۲} متولد شد، و پس از تحصیل علم لغت از پیشروان فقه‌اللغه ییدیش گردید (اگر چه او بیشتر کتاب‌های خود را به آلمانی، لهستانی و عبری نوشته است).

در نخستین کنفرانس زبان ییدیش که در چرنویتز^{۳۳} در ۱۹۰۸ برگزار شد او شخصیت بارزی بود. کتابهای او: «سبب پیدایش لهجه‌های یهودی»^{۳۴} (۱۹۱۵) «زبان ییدیش»^{۳۵} (۱۹۲۴) در زمینه خود جزو آثار کلاسیک بشمار می‌رود.

مایسس سالهای آخر عمر خود را در کراکو^{۳۶} گذراند. در ۱۹۴۵ به آشویتس اعزام شد ولی پیش از آنکه بمقصد برسد وفات یافت.

31. Mathias Mieses. 32. Galicia. 33. Czernovitz.

34. Die Entstehungsursache der Jüdischen Dialekte

35. Die Yiddische Sprache. 36. Cracow.

نخستین بار که ذکرى از مکاتبات درمیان آمده در قرون یازدهم و دوازدهم بوده است. در حوالی سال ۱۱۰۰ ربی یهودابن بارزیلای^۳ از اهالی پارسلون کتابی به عبری نوشت به نام «کتاب اعیاد» (سفرحا ایتیم) که در آن بتفصیل از این مکاتبات یاد و فقراتی از نامه جوابیه یوسف شاه را نقل می کند. بخش مربوط به این مطلب در کتاب بارزیلای چنین آغاز می شود:

«در میان دستنوشته های دیگر، نسخه نامه ای از یوسف شاه فرزند آرون روحانی خزری به نظر ما رسیده که به عنوان ربی حسدای بار اسحق^۴ نوشته شده است. ما نمی دانیم که این نامه تا چه حد اصالت دارد و آیا خزرها که طایفه ای از ترکانند در واقع به کیش یهود درآمده اند؟ برای ما مسلم نیست که همه آنچه در این نامه آمده مطابق با حقیقت است یا نه؟ شاید مطالب نادرستی هم در آن آمده و یا دیگران بر آن افزوده باشند و شاید اشتباهاتی بر قلم کاتب جاری شده باشد... دلیل اینکه ما در این کتاب چیزهایی را می آوریم که مبالغه آمیز بنظر می رسد این است که در نامه یوسف شاه چنین می خوانیم که ربی حسدای از او خواسته بود تا اطلاعاتی از خاندان خود و وضع پادشاه به او بدهد و بگوید که چگونه شد که پدران او در سایه بال روح القدس رخت کشیدند (یعنی به کیش یهود درآمدند) و نیز وسعت سلطنت خود و قلمرو آن را به او باز نمایند. او همه این مسائل را، یکایک، در نامه خود جواب داد.»

آنگاه بارزیلای موارد دیگری را از پاسخ یوسف شاه نقل می کند و بدینگونه تردیدی باقی نمی ماند در اینکه نامه مزبور در ۱۱۰۰ موجود بوده است و شکاکیت نقادانه ربی، انسان را در این باره مطمئنتر

3. Rabbi Jehudah Ben Barzillai.

۴. نام عبری حسدای، بار اسحق بن شیروت بود.

۵. مطابق متن کوکوتسوف به نقل دانلوب ص ۱۳۲ (۱۹۵۴).

۲

مکاتبات خزر

-۱-

نامه های متبادله در میان حسدای بن شیروت سیاستمدار اسپانیائی و یوسف، شاه خزران، از دیرباز مورخان را به خود مشغول داشته است. درست است که به قول دانلوب «شاید در اهمیت مکاتبات خزر مبالغه شده باشد زیرا که اینک می توان تاریخ خزران را بدون مراجعه به نامه های حسدای و یوسف، بشرحی درخور، در قلم آورد.» مع ذلك ممکن است که خواننده علاقه داشته باشد که از آنچه درباره این مکاتبات معلوم افتاده است اجمالاً آگاهی یابد.

نامه حسدای ظاهراً در فاصله سالهای ۹۵۴ و ۹۶۱ نوشته شده، زیرا سفیران اروپای شرقی که او از آنها نام می برد (فصل سوم بخش ۳ و ۴) گمان می رود در ۹۵۴ به قرطبه رفته باشند و خلیفه عبدالرحمن که حسدایش خداوندگار خویش می خوانند تا ۹۶۱ بر مسند فرمانروائی بود. نامه به قلم مناخیم بن شروق منشی حسدای نوشته شده و نام او در این نامه به صورت مربع بعد از نام حسدای آمده است. لاندو^۲ این مطلب را پس از مقایسه خط نامه با اثر دیگری از مناخیم که به دست ما رسیده است تأیید کرده است. بنابراین دیگر تردیدی در اعتبار و اصالت نامه حسدای نیست ولی مسأله پاسخ نامه یوسف، به این روشنی و سادگی نمی باشد.

۱. دانلوب (۱۹۵۴) ص ۱۲۵.

2. Landau (1942).

می‌سازد. او که در بارسلون می‌زیست طبعاً چیز زیادی دربارهٔ خزران نمی‌دانست.

مقارن همان ایام که ربی بارزیلای کتاب خود را می‌نوشت ابن حوقل مورخ عرب نیز زمزمه‌هایی را دربارهٔ ارتباط حسدای و خزران شنیده بود. یادداشت مبهمی که ابن حوقل در کنار يك نقشهٔ خطی در تاریخ ۴۷۹ (مطابق ۱۰۸۶ میلادی) نوشته به دست ما رسیده است. در این یادداشت چنین آمده است:^۶

«حسدای بن اسحق بر آن است که این کوه بزرگ و طویل (قفقاز) با کوههای ارمنستان پیوسته است و از بلاد یونان گذشته تا خزران و کوههای ارمنستان ادامه می‌یابد. حسدای اطلاعات خوبی از این بخش جهان داشت زیرا که او خود به این قسمتها سفر کرده و با پادشاهان مهم و مردان بزرگ آنان ملاقات کرده بود.»

به نظر بعید می‌آید که حسدای به خزران سفر کرده باشد ولی باید متذکر بود که او درنامهٔ خود به چنین سفری اظهار تمایل کرده و یوسف در جواب بگرمی از آن استقبال نموده بود. شاید ابن حوقل مطالبی دربارهٔ مکاتبات این دو شنیده و آنگاه طبق معمول مورخان آن زمان، در ذهن خود نتیجه‌گیریهای هم بر آن مسموعات بار کرده بود.

تقریباً پنجاه سال پس از این ایام (۱۱۴۰) یهودا حاوئی رسالهٔ فلسفی خود را زیر عنوان «خزرها» (Kuzri) به رشتهٔ نگارش کشید. چنانکه گفته‌ایم جنبهٔ اطلاعاتی این رساله ضعیف است اما شرحی که دربارهٔ تغییر کیش خزران آورده به‌طور کلی با آنچه درنامهٔ جوابیهٔ یوسف‌شاه ذکر شده است مطابقت دارد. حاوئی بصراحت از مکاتبات نام نمی‌برد. کتاب او بیشتر در مسائل مربوط به الهیات بحث می‌کند و نکات تاریخی و حوادث را نادیده می‌گیرد. شاید او نیز مانند بارزیلای نامتبحر نسخه‌ای از مکاتبات را در دست داشته است ولی نمی‌توان

۶. به نقل دانلوب ص ۱۵۴.

در این باره حکم قاطعی داد.

ولی نوشتهٔ ابراهیم بن داوود (مراجعه شود به فصل دوم بخش ۸) در کتاب مشهورش «سفرحا - قباله ۷» که در ۱۱۶۱ به رشتهٔ نگارش کشیده شده است کاملاً روشن می‌باشد:

«شما، طوایف مؤمنین اسرائیل را در خارج، همه‌جا می‌بینید، از شهر ساله ۸ در منتهی‌الیه مغرب تا تهارت ۹ در اول آن، در منتهی‌الیه افریقا (افریقیه، تونس) در تمام افریقا، در مصر، در بلاد سبا، عربستان، بابل، عیلام، پارس، دیدان ۱۰، بلاد گرگشی ۱۱ها که گرگان نامیده می‌شود، در طبرستان تا دیلم و رودخانهٔ ایتل، آنجا که مرز و بوم خزران است، که به آئین یهودگر ویده‌اند. پادشاه آنان یوسف نام‌های به ربی حسدای، امیر بار اسحق بن شپروت فرستاد و خبر داد که او خود و رعایایش به دین ربانین درآمده‌اند. ما در طلیطله برخی از اعقاب آنان را دیده‌ایم که طلبه‌های عاقلی بودند و می‌گفتند بقایای آنان همچنان بر آئین ربانی هستند ۱۲.»

-۲-

نخستین متن چاپی مکاتبات خزر در رسالهٔ عبری به نام Kol Mebasser «صدای پیام‌آور اخبار خوب ۱۲» در حدود سال ۱۵۷۷ در استانبول به وسیلهٔ اسحق ابراهیم اکریش ۱۴ منتشر شد. اکریش در مقدمهٔ خود می‌گوید که در طی سفر به مصر که پانزده سال پیش از آن تاریخ صورت گرفته بود شایعاتی دربارهٔ يك کشور یهودی مستقل بگوشش خورده (این شایعات احتمالاً مربوط به فلاشه‌های ۱۵ حبشه بوده است) و سپس نامه‌ای خطاب به پادشاه خزران و جواب آن به‌دستش

7. Sefer Ha-Kabbalah. 8. Sala. 9. Tahart. 10. Dedan.
11. Girgashites.

۱۲. به نقل دانلوب ص ۱۲۷.

۱۳. دو نسخه از دو چاپ مختلف این رساله در کتابخانهٔ بادلین محفوظ است.

14. Isaac Abraham Akriash. 15. Flashas.

رسیده است. او تصمیم گرفته این نامه‌ها را منتشر سازد تا بدین وسیله روحیه همکیشان یهودی خود را تقویت بخشد. معلوم نیست که آیا اکریش چنین می‌پنداشت که کشور خزران هنوز موجود است یا نه. به هر حال پس از مقدمه، متن هردو نامه بدون هیچ‌گونه شرح دیگری بدنبال می‌آید.

ولی این نامه‌ها در رساله کوچک و ناشناخته اکریش مدفون نگشت. تقریباً شصت سال پس از انتشار آن رساله، دوستی نسخه‌ای از آن را به یوهانس باکسترف صغیر^{۱۶}، یکی از محققین کالونیست و دارای اطلاعات وسیع، فرستاد. باکسترف در عبری متخصص بود و مطالعات فراوانی در تفاسیر عهد قدیم و آثار و سیر مذهبی منتشر کرده بود. وی پس از خواندن مقدمه اکریش، نخست همانند بارزیلای در پانصدسال پیش، نسبت به اصالت مکاتبات تردید پیدا کرده بود. اما در ۱۶۶۰ متن هر دو نامه را به عبری با ترجمه لاتینی آنها به عنوان تکمله‌ای بر کتاب یهودا حالوی درباره خزران منتشر کرد. این البته یک فکر ساده ولی نه زیاد خوش عاقبتی بود، زیرا که چاپ و انتشار مکاتبات به همراه قصه افسانه‌آمیز حالوی موجب شد که مورخان آن را جدی نگیرند. نظر مورخان درباره مکاتبات فقط در قرن نوزدهم، که درباره خزران از منابع مستقل دیگر اطلاعات بیشتری بدست آمده بود، عوض شد.

- ۳ -

تنها نسخه خطی نامه حسدای و جواب یوسف در کتابخانه کلیسای مسیح^{۱۷} در اکسفورد نگهداری می‌شود. به گفته دانلپ و کارشناس روسی کوکوتسوف^{۱۸}، این نسخه خطی «مشابهت زیاد و قابل توجهی با متن چاپ شده دارد» و «متن چاپی مستقیم و یا به‌طور غیرمستقیم از روی همین نسخه تنظیم یافته است»^{۱۹}. احتمالاً نسخه از

16. Johannes Buxtorf the Younger. 17. Christ Church.
18. Kokovtsov, p. (1932).

۱۹. دانلپ ص ۲۳۰.

قرن شانزدهم است که در تصرف جان فل^{۲۰} رئیس کلیسای مسیح بوده (توماس براون^{۲۱} باگفته خود که «دکتر فل، من ترا دوست نمی‌دارم»^{۲۲} نام این مرد را جاوید کرده است).

نسخه دیگر از جواب یوسف در کتابخانه عمومی لنینگراد موجود است. این نسخه نامه حسدای را ندارد ولی جواب یوسف در این نسخه خیلی طولانی‌تر از متن چاپ شده اکریش و نسخه خطی کلیسای مسیح است. بنابراین متن اکریش به عنوان «روایت مختصر» و آن متن به عنوان «روایت مبسوط» شناخته شده و ظاهراً روایت اول تلخیصی از روایت دوم می‌باشد. روایت مبسوط از لحاظ تاریخ تحریر نیز کمهتر و احتمالاً از قرن سیزدهم است و حال آنکه نسخه روایت مختصر، از قرن شانزدهم می‌باشد. به نظر ریباکوف^{۲۳} مورخ روسی - که موجه هم می‌نماید - همین روایت مبسوط - و یا حتی متن کمهتری از آن - به دست نسخه‌نویسان اسپانیائی در قرون وسطی تنقیح و تلخیص گردیده و به صورت روایت مختصر جواب یوسف درآمده است^{۲۴}.

در اینجا ما به‌خط قرمزی در نسخه کهن برخورد می‌کنیم. این نسخه جزئی از کلکسیون معروف دست‌نشته‌ها و سنگ قبرهای فیرکویچ^{۲۵} در کتابخانه عمومی لنینگراد می‌باشد و احتمالاً مانند قسمت اعظم مخطوطات این مجموعه از گنیزه قاهره آمده است. ابراهام فیرکویچ یکی از دانشمندان بنام قرن نوزدهم بود که سزاوار است یادداشت مستقلی درباره او تنظیم گردد. فیرکویچ در این زمینه صاحب‌نظری بزرگ بشمار می‌آید، اما از پیروان مذهب قرایان بود و به‌سائقه شور مذهبی خود علاقه داشت به‌حکومت تزاری ثابت کند که قرایان با جهودان ارتدوکس فرق دارند و نباید در برابر مسیحیان از مزایای کمتری برخوردار باشند. او با این اندیشه در برخی از

20. John Fell.

21. Thomas Brown نویسنده بزرگ انگلیسی (۱۶۸۲-۱۶۰۵).

22. I do not love thee, Dr. Fell. 23. Ribakov.

24. به نقل دایرة‌المعارف یهود، مقاله «مکاتبات خزر».

25. Firkowich.

سنگنبشته و نسخه‌های خطی قدیمی و اصیل که در اختیار داشت دست برد و با حذف یا افزودن کلماتی آنها را در جهت تقویت عقاید قرایان تحریف نمود. بدینگونه روایت مبسوط که از زبردست فیرکوویچ گذشته، پس از مرگ او، در عداد دیگر نسخی که در مجموعه وی وجود داشت از طرف مورخ روسی، هارکوی، با نوعی بی‌اعتباری و بدگمانی تلقی گردید. وی در مورد بی‌اعتباری شخص فیرکوویچ تردیدی نداشت و پیشتر هم مطالبی درباره تحریفات و دستکاریهای او نوشته بود^{۲۶}. با وجود این هارکوی اصالت و قدمت این نسخه را قطعی می‌دانست و متن عبری را در ۱۸۷۹ با ترجمه‌های روسی و آلمانی آن منتشر کرد و آن را به‌عنوان متن کهن‌نامه یوسف (که روایت مختصر را براساس آن تنظیم کرده‌اند) مورد قبول قرار داد. رقیب و همکار هارکوی به نام چوولسون هم تأیید کرد که سرتاسر نسخه به یک دستخط نوشته شده و چیزی بر آن نیفزوده‌اند^{۲۷}. سرانجام در ۱۹۳۲ آکادمی روس کتاب مهم پل‌کوکوتسوف را به نام «مکاتبات عبری - خزر در قرن دهم»^{۲۸} همراه با چاپ عکس روایت مبسوط نامه جوابیه محفوظ در کتابخانه لنینگراد و نسخه مختصر کلیسای مسیح که در رساله اکریش آمده است منتشر کرد. بعد از تجزیه و تحلیل انتقادی این سه متن، مؤلف نتیجه می‌گیرد که دو متن مبسوط و مختصر براصلی واحد مبتنی بوده‌اند و اصالت آن به‌طور کلی، و نه دقیقاً، در روایت مبسوط محفوظ مانده است.

- ۴ -

مطالعه انتقادی کوکوتسوف و بویژه نشر عکس نسخه خطی، در واقع به اختلاف پایان بخشید. اختلاف البته مربوط بود به روایت مبسوط نامه حسدای، متن مختصر، و همچنین جواب نامه به‌رحال از محل نزاع خارج بود.

26. Harkavy (1877). 27. Chwolson, D.A. (1882).
28. *The Hebrew-Khazar Correspondence in the Tenth Century.*

معدلك از يك گوشه غیرمنتظر صدائی به مخالفت برخاست. در ۱۹۴۱ پولیاک این نظریه را مطرح ساخت که مکاتبات خزر اگرچه سندی معمول نیست، ولی اثری خیالی است که در قرن دهم بوجود آمده و هدف از ساختن و پرداختن آن، نشر اطلاعاتی درباره کشور یهودی و یا تبلیغ در پیرامون آن بوده است^{۲۹}. (این مکاتبات را نمی‌شد به تاریخی مؤخرتر از قرن یازدهم منسوب داشت زیرا که ربی بارزیلای آنها را در حدود سال ۱۱۰۰ دیده بود و همچنین ابن‌داوود در ۱۱۶۱ از آنها نقل کرده بود) این نظریه، اگرچه در نگاه اول موجه می‌نماید با تحقیقات لاندو و دانلوپ بکلی منتفی گشت. چه لاندو ثابت کرد که نامه حسدای به خط منشی او مناحیم بن شروق بوده و دانلوپ این نکته را پیش کشید که در نامه حسدای سؤالاتی درباره خزران آمده که یوسف از دادن پاسخ به آنها خودداری نموده و این با هدفی که پولیاک مطرح کرده است منافات دارد.

«در نامه یوسف مطلبی در پاسخ سؤالاتی مانند چگونگی مراسم حرکت به محل عبادت و اینکه آیا جنگ مبطل سبت است یا نه... ذکر نشده است. سؤالات مطرح شده در نامه حسدای با جوابهای یوسف مطابقت نمی‌نماید. شاید این نکته را بتوان قرینه‌ای دانست بر اینکه نامه‌ها اصالت دارند و نباید به عنوان یک جعل ادبی تلقی شوند»^{۳۰}.

دانلوپ به دنبال مطالب خود سؤالی بجا مطرح می‌کند:

چرا نامه حسدای که خیلی مفصلتر از جواب یوسف است درباره خزران مطالب بسیار اندکی را در بردارد؟ اگر فرض کنیم که به‌گفته پولیاک منظور از نوشتن این نامه‌ها فقط نقل قصه دلنشینی درباره خزران بوده است، نمی‌بایستی اینطور باشد. اگر نامه حسدای مقدمه‌ای جهت اطلاعات مربوط به خزران که در پاسخ یوسف‌شاه مطرح گردیده است

۲۹. پولیاک (۱۹۴۱).
۳۰. دانلوپ (۱۹۵۴) ص ۱۴۳.

انگاشته شود، باید گفت که مقدمه بسیار عجیبی بوده است چه، این مقدمه پر است از اطلاعات راجع به اسپانیا و خلافت اموی آن سامان که هیچ ارتباطی با خزران ندارد^{۳۱}. آنگاه دانلوپ از طریق یک استدلال مبتنی بر آزمایش زبانشناسی با قاطعیت اثبات می‌کند که نامه حسدای و جواب آن توسط دوکس مختلف نوشته شده است. این استدلال بر پایه یکی از خصوصیات بارز نحوی زبان عبری است که عبارت باشد از استعمال واو متکلم برای تعیین صیغه فعل. درباره این مطالب نحوی پرپیچ و خم سخنی نخواهم گفت^{۳۲} و به جای آن جدول دانلوپ را درباره وجوه مختلفی که در نامه حسدای و روایت مبسوط جواب آن درباره فعل ماضی بکار رفته است نقل می‌کنم^{۳۳}:

نامه حسدای	واو متکلم با فعل ناقص	واو ساده با فعل تام
۴۷	۱۴	
۱		۹۵
جواب (روایت مبسوط)		

در روایت مختصر جواب، وجه اول که در نامه حسدای آمده سی‌وهفت بار بکار رفته، و وجه دوم پنجاه بار استعمال شده است. ولی این روایت، وجه اول را تنها در مواردی بکار می‌برد که کلمه از آنچه در روایت مبسوط آمده تغییر کرده است. دانلوپ می‌گوید که این امر نتیجه دستکاری نویسندگان اسپانیایی است که خواسته‌اند عبارات روایت مبسوط را تفسیر کنند. دانلوپ همچنین اشاره می‌کند که در نامه حسدای، چون در اسپانیا نوشته شده، نشانه‌های بسیاری از عربیت دیده می‌شود (مثلاً الخزر به جای خزران) و حال آنکه در جواب یوسف چنین چیزی بنظر نمی‌رسد. بالاخره دانلوپ درباره لحن کلی نامه چنین می‌نویسد:

۳۱. همان ص ۸-۱۳۷.

۳۲. خواننده می‌تواند در این باب به کتاب زیر مراجعه کند:

Weingreen, J., *A Practical Grammar for Classical Hebrew*, 2nd ed. (Oxford, 1959).

۳۳. دانلوپ ص ۱۵۲.

«... هیچ دلیل قاطعی برخلاف واقعیات مندرج در نامه یوسف (مطابق روایت مبسوط که متن اصلیت آن است) ارائه نگردیده است. تفاوت سبک این دو نامه مؤید اصالت آنها می‌باشد. این تفاوت سبک همان است که در مورد دو نامه نوشته شده در دو نقطه دورافتاده از جهان یهودی انتظار می‌رود؛ خاصه آنکه سطح فرهنگ نیز در این دو نقطه به هیچ وجه یکسان نبوده است. شاید بجا باشد این نکته را هم متذکر شویم که بطور کلی زبان پاسخ نامه ساده‌تر و ناپخته‌تر از زبان نامه حسدای بنظر می‌رسد^{۳۴}».

مختصراً باید گفت که مشکل است بتوان دریافت که چرا مورخان گذشته سختشان بود باور کنند که خاقان خزران بتواند چنین نامه‌ای را دیکته کند و حال آنکه همه از مکاتبات بین خاقان و امپراتور بیزانس اطلاع داشتند (داستان مهرهای سه سولیدی را یادآور می‌شویم) و این امری طبیعی بود که یهودیان مؤمن اسپانیا و مصر با علاقه تمام، متن پیامی را که از تنها پادشاه یهودی پس از عهد عتیق صادر شده است رونویس کنند و محفوظ نگاه دارند.

۳۴. دانلوپ ص ۱۵۳.

همان خزرانند.»

ص ۲۹ س ۱۱

عین عبارات فارسنامه (صفحه ۹۷ چاپ کمبریج ۱۹۲۱) چنین است:

«و در جمله آئین بارگاه انوشروان آن بود که از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بود و از دست چپ و پس، کرسیهای زر نهاده بود و ازین سه کرسی یکی جای ملک چین بودی و دیگر جای ملک روم بودی و سه دیگر جای ملک خزر بودی، که چون به بارگاه او آمدندی برین کرسیها نشستندی و همه ساله این سه کرسی نهاده بودی، برنداشتندی و جز این سه کس دیگر برآن نیارستی نشستن»

روایت فارسنامه را خاورشناسان به عنوان نشانه‌ای از حیثیت بین‌المللی خزران و اهمیتی که دربار ایران برای روابط با آنان قائل بود مورد توجه قرار داده‌اند. روایت دیگری هست در تاریخ بلعمی که آن نیز از همین جهت درخور توجه می‌باشد و ظاهراً از دیده‌ا اهل تحقیق بدور مانده است. این روایت را در تاریخ بلعمی (صفحه ۱۰۹۹ به تصحیح ملک الشعراء بهار ۱۳۵۳) می‌یابیم که می‌گوید: در دربار خسروان ایران چهار تن مترجم بود که وظیفه ترجمه نامه‌ها و پیغامها با پادشاهان روم و خزر و ترک و هندوستان را برعهده داشتند. معلوم می‌شود که در آن روزگار امپراتوری خزر به‌عنوان یکی از چهار قدرت بزرگ همسایه ایران روابط سیاسی فعال با دولت‌سازسانی داشته است. عین عبارت بلعمی چنین است: «بر هر ملوک عجم ترجمانی بود فیلسوف... و همچنین از بهر ملک روم ترجمانی، و از خزران و ترکستان و هندوستان هر ملکی را ترجمانی داشته بودند.» این عبارت در نسخه بلعمی به تصحیح آقای دکتر مشکور ۱۳۳۷ به صورت زیر آمده است: «از بهر ملک روم نیز آن چنان ترجمانی بود و از بهر خزران و ترکان و هندوان نیز بودند که زبان ایشان را دانستند و خط ایشان را توانستند خوانند و جواب توانستند نوشت.»

ص ۳۵ س ۵

پیروس Pyrrhus پادشاهی بود در بخشی از یونان (۲۷۲ - ۳۱۸ پیش از میلاد) وی با رومیان به جنگ برخاست و جلادهای زیاد نشان داد. در آخرین پیروزی خود، در پاسخ چاپلوسیها و تملق‌گوئیهای امرا

یادداشت‌های مترجم

ص ۱۹ س ۱۱

قرائیم یا قرایان فرقه‌ای یهودی است که در نیمه دوم قرن هشتم در بابل پیدا شد و با تفسیر تلمودی تورات مخالفت ورزید و هدفش بازگشت به متن تورات بود. نهضت قرائیم از قرن نهم تا دوازدهم میلادی رونق داشت. مؤسس آن عسانان (عنان) بن داوود در عهد منصور خلیفه عباسی می‌زیست. او برسر ریاست یهود با برادر خود در افتاد. دربار خلافت از برادر وی حمایت می‌کرد... سروکار عنان به زندان افتاد و در آنجا با ابوحنیفه آشنا گشت و از افکار او تأثیر پذیرفت. «عنائیه» در مصر و فلسطین و مخصوصاً در ایران پیروان بسیار یافتند. بنیامین ابن موسی نهاوندی که به عبری تألیفاتی دارد از علمای آنان است. از زمان بنیامین به بعد نهضت عنائیه به «قرائیم» معروف گردید. قرون دهم و یازدهم میلادی درخشانتترین عصر ادب قرائیم است و بیشتر آثار آنها به عربی نوشته شده است. از علمای نامدار قرایان ابویوسف یعقوب قرقیسانی (۹۳۷ میلادی) است که اثر معروفش کتاب‌الانوار و المراقب نام دارد. در قرن هجدهم تزار روس مزایائی به قرائیم روسیه عطا کرد که سایر یهودیان از آن محروم بودند. اینک بقایائی از قرائیم در کریمه و اسرائیل زندگی می‌کنند (تلخیص از دایرةالمعارف فارسی) و نیز مراجعه شود به (جزء دوم از ملل و نحل شهرستانی ذیل فرقه عنائیه از یهود).

ص ۲۳ س ۲۳

اینکه مورخ گرجی خزرها را همان یاجوج و ماجوج می‌داند در برخی از نوشته‌های اسلامی نیز انعکاس دارد. مطابق روایت منہاج سراج «ترک و یاجوج و ماجوج» برادران خزر (نیای بزرگ خزران) بودند و خزر فرزند عاجوج بود و عاجوج پسر یافث پسر نوح بود. (طبقات ناصری ج ۱. صفحه ۱۶۵ - کابل ۱۳۴۲). یاقوت نیز در پایان روایت ابن فضلان می‌گوید: «برخی بر آنند که یاجوج و ماجوج

که او را به جنگی دیگر تشویق می‌کردند گفت: يك پیروزی دیگر به بهای جان من تمام خواهد شد. پیروس در جریان تسخیر آرگوس Argos به وسیله پیروزی که سقالی را از پشت‌بامی برس او انداخت جان سپرد (۲۷۲ پیش از میلاد). مقصود از ضرب‌المثل «پیروزی پیروس‌وار» در ادبیات فرنگی موفقیتی است که بهای گزافی در برابر آن پرداخته شود.

ص ۳۷ س ۲۶

بیرونی از این ژوستینین رینوتنوس (بینی بریده) به نام «یوستینوس مجذوع‌الانف» یاد می‌کند (آثارالباقیه ص ۹۶ چاپ زاخو، لیبزیک ۱۹۲۳).

ص ۴۱ س ۱۵

مؤلف، مطالب سفرنامه ابن‌فضلان را براساس ترجمه‌های انگلیسی بلیک Blake و فرای Frye و ترجمه آلمانی زکی‌ولیدی طوغان نقل کرده است. ما این قسمت‌ها را از ترجمه فارسی سفرنامه به قلم آقای ابوالفضل طباطبائی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵) آورده‌ایم ولی در مواردی براساس متن عربی نشر شده توسط دکتر سامی‌الدهان (چاپ دمشق ۱۹۶۰) تغییراتی را در عبارتهای مترجم فارسی روا داشته‌ایم.

ص ۵۴ س ۱۷

نام این رودخانه و شهری که برکنار آن بنا شده بود در کتابهای مختلف به اشکال گوناگون ضبط شده است. در نوشته ابن‌فضلان و ابن رسته و گردیزی به صورت آتل، در اصطخری آتل، در حدودالعالم آتل، و در مجمل‌التواریخ و القصص آیتل آمده است. در مروج‌الذهب مسعودی چاپ دخویه به تبعیت از نسخه‌های خطی این کتاب امل قید شده و ترجمه فارسی آقای پاینده هم از آن پیروی کرده است. در چاپ تازه مروج‌الذهب به تصحیح شارل‌پلا (بیروت ۱۹۶۵) صورت صحیح کلمه «آتل» قید شده است. همین صورت در شعر خاقانی به تکرار آمده است:

گر سوی قندز مؤگان نرسد آتل اشک

راه آتل سوی قندز به‌خزر بگشاید

ز آب سنان بر آن نی‌چون شاخ خیزران
بازار آتل و نی خزران شکستنش
که چو بگشاید جیحون سوی آموی شود
که چو بسته شود آتل به‌خزر می نرسد

ص ۵۴ س ۲۶

آنچه یاقوت در معجم‌البلدان از ابن‌فضلان نقل کرده است با این عبارات پایان می‌پذیرد. ولی این قسمت در تنها نسخه خطی سفرنامه که در کتابخانه آستان قدس رضوی باز مانده است وجود ندارد. مترجمین انگلیسی و آلمانی و همچنین محققینی مانند زکی‌ولیدی طوغان و کوالوفسکی خاورشناس روس با توجه به اینکه نسخه خطی موجود ناقص است معتقدند که یاقوت نسخه کاملتری را در دست داشته و این مطالب از خود ابن‌فضلان است. دکتر سامی‌الدهان این نظر را نپذیرفته و معتقد است که عبارات پایان رساله را یاقوت از منابع دیگر بر آن افزوده است. به‌رحال متن عربی با آنچه کستلر براساس ترجمه‌های انگلیسی آورده است اندکی فرق دارد و ما آن را عیناً از یاقوت نقل می‌کنیم: «والخزر و ملکهم کلهم یهود وکان الصقالیه وکل من یجاورهم فی طاعته و یخاطبهم بالمبودیه و یدینون له بالطاعه و قد ذهب بعضهم ان یاجوج و ماجوج هم الخزر».

ص ۵۶ زیرنویس شماره ۹۳

همچنانکه مؤلف متذکر شده است در نسخه چاپی متن اصطخری شماره باغهای اطراف سمتدر چهار هزار قید شده: (و یقال انهما تشتمل علی نحو من اربعة آلاف کرم الی حد السریر) و این یا روایت ابن‌حوقل منافات دارد. برای مزید اطلاع خوانندگان یادآور می‌شود که در ترجمه فارسی کهن اصطخری (چاپ تهران ۱۳۴۰) همان چهل هزار که شماره صحیح است ذکر شده است: «چنانکه از دربند تا حد سریر همه باغ و بوستان این شهر است. گویند چهل هزار باغ دارد.»

ص ۶۹ س آخر

نمی‌دانم منشأ اشتباه مینورسکی و مؤلف چیست. اصطخری دقیقاً در میان خاقان و ملک فرق گذاشته و تصریح می‌کند که خاقان با وجود آنکه از لحاظ مقام بالاتر از ملک است هیچ قدرت اجرایی

ندارد و این دقت نظر در عباراتی که از متن اصطخری ترجمه کردیم بخوبی پیداست. اصطخری آشکارا می‌گوید: فان عظیمهم یسمی خاقان خزر و هواجل من ملک الخزر الا ان ملک الخزر هو الذی یقیمه... و لا تصلح الخاقانیه عندهم الا فی اهل بیت معروفین، و لیس له من الامر و النهی شیئی الا انه یعظم و یسجد له اذا دخل الیه و لایصل الیه احد الا انفریسیر مثل الملك و من فی طبقته... (صفحه ۱۳۱ چاپ محمد جابر الحینی).

یعنی، بزرگ آنان خاقان خزر نام دارد که مقام او بالاتر از ملک خزر است اما اختیار نصب وی با ملک است... و نزد آنان هیچ‌کس صلاحیت خاقانی را ندارد مگر آنکه از خاندانی باشد که شناخته شده‌اند و خاقان هیچ امر و نهی ندارد ولی مورد تعظیم است و هرکس نزد او رود باید برخاک افتد و فقط عده کمی مانند ملک و کسانی که در طبقه او هستند دسترسی به خاقان دارند.

این قسمت در ترجمه کهن فارسی کتاب اصطخری (تصحیح آقای ایرج افشار تهران صفحه ۱۸۱) به شرح زیر آمده است:

«و باید که این خاقان از خاندان خاقانی باشد و او را هیچ فرمان نبود الا آنکه پیش او روند و او را سجده کنند و هرکس را بر او راه نباشد مگر ملک را و کسانی که در پایه ملکداری باشند.»

اما کلمه ایشاد که مینورسکی از گردیزی نقل کرده ظاهراً اصل آن الشاد است. آقای عبدالحی حبیبی در حواشی زین‌الخبار گوید: «شاد در زبان دری قدیم صورت قدیم کلمه شاه است چنانکه ساد شکل قدیم چاه. این کلمه را طبری و مورخان عرب الشاد و الشد نوشتند به الحاق الف لام عربی و مورخان مابعد که از اصل قدیم کلمه اطلاع نداشتند الف لام را جزو اصل کلمه شمرده‌اند». متن گردیزی براساس تصحیح عبدالحی حبیبی چنین است: «و ایشان را ملکی است نام او الشاد، ملک بزرگ است و ایشان ملک بزرگ را خزر خاقان گویند و بر خزر خاقان نامی است و بس، اما مدار همه شغل ولایت و حشم بر الشاد است و هیچ‌کس از الشاد بزرگتر نیست. و رئیس بزرگتر ایشان جهود است و الشاد هم جهود است و هرکه بدو میل دارد از سرهنگان و بزرگان همچنان.» (زین‌الخبار، ص ۲۷۲ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۱۳۴۷) تهران). در حدود العالم لقب خاقان خزر «طرخان خاقان» قید شده است (حدود العالم تصحیح دکتر ستوده تهران ۱۳۴۰ صفحه ۱۹۳) عبدالحی حبیبی در جلد اول تاریخ افغانستان بعد از اسلام (ص ۱۱۶)

شرحی بتفصیل درباره کلمه الشاد آورده و چنین می‌نماید که ضبط ایشا در نسخه چاپی ابن رسته و حتی انسا در نسخه چاپی حدود العالم صورت تغییر شکل یافته همین الشاد باشد و بدینگونه جروبحث پر دامنه‌ای که در میان خاورشناسان راجع به اصل این کلمات و تطبیق آنها با یکدیگر درگرفته خاتمه می‌یابد. برای آگاهی از این بحثها مراجعه شود به فصل پنجم کتاب دانلوپ به نام «تاریخ خزران یهودی». اما کلمه بك یا باك یا به‌که در مآخذ کهن بکار رفته صورتهای مختلف کلمه‌ای است که در زمانهای متأخر به شکل بیگ درآمده و در اصل به معنی امیر یا ملک بوده است. این کلمه را در ترکیب القابی چون باریک (امیربار یا حاجب) دادیک (امیرداد) بلکابک (امیردانشمند) بک‌تمر (امیر تیمور) و غیره فراوان می‌یابیم. بک در روایات مربوط به خزران لقبی است که به سپهسالار یا امیرالامرا اطلاق می‌شود و او در برابر خاقان فرماندهی نیروهای جنگی و ریاست سازمانهای اجرائی را برعهده داشته است و حال آنکه خاقان تنها نماینده جنبه الهی سلطنت بوده است و به قول مسعودی «او را هیچ فرمان نیست الا آنکه پیش او روند و او را سجده کنند.»

شگفت است که مورخان مسلمان از این نحوه تقسیم قوا یا نوعی غرابت یاد کرده‌اند در صورتی که بعد از استقرار نفوذ امرای ترک در بغداد نظیر همین وضع در مرکز خلافت اسلامی هم حکمفرما بود یعنی اختیارات اجرائی عملاً در دست امرا بود و خلیفه را از سلطنت جز نام نبود. بدینگونه ترکان رژیم سلطنت دوگانه را که در بین خودشان رایج بود به جهان اسلام نیز انتقال داده بودند. بیرونی در آثار الباقیه می‌گوید اقتدارات سلطنت از اواخر ایام متقی از دست خلفا بیرون شد و خلیفه عباسی از آن پس مانند رؤسای مذهبی یهودیان تنها سمت ریاست دینی را برعهده داشت: «والذی بقی فی ایدی العباسیه انما هو امر دینی اعتقادی لا ملک دنیاوی کمثل مال‌الرأس الجالوت عند الیهود من امر الریاسة الدینیة من غیر ملک ولا دولة، فالقائم من ولد العباس الآن انما هو رئیس الاسلام...»

ص ۷۵ س ۲۲

الفبای سیریلی Cyrilllic alphabet الفبائی است منسوب به قدیس سیریل که در اصل مشتمل بر ۳۸ حرف مبتنی بر الفبای بزرگ یونانی بود و بعداً ده حرف دیگر به آن افزوده شد. الفبای روسی، بلغاری و

صربی صورت کنونی سیریلی است که از حیث رواج یکی از سه الفبای درجه اول جهان است (دوالفبای دیگر الفبای عربی و الفبای رومی یا لاتینی است). (دایرةالمعارف فارسی)

ص ۷۷ س ۶

مراد از دمشقى شمس‌الدین ابو عبدالله محمد صوفی دمشقی معروف به شیخ الریبه مؤلف نخبه‌الدهر فی عجائب‌البر و البحر و متوفی به سال ۷۲۷ است. ولی دمشقی این روایت را نه از کتاب گم‌گشته مسعودی بلکه از ابن‌اثیر نقل می‌کند و ما عین عبارت او را از صفحه ۲۶۳ آن کتاب (تصحیح مہرن، لیبزیک ۱۹۲۳) می‌آوریم:

«و انما طرء فیهم ما حکاه ابن‌الاثیر ان صاحب قسطنطنیه ایام هرون الرشید اجلی من کان فی مملکتہ من الیسود فقصدوا بلد الخزر فوجدوا قوما عقلاء سانجین فعرضوا علیهم دینهم فوجدوهم اصلح مما هم علیہ فانقادوا الیہ...»

در مراجعه به کتاب دانلویپ معلوم شد که خاورشناس معسروف مارکوارت به دنبال این روایت، کتاب ابن‌اثیر را گشته و چون چنین چیزی در آنجا نیافته حدس زده است که دمشقی آن را در کتاب گم‌شده مسعودی دیده و به‌نگام نقل آن بخطا رفته و به‌جای مسعودی از ابن‌الاثیر نام برده است. چه مسعودی در مروج‌الذهب که از یهودی-گرائی پادشاه خزران یاد می‌کند می‌گوید که داستان آن را در کتاب دیگرش آورده است (کتابی که به‌دست ما نرسیده است) و مارکوارت احتمال می‌دهد که منبع روایت دمشقی همان کتاب باشد.

ص ۷۷ س ۱۲

مراد از بکری، ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز متوفی به سال ۴۸۷ جغرافیدان اسپانیائی است که در قرطبه وفات یافته و کتاب او به نام المسالك والممالک معروف است.

ص ۸۰ س ۷

میسناس Maecenas از شخصیت‌های رومی بود که در قرن اول پیش از میلاد می‌زیست. و در روزگار خود به ادب‌پروری شهره بود.

ص ۸۳ س ۲

تابوت عهد Ark of Covenant صندوق کوچکی بود که از چوب

آکاسیا ساخته و رویش را به ورق طلا پوشانده بودند. دو لوح سنگی که احکام عشره بر آن نقش شده بود در داخل این صندوق جای داشت و آن را در محترمت‌ترین قسمت معبد نگاه می‌داشتند.

ص ۸۴ س ۱۸

شعر موشح Acrostic به تعریف ترجمان‌البلاغه (۱۰۵) «آن باشد که شاعر سخنی را حرف حرف به اول بیت‌های قصیده اندر آرد، یا میانه شعر، بر یک راستا، چون آن حروف پراکنده جمع کرده آید سخن تمام گردد و این بیشتر به قصیده‌ها اندر آید». در قطعه شعر مورد بحث، از جمع حروف اول ابیات، نام وزیر «حسدای باراسحق بارعندرا بارشپزوت» و نام دبیر او «مناحم‌بن شروق» درمی‌آید و نظیر آن در شعر فارسی رباعی رشیدالدین وطواط است که از جمع حروف اول چهار مصراع آن اسم «محمد» ترکیب می‌شود:

معشوقه دلم به تیر اندوه بخت

حیران شدم و کسم نمی‌گیرد دست

مسکین تن من ز پای محنت شد پست

دست غم دوست پشت صبرم بشکست

ص ۹۱ س ۱۲

مسیحا طلبی Messianism در انتظار فرج و ظهور موعودی بودن است. همچنانکه زردشتیان به ظهور سائوشیانت و مسلمانان به ظهور مهدی معتقدند، یهودیان نیز معتقد بوده‌اند که مسیح در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و آنان را از در بدری و بیخ‌نمانی نجات خواهد بخشید و دنیا را از شر ظالمان و جباران خلاص خواهد کرد.

ص ۹۴ س ۸

گنیزه Geniza نام انبار کنیسه‌های یهودی است. معمولاً یهودیان مصر اوراق قدیمی عبری مشتمل بر نام خدا را - برای اینکه زیر دست و پا نیفتند و مورد بی‌احترامی قرار نگیرد - در زیرزمین معابد خود می‌گذاشتند (همانگونه که مسلمانان نیز قرآن‌های کهنه و کتاب-پاره‌های ادعیه و غیره را در مساجد می‌نهادند). تاکنون در قاهره کهن (فسطاط) در یکی از کنیسه‌ها و در نزدیکی‌های قاهره در یکی از

گورستانهای قدیمی یهودی (البساتین) دوتا از این مخزنها کشف شده و اوراق بدست آمده از آنها به کتابخانه‌های بزرگ دنیا (بویژه کتابخانه‌های بودلین، اکسفورد و کمبریج در انگلستان) انتقال یافته و مورد بررسی محققین قرار گرفته است. برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به فصل چهاردهم (اسناد گنیزه قاهره به‌عنوان منبعی در تاریخ اجتماعی اسلام) از کتاب Goitein تحت عنوان «پژوهشهایی در پیرامون تاریخ و نهادهای اسلامی». Studies in Islamic History And Institutions چاپ لیدن ۱۹۶۶.

ص ۹۵ س ۲۵

دربارۀ یهودا حالوی و کتاب او دانلوی شرح مفصلی در فصل ششم از کتاب خود: تاریخ خزران یهودی آورده است. حالوی کتاب خود را به‌نام «خزران» در ۱۱۴۰ به‌عربی نوشت. این کتاب بعدها توسط «ابن طیبون» به عربی ترجمه شد. شیوۀ نگارش این کتاب به صورت مذاکرات یا گزارش مباحثاتی است که گویا در حضور پادشاه خزر یا نمایندگان سه دین بزرگ اسلام، مسیحیت و یهودیت رخ داده و سرانجام پادشاه خزران با تفاق سردار خود (خاقان و بك) به دین یهود گرویده‌اند. حالوی مدعی است که تفصیل این داستان در «کتابهای خزران» ثبت است ولی هیچ‌گونه نام و نشانی از آن کتابها بدست نمی‌دهد و چنین می‌نماید که مطالب او بیشتر متکی بر مسموعات و نامه یوسف‌شاه به‌حسدای و احتمالاً کتاب‌گم‌شده مسعودی مورخ اسلامی باشد.

ص ۹۸ س ۲۰

مراد سعدیابن یوسف فیومی معروف به سعید فیومی متوفای ۹۴۲ میلادی فیلسوف یهودی و بنیانگذار فقه‌اللغه علمی زبان عبری است. مهمترین اثر او به‌نام الامانات والاعتقادات به‌زبان عربی تألیف یافته و اثر متکلمین اسلامی و فلسفۀ ارسطو در آن نمایان است. از آثار دیگر وی ترجمۀ عربی عهد عتیق است که در ۱۵۴۶ در قسطنطنیه بچاپ رسیده است. (دایرة‌المعارف فارسی و قسمت اعلام المنجد).

ص ۱۰۴ زیرنویس شماره (۷)

مقصود از بارهبریوس گریگوریوس ابوالفرج معروف به ابن‌العبری صاحب‌کتاب تاریخ مختصر الدول مورخ مسیحی معاصر هلاکوخان

مغول است، متولد ملاطیه در ۶۲۲ که در ۶۸۵ در مراغه وفات یافت. مقصود از المنبجی هم موسی بن کعب‌المنبجی (منبج شهری است در سوریه نزدیک حلب) صاحب کتاب «العنوان» است.

داستان مربوط می‌شود به فضل بن یحیی برمکی که دختر خاقان خزر را به‌همسری گرفت لیکن دختر در اثنای سفر در شهر بردعه وفات یافت و ملازمان او به خاقان گزارش دادند که وی قربانی سوءقصدی شده و این مسأله موجب تیرگی روابط طرفین گردید و به سال ۱۸۳ سپاهیان خزر از باب‌الابواب گذشتند و به‌سرزمینهای زیر لوای حکومت خلیفه‌حملة‌ورگشتند. کستلر به‌نقل از دانلوی عدد اسیران را پنجاه‌هزار تن ذکر کرده لیکن در متن این‌عبری این عدد زیاده بر صد‌هزار تن قید شده است: «وسبوا اکثر من مائة الف رأس». (تاریخ مختصر الدول)، صفحه ۱۲۹، مطبوعۀ کاتولیکی بیروت.

باید متذکر بود که ظاهراً کستلر این واقعه را با داستان دیگری از همین مقوله که سالها پیش در زمان خلافت منصور دومین خلیفۀ عباسی رخ داده بود خلط کرده است. زیرا عروس فضل بن یحیی برخلاف گفته کستلر بر سر زنا میان نرفت بلکه در جریان سفر در یکی از شهرهای سر راه بدرود حیات گفت. آن عروسی که با نوزاد خود به دنبال زایمان از میان رفت زن یزید بن اسید سلمی فرماندار ارمنستان در دوران منصور دوانقی بود که به‌فرمان منصور برای تحکیم روابط فیما بین با دختر پادشاه خزر ازدواج کرده بود و مرگ او مایه واکنشی از سوی خزران نگردید.

باز از این قبیل ازدواجهای مصلحتی و سیاسی داستان ازدواج دختر انوشروان است با خاقان خزر که قدامت‌بن جعفر در کتاب خود: الخراج و صنعة‌الکتابه (چاپ دخویه، لیدن ۱۸۸۹) آورده است و بنا به‌این روایت، انوشروان خاقان را گول زده و دختر دیگری را به جای دختر خود نزد خاقان فرستاده بود (صفحه ۲۵۹ کتاب‌الخراج) این داستان را بلاذری نیز در فتوح‌البلدان (صفحه ۲۷۵، دارالانشور للجامعین ۱۹۵۷) آورده است.

ص ۱۲۷ س ۱۱

هینکمار اسقف ریمس بود که روی اخلاف شارلمانی نفوذ فراوان داشت و نقش سیاسی بزرگی را در آن روزگار عهده‌دار بود.

ص ۱۳۸ س ۱

آمازن قبیله‌ای از زنان جنگجو و قوی پنجه اساطیری که گویا در آسیای صغیر، کناره‌های دریای سیاه می‌زیستند و هیچ مردی را در میان خود راه نمی‌دادند.

ص ۱۴۳ س ۲۲

مسعودی حکایت از دست‌اندازی و غارت روسها در سرتاسر سواحل دریای خزر، از جزیره افسکون تا شهر اردبیل، می‌کند. ظاهراً روایت میرسید ظهیرالدین مرعشی که از پیاده شدن روسها در ساحل مازندران و غارت شهرهای آن سامان در دوران حکومت احمد بن اسمعیل سامانی سخن می‌گوید مربوط به این حمله باشد و گویا این نخستین برخورد رسمی غارتگران روس با ایرانیان و اشغال قطعه‌ای از خاک این کشور توسط آنان بوده است. دولت سامانی برای بیرون کردن روسها ناگزیر به تجهیز قوا گردید.

روایت میرسید ظهیرالدین چنین است: «سامانیان هر چند وقت به طبرستان نواب و عمال می‌فرستادند... تا در آن میان جماعتی روسیان به کشتی نشسته بودند از دریا بیرون آمدند و در طبرستان خرابی کردند. آل سامان به استیصال آنها سعی نمودند و یکی آن قوم را برانداختند» (تاریخ طبرستان صفحه ۱۴۴ تهران ۱۳۴۵).

ص ۱۴۵ س ۱۷

این مطالب را کستلر از ترجمه آلمانی سفرنامه ابن‌فضلان نقل کرده است. دکتر سامی الدهان این قسمت را که در تنها نسخه خطی ابن‌فضلان وجود ندارد جزو متن سفرنامه نمی‌داند و معتقد است که آن را یاقوت از منابع دیگر گرفته و در پایان یادداشت‌های ابن‌فضلان افزوده است. در ترجمه فارسی سفرنامه هم که براساس متن مصحح سامی‌الدهان است این قسمت نیامده و ما آن را از معجم البلدان یاقوت ترجمه کردیم. (مراجعه شود به یادداشت مربوط به صفحه ۳۸).

ص ۱۵۱ س ۱۶

سدوم Sodom و عموره Gamorrah دو شهر بودند در فلسطین که به غضب خدا گرفتار آمدند و باران آتش بر سرشان بارید. به روایت تورات (سفر آفرینش باب ۱۹) لوط پیغمبر در شهر سدوم

مسکن داشت و پس از آنکه وی شهر را ترك گفت بلا نازل شد. لوط با دو دختر خود به کوه رفت و در مغاره‌ای مسکن گزید. دختران گفتند پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبسترگردیم تا نسلی باقی‌بماند و چنین کردند. دختر بزرگ پسرى آورد که نام وی موآب بود و موآبیان از نسل وی‌اند و دختر کوچک پسر خود را بن‌عمی نامید که پدر عمونیان بود.

ص ۱۶۳ س ۶

آخرین بار ابن‌اثیر ضمن وقایع سال ۴۰۹ از حمله فضلون کردی به خزر خبر می‌دهد. فضلون بخشی از آذربایجان را زیر فرمان خود داشت و در این حمله غنائم و اسیران فراوان نصیبش شد ولی خزران برگشتند و بیش از ده هزارتن از مردان اوراکشتند و نه تنها غنائم خود را پس‌گرفتند اموال عساکر اسلام را نیز بغنیمت بردند (غنموا اموال العساکر الاسلامیه) و از همین عبارت پیداست که اسلام آوردن خزران در سال ۳۵۴ پروپای قرصی نداشته است.

ص ۱۶۵ س ۱

وصف زیبایی از شهر دربند و برج و باروی مستحکم آن در یکی از قصاید خاقانی آمده است که چند بیت آن را نقل می‌کنیم:

دربند و سور او بین چل برج آسمانی

خیز از در مهاجر تا برج فید بنگر...

انصاف‌ده که دربند ایمان‌سراست دین را

سقف سرای ایمان دیوار دشت کافر

از کشتگان زنده زآنسو هزار مشهد

وز ساکنان رهرو زینسو هزار معشر

آن قبه مکارم و آن قبله معالی

آن فرضه معلی آن روضه منور

در قبه مهد مهدی، با قبله عهد عیسی

درفرضه روضه جنت در روضه حوض کوثر

ذات العماد خرم خیرالبلاد عالم

بیت الحرام ثانی دارالسلام اصغر

دخلس خراج خزران خیلش غزات ایران

جمعش سواد اعظم رسمش جهاد اکبر

شهری به شکل ارقام با صد هزار مهره

از رنگ خشت پخته سنگ رخام و مرمر

خاقانی در دو مورد از این قصیده تصریح کرده است که باروی در بند چهل برج داشته، نام یکی از آنها را «برج کسری» آورده است. منظور از دشت کافر همان دشت قبیحاق یا دشت خزران است.

ص ۱۶۷ س ۱۶

این داستان را که توقاق (تقاق) پدر سلجوق از سرداران سپاه خزر بود دانلویپ از کتاب سریانی ابن العبری Syriac Chronicle (چاپ باج ای. ا. والیس Budge E. A. Wallis) نقل کرده و در مختصرالدول که توسط خود ابن العبری از همان متن سریانی تلخیص شده دیده نمی شود. ابن العبری آن داستان را از کتابی به نام «ملک نامه» نقل کرده که ظاهراً کتابی بوده چون «شاهنامه» و به نام البارسلان دومین سلطان سلجوقی تألیف یافته بوده و اکنون در دست نیست (مراجعه شود به زیر نویس صفحه ۲۶۰ کتاب دانلویپ: تاریخ خزران یهودی، انتشارات دانشگاه پرینستون، ۱۹۵۴).

ص ۱۶۷ س ۲۱

مراد از ابن العدمیم، کمال الدین عمر بن احمد حلبی است که به سال ۶۶۰ در قاهره وفات یافت. وی روزگار خود را به قضاوت و وزارت گذرانید و کتابی به نام «بغیة الطلب فی تاریخ حلب» تألیف کرده است.

ص ۱۶۷ س ۲

ابن حصول (ابوالعلا) صاحب کتاب «تفضیل الاثراک» است. وی خود در اوایل کار سلجوقیان از عمال غزنویان در ری بوده است. کتاب او توسط عمیدالملک کندی به طغرل بیک تقدیم شد. داستان مربوط می شود به آنجا که مؤلف می گوید تا ثابت کند که سلجوقیان برخلاف غزنویان از اصل و نسب ناشناخته ای نیستند و پدرشان سرجوق (سلجوق) چنان مردی بوده که به روی خاقان خزر شمشیر کشیده و به مقابله با او برخاسته است (مراجعه شود به صفحه ۲۵۹ کتاب دانلویپ: تاریخ خزران یهودی).

ص ۱۶۸ س ۱۴

مقصود از قزوینی زکریا بن محمد بن محمود قزوینی صاحب کتاب

آثار البلاد است. قزوینی این مطلب را از قول مسعربن مهمل نقل می کند: «غزان را شهری است که از سنگ و چوب و نی بنا شده و (در آنجا) معبدی دارند» (آثار البلاد صفحه ۵۸۸ چاپ دارصادر بیروت) اگرچه کستلر احتمال داده که معبد غزا شاید در واقع يك كنيسه يهودی بوده است یادآور می شویم که خود قزوینی غزا را مسیحی می داند.

ص ۱۷۹ س ۲۱

اسم اول چنگیزخان در متن کتاب به صورت تجومین Tejumin آمده و ما شکل صحیح آن (تموچین) را آورده ایم.

ص ۲۰۱ س ۲۲

انجوين Angevin نام دو سلسله از فرمانروایان انگلستان در قرون وسطی است که اصل آنها از ولایت آنژو در فرانسه بود و به این مناسبت آنژوئی (انجوين) خوانده می شدند. داستانی که مؤلف آورده مربوط به دوره فرمانروائی نخستین سلسله انجوين است.

ص ۲۰۲ س ۸

کارولنژیان Carolingians نام سلسله ای از فرمانروایان فرانکی است که شارلمانی در آغاز قرن نهم نامدارترین آنان بود.

ص ۲۰۲ س ۱۷

راجع به اعزام هیأت نمایندگی از سوی شارلمانی به دربار هارون الرشید مراجعه شود به مقاله خواندنی خاورشناس شوروی بارتولد در کتاب «گزیده مقالات تحقیقی» که به همت آقای کریم کشاورز به فارسی درآمده است صفحه ۲۶۴ - ۲۳۱.

ص ۲۳۷ س ۱۴

داستان عشقبازیهای سلیمان که کستلر نقل کرده براساس روایت تورات است و در قرآن کریم از اینگونه اسنادات منافی شؤن نبوت اثری دیده نمی شود. مورخین اسلام هم حکایات مربوط به انبیای بنی اسرائیل را از یهودیان اقتباس کرده اند. ابن العبری می گوید: سلیمان هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز داشته است (تاریخ مختصرالدول

صفحه ۳۲ بیروت (۱۹۵۸). ولی بلمعی در تاریخ خود این اعداد را معکوس ذکر کرده است: «و سلیمان را هزار زن بود سیصد آزاد و هفتصد سریت بنده» (صفحه ۵۶۳ جزء اول تهران ۱۳۵۳).

فهرست اعلام

آمازن (اساطیر یونان): ۲۹۱	آ
آمد: ۱۷۱	آبروزی: ۱۹۱
آمو دریا: ۴۲	آبسکون: ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۹۱
آنا (شاهزاده): ۱۵۳، ۱۵۴	آتل ← آیتل
آوارها (امپراتوری آوار): ۲۳، ۲۴	آتن: ۲۳۸
آویگدور: ۲۴۰	آتیلا: ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۴۰، ۱۰۳
آبخاز: ۷، ۸	آذربایجان: ۵، ۶، ۱۴۲، ۱۴۳
ابراهام، ربی: ۱۸۰	آزارات (کوه): ۲۲۹، ۲۳۰
ابراهیم بن داوود: ۹۸، ۲۷۴	آراگون: ۸۰
ابراهیم بن یعقوب: ۱۶۱	آرال، (دریا): ۲۲، ۴۲
ابراهیم بن یوسف: ۱۹۰	آریاد: ۱۲۳
ابن اثیر: ۱۶۳، ۲۸۷، ۲۹۲	آرتامونوف: ۲۲، ۳۶، ۶۸، ۶۹، ۹۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۶۸
الف	آردکو (قریه): ۴۴
ابن بلخی: ۲۹، ۲۶۱	آرگوس: ۲۸۳
ابن حصول (ابوالعلا): ۱۶۷، ۲۹۳	آرن، ت.ج: ۵۹
ابن حوقل: ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۹	آرون روحانی: ۲۷۲
۹۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۶۰	آزوف، (دریا): ۱۰۵
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳	آسمید (سمندر): ۵۶
ابن داوود: ۲۷۸	آسنا (سلسله کبیر...): ۶۸
ابن رسته: ۴۹، ۵۵، ۶۹، ۱۱۳	آسیای صغیر (ترکیه امروزی): ۱۶۷، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۸
۱۱۴، ۱۱۶، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۶	آشویتس: ۲۷۰
ابن سعید المغربي: ۲۳	آق خزر (خزرهای سپید): ۲۴، ۲۷
ابن طبون: ۲۸۹	۷۳
ابن عبری: ۲۹۰، ۲۹۳	آکاتیر (قوم): ۲۷
ابن عدیم: ۱۶۷، ۲۹۳	آلان (قوم): ۸-، ۲۴، ۹۴، ۹۵، ۱۱۷
ابن فضلان (احمد بن فضلان بن العباس): ۴۱-۴۴، ۴۶-۵۶، ۶۴، ۹۱، ۹۵	۱۸۰، ۱۶۶، ۱۵۴
۱۱۴-۱۱۲، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۶	آلبرت سوم: ۲۱۵

tabarestan.info
تبرستان

اوسکولد: ۱۱۸	افرا: ۲۱۶
اوغز (قوم): ۱۸۲	افرائیم بار یعقوب: ۲۰۷
اوکا: ۱۴۸	اکریش، اسحق ابراهیم: ۲۷۴، ۲۷۵
اوکراین: ۷، ۱۸، ۲۲، ۳۳، ۱۸۰	اکتین: ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸
۱۸۱، ۱۸۴، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۷	اکتین (قدیس): ۱۴۹
۲۴۳	البیاضیه: ۶۲
اوکسین: ۱۳۲	الدادخا - دنی: ۸۸، ۹۱
اولا: ۲۴۱	الزاس: ۲۰۳
اولگ - هلگی - (امیر کیف): ۱۱۱	القبای سبیریلی - سبیریلی
۱۱۸، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۴	الفولدی: ۶۶ ح
اولگا - هلگا - (شاهزاده خانم):	الکساندر: ۱۳۵
۱۱۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	المش بن یلطوار (پادشاه صقالبه): ۴۱، ۵۰
۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰	المقتدر (خلیفه): ۴۱
اولم: ۲۰۸	المنبجی: ۱۰۴، ۲۹۰
اونوگور (قوم): ۱۲۰	الموس: ۱۲۳
اویغور (قوم): ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۸۹	امرسون: ۲۴۸
ایبری (شبه جزیره): ۷۹، ۱۰۶	امویان: ۳۶، ۲۷۹
۲۳۹، ۲۴۰	انجورین: ۲۰۱، ۲۹۴
ایتل: ۲۱، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۸۵ ح	انجیل متی: ۱۰۰
۹۲، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	اندره دوم (پادشاه): ۱۷۷، ۱۷۸
۱۴۵-۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۶	انس (رود): ۲۱۶
۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶	انطاکیه: ۲۳۸
۱۶۹، ۱۸۷، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۴	انقره: ۲۶۸
ایتل کوز: ۱۲۶، ۱۲۷	انوشروان: ۲۹۰
ایران: ۳۲، ۳۵، ۴۱، ۵۶، ۶۰، ۹۱	انوغور (قوم): ۲۴
۱۵۵، ۲۱۴، ۲۶۸، ۲۸۱	اوبولنسکی، دیتمری: ۳۶
ایرلند: ۱۰۶، ۱۰۸	اوتوی بزرگ: ۱۶۱
ایرن: ۵۸	اوتیغور (قوم): ۲۴
ایسلند: ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۹	اورال (کوههای): ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶
ایسور (قوم): ۲۴۳	۱۳۱
ایگور (امیر): ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶	اورشلیم: ۱۰، ۹۲، ۱۵۱، ۱۷۶، ۲۰۰
۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۷	۲۴۱، ۲۷۷
ایگور - منظومه سپاه ایگور	اوزبک: ۱۹۵
ایلغن (دریاچه): ۱۰۸	اوزلی: ۶۶
ایلیا (الیاس): ۱۷۱	اوست (قوم): ۱۴۸، ۲۴۳
ایلیامورمتز: ۱۶۹	اوستراتیوس: ۱۶۳
اینگوار - ایگور	اوستیایک (قوم): ۱۱۹
اینوسان چهارم: ۱۶۶	
ایوان خزر (سردار): ۱۶۴	

استراسبورگ: ۲۰۳، ۲۰۷	۱۶۸، ۱۸۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲
استریمل: ۱۹۶	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴
استیفن بنوری (شاه): ۱۸۶	۲۹۱
استونبتور: ۲۱۵	ابن مسکویه: ۱۵۸، ۱۶۰
استیریا: ۲۱۳	ابن ندیم: ۷۵
استیفن قدیس: ۱۷۷	ابوحنیفه: ۲۸۱
اسحق (عضو هیأت شارلمانی): ۲۰۲	ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز: ۲۸۷
اسحق (فرزند امیر کومن): ۱۶۸	ابویوسف یعقوب قریسائی: ۲۸۱
اسحق ابراهیم آکریش - آکریش	ایفانیا (ادسیا): ۳۱
(اسحق ابراهیم)	اتل - ایتل
اسحق بارنشان: ۸۶، ۹۴	اتل - ایتل
اسحق بن الیغاز: ۸۶	احمد بن اسمعیل سامانی: ۲۹۱
اسحق، حسدای بن: ۲۷۳	ادسا (رها): ۱۷۱
اسرائیل: ۹، ۲۰، ۸۷، ۸۸ ح، ۸۹	ادسیا (ایفانیا): ۳۱
۹۲، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۳	ادومیان (آدم): ۸۳، ۲۳۷
۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷	ادیابن (ایالت): ۲۳۸
۲۴۱، ۲۵۳، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۱	آران: ۵، ۶
اسکاندیناوی: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸	اردبیل: ۳۳، ۳۴، ۸۲، ۱۰۲، ۱۴۳
۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۳۸	۲۹۱
۱۳۹	آردن: ۲۰، ۱۷۶
اسکل: ۵۲	آردوی زرین: ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۴
اسکندر: ۷، ۲۶	۱۸۵، ۱۸۵
اسکندرنامه: ۷، ۸	ارسطو: ۲۸۹
اسکندریه: ۵۷، ۹۸، ۲۲۴	ارمنستان: ۲۲، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۵۶
اسکوت: ۳۹	۵۸، ۸۲، ۸۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۸۴
اسلاو: ۲۲، ۴۱، ۷۶، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲	۲۲۹، ۲۷۳، ۲۹۰
۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷	ارمنوس (امپراتور روم): ۷۳
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸	ارمیا (سفر): ۲۳۰
۱۳۰، ۱۴۸، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۱۵	اسپارت: ۶۵، ۶۶
۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲	اسپانیا: ۲۹، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۴
اسلاونیک (یهودیان): ۲۴۵	۹۵، ۱۶۱، ۱۷۸، ۲۰۲ ح، ۲۱۱
اسماعیلیان (مسلمانان): ۸۵، ۹۲	۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳
اسمعیل (بلاد...): ۹۳	۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰
اسمیث، ه: ۲۱۷، ۲۲۰	اسپیز: ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷
اسنات: ۲۳۷	اسپینوزا: ۲۴۰
اشکنازی: ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳	استالین: ۲۶۸
۲۴۰	استانبول: ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۵۷، ۶۸
اصطخری: ۵۵، ۵۶ ح، ۵۷، ۶۱	۸۵، ۹۴، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۳۰
۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۲۶۰، ۲۶۱	۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹
۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴

ب

- باب‌الابواب < دریند
 بابل: ۹۲، ۲۳۰، ۲۷۴، ۲۸۱
 باتو (خان): ۱۶۱، ۱۶۶
 بادر، او: ۵۸
 بار بارو: ۲۲۵
 بارتا، آنتال: ۱۷، ۵۹، ۶۰، ۱۲۵
 یارتولد: ۸، ۱۶۰، ۱۵۸، ۲۹۴
 باردانز: ۴۰
 بارزیلای، ربی یهودا بن: ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸
 یارسلون: ۲۷۲، ۲۷۳
 یارگر، ف: ۲۰۴
 یارون، س. و.: ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۶۱
 ، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵
 ، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۵
 ، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴
 ، ۲۰۵، ۲۶۵
 یارهریوس (گریگوریوس ابوالفرج
 ابن‌العبری): ۸۷، ۱۰۴، ۱۶۷، ۲۸۹
 بازیل اول (امپراتور): ۷۲، ۷۴
 بازیل دوم (امپراتور): ۱۵۲
 باسیلی (پسران توجرمه): ۸۹
 باشقرد: ۲۴، ۴۱، ۴۷، ۲۶۸
 باکسترف (یوهانس): ۲۷۵
 پاکو: ۱۴۳، ۱۵۹
 بالاس، ج. ا.: ۲۱۸
 بالغیترس: ۳۹
 بالکان: ۱۲۹، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۵
 ، ۲۲۹، ۲۶۴
 باواریا: ۲۱۴، ۲۱۹
 یخارا: ۱۶۷
 بدو، ج.: ۲۴۳
 براون، توماس: ۲۷۶
 بربر (قوم): ۱۳۲
 برتاس: ۲۲، ۲۴، ۵۷، ۱۴۴، ۱۵۶
 بردعه: ۲۹۰
 برستوو: ۱۴۹
 برسولو: ۱۹۰
- برمکی، فضل‌بن یحیی: ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۹۰
 بری، ج. ب.: ۱۵، ۶۴، ۶۸، ۷۰، ۷۱
 ، ۷۸، ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۴
 ، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۵
 ، ۱۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵
 بصیر (ملک): ۳۸، ۳۹
 بصیر < بصیر
 بغداد: ۶، ۳۷، ۴۱، ۵۰، ۵۷، ۶۸
 ، ۷۰، ۸۰، ۹۳، ۹۸، ۱۴۶، ۱۷۲
 ، ۲۳۰، ۲۸۶
 بگری (ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز):
 ۶۰، ۷۷، ۲۶۲، ۲۸۷
 بلاد اسمعیل (سرزمین مسلمانان):
 ۹۳
 بلادزی: ۲۹۰
 بلای چهارم: ۱۷۸-۱۷۹
 بلعمی: ۶، ۲۸۲، ۲۹۵
 بلغار (قوم): ۸، ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۵
 ، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۶
 ، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵
 ، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۸۹، ۹۵، ۱۰۳
 ، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱
 ، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰
 ، ۲۶۸
 بلغارهای دانوب: ۲۸، ۱۲۰، ۱۲۶
 ، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۸
 بلغارهای سفید: ۲۴
 بلغارهای سیاه: ۲۴
 بلغارهای ولگا: ۲۸، ۴۶، ۴۸، ۵۰
 ، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۸۸
 بلکار: ۱۱۰
 بلگورود: ۱۴۹
 بلنجر - بلنجریان: ۵، ۲۸، ۳۳، ۳۴
 ، ۶۲
 بلیک، ر. ف (مترجم ابن فضلان):
 ۲۸۳
 بن‌عمی (یدر عمونیان): ۲۹۲
 بنیامین: ۹۱
 بنیامین بن موسی نهاوندی: ۲۸۱

- بنیامین تطلی: ۹۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۳
 بورگندی: ۲۰۴، ۲۰۹
 بوسنی - هرزگوین: ۲۶۹
 بولان (شاه): ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹
 ، ۹۰، ۱۰۲، ۱۵۰
 بولخان: ۸۲
 بولسلاو پرهیزگار (پادشاه): ۱۸۶
 بیت‌المقدس: ۱۰، ۷۶، ۹۶
 بیرونی: ۱۶۰، ۲۸۳، ۲۸۶
 بیله وین: ۱۴۸
 بیلینا: ۱۶۹، ۱۷۰
 بین‌النهرین: ۳۲
- پ
 پایاترس: ۳۹
 پاپ کلمنت: ۱۸۷
 پاتای، رفائیل: ۲۳۴، ۲۳۰
 یارته‌نیت: ۷۵
 یارس: ۲۷۴
 یاریس: ۱۰۶
 یاسکیویچ: ۱۳۳
 یالاتینیت: ۲۰۸
 یتاخیا (ربی): ۹۷، ۹۸، ۱۶۵، ۱۸۵
 پترزبورگ: ۲۶۷
 پیچنگ (قوم): ۱۶، ۲۴، ۵۱، ۱۱۷
 ، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱
 ، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۹
 پراگ: ۱۷۲
 پراودا: ۱۱۵، ۱۱۶
 پرتغال: ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳
 پرسلاو: ۱۲۷
 پرنس (جزیره): ۱۳۲
 پروانس: ۲۰۰، ۲۰۸
 پروس: ۱۸۴
 پروکونیک، ابراهام: ۱۸۳، ۱۹۸
 پروفیروزیتوس < کنستانتین
 پرون: ۱۳۵
 پریسکوس: ۲۷، ۲۸، ۴۰
 پریسلاو: ۱۸۰
- پل چهارم (پاپ): ۲۲۶
 پلا، شارل: ۲۸۳
 پوتیاتا: ۱۶۴
 پوچینا: ۱۳۷
 پولس مقدس: ۲۳۸
 پولن: ۱۸۳
 پولوتسی: ۱۱۷، ۱۵۶، ۱۶۴
 پولیک (ابراهام): ۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰
 ، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸
 ، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴
 ، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵
 ، ۲۳۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸
 پولیان (قوم): ۱۰۹، ۱۱۸
 پوتیه‌یتز: ۱۸۵
 پیاست (سلسله پادشاهی): ۱۸۳، ۱۸۶
 ، ۱۸۸، ۲۲۰
 پیرنه: ۱۰۶
 پیروس: ۳۵، ۲۸۲، ۲۸۳
 پیوت: ۸۴
- ت
 تابوت عهد: ۶۶، ۲۸۷
 تارنیاک (قوم): ۲۴
 تاریخ آتیش: ۲۱۵
 تاریخ اولیه روس: ۱۱۷، ۱۴۱، ۲۶۴
 تاریخ بلعمی: ۲۸۲
 تاریخ حلب: ۱۶۷
 تاریخ خزران: ۱۱۶، ۲۷۱
 تاریخ خزرهای یهودی: ۲۶۷، ۲۸۶
 تاریخ روس: ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۵
 ، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
 ، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
 ، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶
 ، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۲۶۴
 تاریخ کهن روس: ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۴
 ، ۱۶۸، ۲۶۴
 تاریخ هنگری: ۱۲۲
 تاریخ یهود: ۲۰۳
 تاکسونی: ۱۳۰، ۱۷۷
 تاماترخا (= تامان): ۱۶۲، ۱۸۱

تامان (جزیره): ۳۸، ۱۶۹، ۱۶۲، ۱۸۱
 تانا (کلونی ایتالیائی): ۲۲۵
 تانت (جزیره): ۱۰۸
 تئودورا (شاهزاده): ۳۸، ۳۹
 تئودوسیوس دوم (امپراتور): ۲۷
 تئوفانس: ۳۱، ۳۰
 تئوفیلوس (امپراتور): ۱۰۵
 ترپولیس: ۳۹
 ترخان: ۵۰
 ترک غربی (اتحادیه): ۳۲
 ترکستان: ۱۱۰، ۲۰۹، ۲۶۸
 ترکمن: ۱۹۶
 ترکهای بیابانی: ۱۱۹
 ترکیه: ۳۲، ۱۲۹، ۲۶۸، ۲۶۹
 ترگوت (قوم): ۲۸
 ترنیخ (فرزند توجر مه): ۸۹
 تروتسکی: ۲۶۸
 تروس: ۲۰۷
 تروکی: ۱۸۵
 تروسس: ۲۰۳
 تزار گراد - قسطنطنیه
 تزار (صحرا): ۱۶۹
 تسبیلیانسک: ۱۰۵
 تفلیس: ۳۱، ۳۰، ۵۹
 تکا (کنت): ۱۷۸
 تل ابیب: ۱۹، ۲۷۰
 تلمود: ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۲۵، ۱۶۵
 ۲۸۱، ۱۸۱
 تموتراکان: ۱۶۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴
 تموجین: ۱۷۹
 توجر مه: ۸۹
 تور: ۱۶، ۳۴
 تورگوت (قوم): ۶۸
 توقاق (پدر سلجوق): ۱۶۷، ۲۹۳
 تولن (شیر): ۲۱۵
 توینبی، آرنولد: ۵۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۳
 ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۹
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳

۲۶۴، ۲۶۵
 تهارت: ۲۷۴
 تیبیر یاس سوم (امپراتور): ۳۸، ۳۹
 تیوتونیک: ۲۴۵
 جاده خزران: ۸۵، ۱۰۰، ۱۱۴
 جانی بیگ: ۲۰۹
 جاوشیغر: ۵۳
 جرجانیه - گرگانج
 جرجیوس تسول (سردار خزر): ۱۶۲
 جنگ اول صلیبی: ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۱
 جنگ دوم صلیبی: ۲۰۷
 جنوب آ: ۱۸۱
 جوانس دیولانو کاریینی: ۱۶۶
 جول یا گیولا: ۱۷۷
 جوم بن یافت: ۲۳۰
 جهودان آسیانیا: ۲۰۰ >
 جهودان سرخ: ۱۷۰
 جهودان کوهسار: ۱۸۲
 جهودان لپستانی: ۱۸۴ >
 جیکوبس: ۲۴۳، ۲۴۴
 ج
 چانوقه: ۹۱
 چرسون: ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۱۰۰، ۱۴۰
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳
 چرسکس: ۱۶۶
 چرنویتز: ۲۷۰
 چرنیکو: ۱۸۰، ۱۸۱
 چملیکی: ۱۸۸، ۲۲۷
 چنگیز خان: ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۹۴
 چود (قوم): ۱۱۷
 چوواش: ۲۵، ۱۲۴
 چورلسون: ۲۷۷، ۲۷۵
 چیچک (شاهزاده خانم): ۱۰۲
 چین: ۱۶۵، ۲۴۹
 ح
 حالج (ناحیه): ۱۸۵
 حیشه: ۲۳۸
 حدود العالم: ۶۲، ۶۹، ۲۸۳

۲۸۶
 حسدای بن شیروت - شیروت
 حلبی - کمال الدین عمر بن احمد
 حیثی: ۲۳۶، ۲۳۷
 خ
 خاقان: ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۵۴
 ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶
 ۷۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۴
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۸۱
 ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰
 خاقان به: ۵۳
 خاقان خزران: ۲۹، ۵۴، ۵۵، ۵۸
 ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۸۰
 خاقان روس: ۱۵۶
 خاقانی: ۶۴، ۶۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۸۳
 ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۳
 خیر - کبر
 خزر (دریا): ۶، ۸، ۲۲، ۵۰، ۵۱، ۵۶
 ۵۷، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۴۳
 ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹
 ۲۹۱
 خزر (رود): ۱۴۴
 خزر (قوم): ۵، ۶، ۷، ۹، ۱۳، ۱۵
 ۱۶، ۴۲-۱۷، ۴۴، ۴۶-۴۹، ۷۲-
 ۷۰، ۷۴-۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵
 ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱
 ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۷-۹۶، ۱۰۹
 ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴-۱۲۴، ۱۳۱-
 ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵-
 ۱۵۹، ۱۵۳-۱۵۹، ۱۶۱-۱۷۳، ۱۹۵-
 ۱۷۵، ۱۷۹-۱۹۹، ۲۰۶-۲۱۷-
 ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۴-۲۲۲، ۲۲۷-
 ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۶
 ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲
 ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹
 ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴
 ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵-۲۸۱
 ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳
 خزران - خزر (قوم)

خزرهای دربند: ۱۶۵
 خزرهای سیاه: ۲۴
 خزرهای کبر: ۱۸۶
 خسرو (انوشروان): ۲۹، ۲۸۲
 خسرو دوم (پرویز): ۱۵۵
 خوارزم: ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۶۱، ۱۵۸، ۱۵۹
 د
 دارالبونج: ۱۴۵
 داردافل: ۱۰۶
 داریل: ۳۲، ۳۳، ۸۲
 داغ جفودی: ۱۸۲
 دالماسیا: ۱۷۷
 دانلوب، دم: ۱۶، ۱۹، ۲۳، ۲۷ >
 ۳۱، ۳۶، ۵۸، ۵۹، ۶۳ >
 ۶۶، ۷۸، ۸۲، ۹۸، ۱۰۲ >
 ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۵۹ >
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲ >
 ۱۶۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳ >
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
 ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۳
 دانوا (قوم): ۱۰۸، ۲۴۷
 دانوب: ۳۶، ۳۹، ۸۹، ۱۲۹، ۲۱۶
 داوود الروی: ۷۶، ۱۷۱، ۱۷۲
 دخویه: ۲۴، ۲۶۰، ۲۸۳، ۲۹۰
 درانمارا کینتینی (کریستین): ۹۹، ۱۰۰
 دربند (باب الابواب): ۶، ۸، ۳۲، ۳۳
 ۳۴، ۵۶، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۲
 دربند نامه: ۵۷
 درسو (فرزند توجر مه): ۸۹
 درنا (رود): ۱۰۹
 دروازه خزران: ۱۱۹
 درولینیا: ۱۳۸، ۱۳۹
 دریای سیاه: ۱۶، ۲۲، ۳۳، ۳۹، ۸۵
 ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۳۱
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۸۴، ۱۸۵
 ۲۹۱
 دریای گرگان: ۱۴۳
 دریای مازندران: ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۳۲

سام: ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۸۹، ۱۷۶، ۲۱۴، ۲۲۸	ز	زارتسک: ۱۶۴
سامار: ۵۲	زایاچکوفسکی: ۱۸۵، ۱۸۶	زبان کدری: ۱۸۵
سامانی ← احمد بن اسمعیل	زگریا رهتور: ۲۶	زکی ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵
سامسون: ۲۳۷	زکی: ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۰	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵
سامک: ۲۱۶	زکی: ۱۶۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵
سامی الدهان: ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۱	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵
سامیان: ۲۴۳	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵
ساندرز: ۱۷۸ >	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵
ساندمیرتز: ۱۸۱	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵	زکی و ولیدی طوغان: ۴۸، ۴۹، ۵۵
سیا: ۲۷۴	زگورا (پسر توجرمه): ۸۹	زگورا (پسر توجرمه): ۸۹
سبیتیون: ۱۸۲	زگوران: ۴۴	زگوران: ۴۴
سبیر: ۲۴، ۲۵، ۲۸	زیل: ۳۰، ۳۱	زیل: ۳۰، ۳۱
سیاه ایگور ← منظومه...	زیبان: ۲۱۵	زیبان: ۲۱۵
سدرنوس: ۱۶۲	ژ	ژاین: ۲۳۲، ۲۴۹
سدوم: ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۹۱	ژرمن (قوم): ۱۵۳	ژرمن (قوم): ۱۵۳
سراجور: ۲۶۹	ژوتلند: ۱۳۳	ژوتلند: ۱۳۳
سراورل اشتاین: ۲۶۷	ژوردانس: ۲۷ >	ژوردانس: ۲۷ >
سرب (قوم): ۲۶، ۳۱، ۱۳۱	ژوزفوس، فلاویوس: ۲۳۸	ژوزفوس، فلاویوس: ۲۳۸
سرت (رود): ۱۲۶	ژوستین اول (امپراتور): ۳۹، ۴۰	ژوستین اول (امپراتور): ۳۹، ۴۰
سرجوق: ۲۹۳	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سریانی: ۲۵۹	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سریر (محل): ۵۶، ۲۸۴	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سزار، ژولیوس ← ژولیوس سزار	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سعدیا قاثون (سعدیا بن یوسف فیومی): ۸۱، ۹۸، ۲۸۹	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سفاردیم: ۸۵، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴۹	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سقسین: ۱۶۰، ۱۶۶	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سقلاب: ۱۱۰	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سکا: ۳۹ >	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سلیتیک: ۲۴۷	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سلجوق: ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۹۳	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سلمی ← یزید بن اسید	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سلیمان بن دوجی: ۱۷۰، ۱۷۱	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سلیمان بار سلیمان: ۲۰۷	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سلیمان بار سیمون: ۲۵۴	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سلیمان شختر: ۹۴	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸
سمندر (آسمید): ۵۶	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸	ژوستین دوم (امپراتور): ۳۷، ۳۸

۱۴۳، ۶۲	رگرو (جزیره): ۱۰۸	رگرو (جزیره): ۱۰۸
دشت خزران: ۲۹۳	رمانوس (امپراتور): ۷۲، ۷۴، ۸۰	رمانوس (امپراتور): ۷۲، ۷۴، ۸۰
دمشق: ۴۳	رمانوس چهارم (امپراتور): ۱۵۷	رمانوس چهارم (امپراتور): ۱۵۷
دمشقی (شمس الدین ابو عبدالله محمد صوفی ملقب به شیخ الریوه): ۶۰، ۲۸۷، ۲۷۷	رمان، ارزنت: ۲۴۲	رمان، ارزنت: ۲۴۲
دنبین: ۹۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۸۸ >	روتدام: ۲۳۱	روتدام: ۲۳۱
دوانقی ← منصور دوانقی	روث، سسیل: ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۷	روث، سسیل: ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۲۷
دویش: ۲۶۸	روریک (هرورکی): ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸	روریک (هرورکی): ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸
دورو (شیر): ۳۸	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دولانوا: ۱۸۵	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دون (رود): ۳۹، ۳۹، ۸۵، ۸۶، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۴، ۱۰۹، ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۵	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دوتنز (رود): ۲۲	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دیاریگر: ۳۴	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دیدان: ۲۷۴	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دیر: ۱۱۸	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دیزرائیلی: ۲۶	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دیسپوره: ۱۰، ۱۷۶، ۱۹۹	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دیلم: ۲۷۴، ۱۴۳	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دینور: ۵	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دیوژن: ۱۵۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
دیویس: ۲۴۰	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
ر	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
راتیسبون (محل): ۹۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
رادای میشچی (ناحیه): ۱۰۹	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
راونا: ۲۷ >	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
راین: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۴۱	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
ربی ابراهام ← ابراهام، ربی	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
ربی پتاخیا ← پتاخیا، ربی	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
ربی حسدای ← شپروت	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
ربی گرشوم بن یهودا ← گرشوم	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
ربی موشه ← موشه، ربی	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷
ربی یهودا بن بارزیلای ← بارزیلای	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷	روس: ۶، ۸، ۱۰، ۱۷، ۱۸، ۴۱، ۴۷

سمندر: ۲۸، ۳۴، ۶۲، ۱۵۸، ۲۸۴
 سنان: ۲۱۵
 سنت ولادیمیر: ۱۳۹
 سند کمبریج: ۹۴
 سن زولین: ۶۴، ۶۵ >
 سوئد: ۵۹، ۱۰۸
 سورا (محل): ۲۵
 سوروجین: ۱۶۹
 سوریان: ۱۰۹
 سوریه: ۳۲، ۲۳۴، ۲۴۳
 سوکولوف، ریموند: ۹ >
 سولخت: ۱۸۵
 سویاتوسلارو (امیر کیف): ۱۱۲، ۱۳۹،
 ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸،
 ۱۵۹
 سوین: ۱۱۸
 سیبوی جاعولم: ۹۷
 سیرن: ۲۳۸
 سیریل (سنت): ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۱۲۷، ۱۳۳، ۲۸۶، ۲۸۷
 سیمون: ۱۲۷، ۱۲۸
 سیمون دوبنو: ۲۰۶
 سیناموس، یوهان: ۱۷۷، ۲۱۷
 سینور، د: ۱۰۲
 سیوال رأیت: ۲۵۱
 ش
 شاپیرو، هاری: ۲۳۵، ۲۵۱
 شارف، الف: ۷۳، ۷۴، ۸۰ >
 شارل مارتل: ۱۵، ۱۶، ۳۶
 شارلمانی: ۱۵، ۲۰۲، ۲۹۰، ۲۹۴
 شاگال: ۱۹۷
 شام: ۳۵، ۱۷۱
 شاه نعمت‌الله ولی: ۲۴
 شایلوک: ۲۰۲
 شبروت، حسدای بن: ۷۹، ۸۰، ۸۴،
 ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۲،
 ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۴۶، ۱۷۸،
 ۲۸۰-۲۸۱، ۲۸۸، ۲۸۹
 شرام، انسلموس: ۲۱۶
 شروان: ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۴
 شکسیر: ۲۰۲
 شمس‌الدین ابو عبدالله محمد صوفی <
 دمشق
 شمنیزم: ۷۱
 شوگون: ۶۶
 شیران راز: ۶
 شهر براز: ۶
 ص
 صفورا: ۲۳۷
 صقلاب: ۴۱
 صوفی < دمشق
 صیونیسیم: ۹، ۹۲
 سیدون: ۲۳۷
 ط
 طبرستان: ۱۴۲، ۲۷۴
 طبری: ۶، ۱۰۳، ۲۸۵
 طرخان خاقان: ۲۸۵
 طلیطله: ۹۸، ۲۷۴
 طوارق: ۲۳۸
 طلوسی، احمد: ۱۶۱ >
 طوغان < زکی ولیدی طوغان
 ظ
 ظهیرالدین مرعشی < میرسیدظهیرالدین
 ع
 عاجوج: ۲۸۱
 عانان (عنان) بن داوود: ۲۸۱
 عباسی (خاندان): ۳۶، ۳۷
 عبدالرحمن بن ربیع: ۳۳
 عبدالرحمن سوم (خلیفه): ۵۹، ۸۵،
 ۲۷۱
 عبریان: ۲۳۶
 عراقی: ۲۳۵
 عرب: ۳۰، ۳۲-۳۷، ۴۹، ۵۵، ۶۹،
 ۷۱، ۷۶، ۸۰، ۹۳، ۱۰۶، ۱۵۶،
 ۲۶۲، ۲۷۴

عموره: ۱۳۴، ۱۵۱، ۲۳۶، ۲۹۱
 عمونیان: ۲۳۷، ۲۹۲
 عنان بن داوود: ۲۸۱
 عنانیه: ۲۸۱
 عوبدیا (شاه): ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۰۲،
 ۱۲۵
 عیلام: ۲۷۴
 غ
 غزن: ۲۲، ۲۴، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۱،
 ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۶،
 ۱۳۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۸
 غزهای اورال: ۱۳۱
 ف
 فاناکوریا: ۷۵
 فتودسیا: ۲۰۹
 فرانسیس آسیسی: ۱۶۶
 فرانسیسکن: ۱۶۶
 فرانک (قوم): ۱۶، ۳۶، ۱۲۷
 فرانکفورت: ۲۱۸
 فراهن: ۱۵۸ >
 فرای، ر. ن (مترجم ابن فضلان): ۲۸۳
 فرایبورگ: ۲۰۸
 فرغانه: ۵۷
 فرمان زرین: ۱۷۷، ۱۷۸
 فریزر: ۶۴
 فضل بن یحیی < برمکی
 فضلون کردی: ۲۹۲
 نغفور چین: ۲۹
 فل، جان: ۲۷۶
 فلاشه (قوم): ۲۳۷، ۲۷۴
 فلسطین: ۹، ۸۱، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۲۷،
 ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۹
 ۲۹۱، ۲۸۱
 فلیس: ۲۴۰
 فناغوریا: ۳۸
 فنلاند: ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۱۹
 فوتیوس: ۱۰۰، ۱۳۱ تا ۱۳۴
 فیرکویج (ابراهام): ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷
 فیشبرگ، م.: ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴ >
 ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲ >
 ۲۴۳، ۲۴۴ >
 ۲۴۵، ۲۴۶ >
 ۲۵۳
 فیلو: ۲۳۸
 فیلیپ زیبا: ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۰۹
 فیلیپکوس (امپراتور): ۴۰
 فینو - اویغوری: ۲۵، ۱۱۹، ۱۲۹
 فینی (زبان): ۱۳۰
 فیومی < سعدیابن یوسف
 ق
 قاثون < سعدیا
 قاهره: ۹۴، ۱۷۱ >
 قباقل: ۲۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۸۲،
 ۲۹۳
 قبرس: ۲۳۸
 قدامه بن جعفر: ۲۹۰
 قراخز < خزرهای سیاه
 قرائون: < قرایان
 قرایان: ۱۹، ۹۰، ۹۷، ۹۹، ۱۲۵،
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۲۳، ۲۲۴،
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱
 قرایان تروکی: ۱۹۷
 قرطبه: ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۱۷۸، ۲۷۱،
 ۲۸۷
 قرقیسانی، ابویوسف یعقوب: ۲۸۱
 قزاق: ۲۶، ۱۶۲ >
 ۱۸۲، ۱۸۸ >
 ۱۹۶، ۲۲۷، ۲۴۱، ۲۴۲
 قزوینی (زکریا): ۱۶۸، ۲۹۳
 قسطنطنیه (شهر): ۲۰، ۷۰، ۸۵، ۸۶،
 ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۸۴، ۲۲۵
 قفقاز: ۵، ۸، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲،
 ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۴، ۴۰، ۴۰، ۴۵،
 ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۸۲، ۹۵، ۱۰۶،
 ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۰،
 ۱۸۱، ۲۱۴، ۲۴۳، ۲۷۳
 قیصر روم: ۳۰، ۳۱

کارپات (رشته کوه): ۱۲۵، ۳۹، ۱۳۰، ۱۷۹، ۱۸۱
 کارپینی: ۱۶۶
 کاردینال گیدو: ۱۸۷
 کارولنزیان: ۲۹۴، ۲۰۲
 کاریداج: ۲۸، ۲۷
 کارنیتیا: ۲۱۳
 کازوق (قوم): ۱۶۲
 کازیمیر کبیر (پادشاه): ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۷
 کاستیل: ۸۰
 کاسل: ۸۸، ۶۶، ۲۰
 کشک (قوم): ۱۶۲
 کاغان: ۲۹
 کالونیموس: ۲۰۳
 کاله، پول اریک (پرسفور): ۲۳، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۵
 کاوار (قوم): ۱۲۳
 کاویوری: ۱۸۱
 کای فنک: ۲۳۸
 کبر: ۲۴، ۶۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۱۶
 کراسنا (شهر): ۱۹۱
 کراسنویا (شهر): ۱۹۱
 کراکاو (کراکو): ۲۲۰، ۲۲۱
 کراکو: ۱۸۷، ۱۸۱، ۲۷۰
 کیرنیکوس، نیکولائوس: ۲۲۱
 کدزی - زبان کدزی
 کرج (تنگه): ۳۸، ۱۶۲، ۱۸۱
 کرد: ۱۶۳
 کردستان: ۱۷۱
 کردلیه: ۴۴
 کروات: ۲۶، ۱۰۱، ۱۳۱
 کروگیان (چرکس): ۱۴۸
 کروچین (قوم): ۱۱۷
 کریم کشاورز: ۸، ۲۹۴
 کریمه: ۱۹، ۲۲، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۷۵، ۹۰، ۹۷، ۱۰۰، ۱۴۰، ۱۴۱
 کون (قوم): ۱۵۶

۱۴۹، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۸۱
 کستلر: ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۶۷، ۲۸۴، ۲۹۰، ۲۹۱
 کفا: ۲۰۹
 کلمبیا: ۲۶۵
 کلمنت چهارم (پاپ): ۱۸۷
 کمال الدین عربین احمد حلبی: ۲۹۳
 کمبریج: ۹۸، ۲۸۲، ۲۸۹
 کنت تکا: ۱۹۰، ۱۷۸
 کندرخاقان: ۵۳
 کنستانین ← ویتا
 کنستانین پروفیروژنیتوس: ۱۵، ۶۲، ۶۹، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴
 کنستانین پنجم: ۱۷، ۲۹، ۵۸، ۸۶، ۹۵
 کنعان: ۲۰
 کوالوفسکی: ۲۸۴
 کوبان: ۱۲۰
 کوبیک: ۱۶۸
 کوتراغار: ۲۴
 کوتریفور: ۲۴
 کوچرا، هوگوفایرفون: ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۶۸، ۲۶۹
 کوشی (قوم): ۲۳۶
 کو کوتسف: ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۷
 کوگان (شاعر): ۱۸۱
 کوماس، یوان: ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۹
 کومان (قوم): ۱۵۶
 کومانی (لهجه): ۱۸۵
 کومنبا: ۲۴، ۱۲۹، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۰
 کون (قوم): ۱۵۶

کیف: ۲۲، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۶۵
 گالیتسیا: ۱۵۶، ۲۷۰
 گت: ۲۲، ۲۲۵
 گتو: ۲۳۸، ۲۴۹
 گرجیان: ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۵۶، ۱۰۴، ۱۶۵، ۲۴۳، ۲۵۹، ۲۸۱
 گردیزی: ۶۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۵، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۵
 گرشوم: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶
 گرگان: ۶، ۱۴۲، ۲۷۴
 گرگان (دریا): ← دریای گرگان
 گرگانج: ۴۲، ۵۶
 گرگشیا (قوم): ۲۷۴
 گرگوار (پرسفور هنری): ۲۶۶
 گریتن: ۲۴۱
 گرین، روبرت فون: ۲۳۹
 گزری: ۱۰۰
 گل: ۳۶، ۱۰۳
 گلاسکو: ۱۶۰
 گنیزه قاهره: ۹۴، ۱۷۱، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۸۹
 گودزکین: ۴۵
 گورکی: ۱۰۹
 گوگ ترک: ۶۴
 گوندلفینگوس، هنریکوس: ۲۱۶
 گیب: ۲۶۰
 گیبون: ۳۷، ۳۰
 گیدو ← کاردینال
 گیزلین دو بوسنک: ۲۲۵
 گیلان: ۵، ۱۴۲، ۱۴۳
 لادیسلاو دوم: ۲۳۹

لادینو: ۱۰، ۲۲۴، ۲۲۹
 لامبی (جزیره): ۱۰۸
 لاندو: ۲۷۱، ۲۷۸
 لئوپولد دوم (شاه آتریش): ۱۷۸
 لئوتنیوس (امپراتور): ۳۷، ۳۸
 لئوی چهارم (امپراتور): ۱۷، ۷۲
 لئوی خزر: ۱۷، ۳۵، ۱۰۲
 لئوی سوم (امپراتور): ۷۲
 لن گسبا: ۲۴۳
 لمبرگ - لوو - (شهر): ۲۲۰
 لندن: ۱۶۰، ۱۸۱
 لنین: ۲۶۸
 لنینگراد: ۱۰۸، ۲۷۶
 لواری (رود): ۱۰۸
 لوتزک: ۱۸۵
 لوکا (محل): ۲۰۳
 لهستان: ۷، ۱۸، ۱۹، ۷۵، ۷۶، ۹۱، ۱۳۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۷۰، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۳
 لیبیداس (لیبیدا): ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷
 لیتوانی: ۱۸، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵
 لیریس، میشل: ۲۴۸، ۲۴۶
 لیوتیراند، کشیش: ۱۳۶
 مائیسلاو (امیر): ۱۶۲
 ماجوج: ۲۳۰
 مارافو: ۲۴۰
 مارسائول: ۸۶
 مارکوارت: ۲۷، ۲۷، ۱۰۴، ۱۵۸، ۱۸۷

ماریوسف: ۸۶
 مازندران: ۵، ۶، ۱۴۳
 مازندران (دریا): ← دریای مازندران
 ساکارتی: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۶۴، ۲۶۵
 ماگدیورگ: ۲۲۰
 ماندراکا (دژ): ۱۲۷
 مانس: ۲۰۰
 ماوراء قفقاز: ۵، ۲۸، ۳۵
 مایسس (ماتپاس): ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۰
 ماین (رود): ۲۴۱
 ماینس: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۱
 متن: ۲۰۳
 متقی (خلیفه): ۲۸۶
 متودیوس (سنت): ۱۰۰
 مجار (قوم): ۱، ۸، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۶
 مجارستان: ۲، ۷، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۶۰، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۳
 محمد (ص): ۸، ۱۶، ۳۲
 مدیترانه: ۳۲، ۱۰۶، ۲۰۰، ۲۴۰
 مدینه: ۶
 مدینه السلام (بغداد): ۴۲
 مرعشی ← میرسید ظهیرالدین
 مروان دوم (خلیفه): ۳۵، ۳۶
 مروج الذهب: ۷۳، ۱۴۳، ۲۸۷، ۲۸۳
 مسالک الممالک: ۲۴، ۲۸، ۶۷، ۷۷، ۲۸۷
 مسعودین مهلبل: ۲۹۴

مسعودی: ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۱۱۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۸۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱
 مسکو: ۹۱، ۱۰۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶
 مسکوی، امین: ۱۸۱، ۱۸۲
 مسلمة بن عبدالملک: ۳۴
 مشکور: ۲۸۲
 مشهد: ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸
 مصر: ۳۲، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۰
 مصطفی کمال: ۲۶۸
 معلون: ۲۱۵
 مغول: ۷، ۲۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۴۵، ۲۹۰
 مقدسی: ۱۳، ۵۷، ۱۶۰
 مکابیان: ۱۰
 مکاتبات خزر: ۷۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۸
 ملک ایودی، سی: ۱۱۰
 ملازگرد: ۱۵۷
 مناحم بن شروق: ۸۴، ۹۱، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۸
 مناحیم (پسر سلیمان بن دوجی): ۱۷۰، ۱۷۱
 مناصه (پسر اسحق): ۹۱
 منامات دانیال (کتاب): ۷۴، ۹۲
 منبجی (موسی بن کعب المنبجی): ۸۷، ۲۹۰
 منصور دوانقی: ۲۸۱، ۲۹۰
 منظومه سپاه ایگور: ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۸۱، ۲۶۴
 منی (محل): ۲۳۰
 منباج سراج: ۲۸۱
 موآب: ۲۹۲
 موآبیان: ۲۳۷
 موت اسود (طاعون): ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۵۹
 موراوی: ۱۳۱

موسی بن کعب ← منبجی
 موسی کلنکتوک: ۳۱
 موشه، ربی: ۱۸۰
 موصل: ۲۲، ۳۴، ۱۷۱، ۲۶۱
 موتیفوری: ۲۴۰
 موتیکو: ۲۴۰
 میخائیل سوم (امپراتور): ۱۰۰، ۱۳۱
 میرسید ظهیرالدین مرعشی: ۲۹۱
 میسنا: ۶۳، ۸۰، ۲۸۷
 میشنا: ۹۰
 میکادو: ۶۶
 مینورسکی: ۶۹، ۱۲۵، ۱۶۰، ۲۸۴، ۲۸۵
 میدسکو: ۱۹۰

ن
 ناوارا: ۸۰
 نذیر حرمی (سفیر پادشاه صفالیه): ۴۲
 نسطور: ۲۶۵
 نسطور کازب: ۲۶۴
 نظامی: ۷، ۱۶۴
 نکستور تمیکلوس: ۶۰
 نوارموتیه (جزیره): ۱۰۸
 نوردیک: ۱۳۴، ۲۴۷
 نورماندی: ۱۰۶، ۲۰۰، ۲۰۴
 نورمان: ۲۴۷، ۲۰۰
 نوگورود: ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۵۶
 نیسی (پدر مناحم): ۹۱
 نیویورک: ۲۴۳

و
 واسیلیف: ۱۳۰، ۱۳۳
 والجرن: ۱۰۸
 والتستین سوم (امپراتور): ۱۰۳
 وانگیونی: ۲۴۱
 وایزمن، خم: ۲۵۰
 وایکینگ: ۶، ۱۶، ۴۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۸

۱۵۸، ۱۵۷، ۱۴۲، ۱۳۳
 وایکینگ روس: ۶
 وتولای (ادام): ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۳
 وزیرگت: ۲۰۷
 ورمس: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۱
 ورنادسکی: ۱۳۳، ۱۵۳، ۲۶۴، ۲۶۵
 ورنکیان: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۴
 وروکلاو: ۱۸۷
 وستفالی: ۹۹
 وگل (قوم): ۱۱۹
 ولادیمیر (امیر کیف): ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۲۱
 ولخوف: ۱۰۸
 ولکن برگ: ۲۰۷
 ولگا (رود): ۶، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۸۵، ۸۸، ۹۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰
 ونین: ۱۶۶، ۲۲۵
 وولوس: ۱۳۵
 وینا گستانین: ۱۰۰
 ویتوتاس (ویتولد): ۱۸۵، ۱۹۱
 ویتولد ← ویتوتاس
 ویرجو: ۲۳۴
 ویشگورود: ۱۴۹
 ویلنا: ۱۸۵
 ویلیام فاتح: ۲۰۰
 وین: ۲۶۸، ۲۶۹
 ویاتچین (قوم): ۱۴۸
 ویاتچی (قوم): ۱۰۹، ۱۱۸

ه
 هابسبورگ: ۲۲۵
 هاجینسون: ۲۴۶
 هارکوی: ۲۷۷

ماریوسف: ۸۶
 مازندران: ۵، ۶، ۱۴۳
 مازندران (دریا): ← دریای مازندران
 ساکارتی: ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۶۴، ۲۶۵
 ماگدیورگ: ۲۲۰
 ماندراکا (دژ): ۱۲۷
 مانس: ۲۰۰
 ماوراء قفقاز: ۵، ۲۸، ۳۵
 مایسس (ماتپاس): ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۷۰
 ماین (رود): ۲۴۱
 ماینس: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۱
 متن: ۲۰۳
 متقی (خلیفه): ۲۸۶
 متودیوس (سنت): ۱۰۰
 مجار (قوم): ۱، ۸، ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۱، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۶
 مجارستان: ۲، ۷، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۶۰، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۳
 محمد (ص): ۸، ۱۶، ۳۲
 مدیترانه: ۳۲، ۱۰۶، ۲۰۰، ۲۴۰
 مدینه: ۶
 مدینه السلام (بغداد): ۴۲
 مرعشی ← میرسید ظهیرالدین
 مروان دوم (خلیفه): ۳۵، ۳۶
 مروج الذهب: ۷۳، ۱۴۳، ۲۸۷، ۲۸۳
 مسالک الممالک: ۲۴، ۲۸، ۶۷، ۷۷، ۲۸۷
 مسعودین مهلبل: ۲۹۴



- یاروسلاو: ۱۶۲
 یاسیان (= اوستیا): ۱۴۸
 یافث (پسر نوح): ۱۹، ۲۶، ۸۹، ۱۷۶، ۲۸۱
 یافث بن علی: ۹۹
 یاقوت: ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۱
 یان (حاکم روس): ۱۶۴
 یحییٰ المغربي: ۱۷۱ >
 یزید بن اسید سلمی: ۲۹۰
 یعقوب بن روبن: ۹۹
 یعقوبی (از مورخان قرن نهم): ۲۶
 یود بن حزقیل: ۲۴۱
 یوسف باربارو: ۲۲۵
 یوسف شاه: ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱-۹۶
 ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۸۰، ۲۸۹
 یونان: ۲۷۳، ۲۸۲
 یونسکو: ۲۳۵
 یوهانس باکسترف صغیر: ۲۷۵
 یهودا حا - لوی: ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۲۲۳، ۲۸۹، ۲۷۵
 یهودیه: ۲۱۳
 ییدیش: ۱۰، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۷۰
 ۲۷۰
 یاجوج و ماجوج: ۲۳، ۵۵، ۸۹، ۱۰۰، ۲۸۱
 یارون (روانشاد): ۹۱، ۹۵
 یارون الرشید: ۳۷، ۶۷، ۷۳، ۷۷، ۲۰۲، ۲۸۷، ۲۹۴
 یامان: ۱۰
 یایدلبرگ: ۲۰۸، ۲۱۱
 یراکلیوس (امپراتور): ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۷۲، ۱۵۵
 یرتسفلد: ۲۳۴
 یرزگوین: ۲۶۹
 یرودوت: ۶۳
 یرلاگوخان: ۲۸۹
 یرلکا: ۱۱۲
 یرلند: ۱۰۸، ۲۱۱، ۲۴۰
 یرمدان: ۵
 یرندوستان: ۲۱۹، ۲۸۲
 یرنگری: ۶۰، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۹
 یرون، (امپراتوری): ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۹
 یرنوریا (خواهر و النتینین سوم): ۱۰۳
 یرینکمار (اسقف): ۱۲۷، ۲۹۰
 یریونگ نو: ۲۴
 یر
 یاجوج و ماجوج: ۲۳، ۵۵، ۸۹، ۱۰۰، ۲۸۱